



دستان امپریالیزم از سوریه کوتاه

مرگ بر رژیم سرمایه داری اسد



فهرست

صفحه

- ۱ حمله نظامی به سوریه و موضع مارکسیست های انقلابی ایران
- ۳ مارکسیست های انقلابی کشتار مردم مصر را محکوم می کنند
- ۴ کودتای ایران: اعتراف CIA پس از شصت سال
- ۵ در محکومیت جنایت کشتار اسرای مجاهدین در اردوگاه اشرف
- ۶ جان کندن های خرده بورژوازی در پروسه دگردیسی به بورژوازی: نقدی بر حزب کمونیست کارگری

به مناسبت هفتاد و سومین سالگرد ترور تروتسکی

- ۲۵ درباره بنیان گذاری انترناسیونال چهارم (لئون تروتسکی)
- ۲۷ قتل تروتسکی (ارنست مندل)

مصاحبه

- ۳۰ مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم

مسائل کارگری

- ۳۵ نامه بهنام ابراهیم زاده
- ۳۶ بهنام ابراهیم زاده را آزاد کنید!
- ۳۶ پیام همبستگی کارگران ترکیه با بهنام ابراهیم زاده
- ۳۷ اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده
- ۳۸ «از کارگران ایران حمایت کنید!»: قطعنامه مصوب شعبه محلی اتحادیه کارگری بریتانیایی UNISON
- ۳۹ برنامه اقدام کارگری: یک طرح پیشنهادی
- ۴۳ فراخوان سمینار: بحران خاورمیانه، چشم اندازها و راهکارها
- ۴۳ همبستگی بین المللی: سخنرانی در حمایت از کارگران ایران در آخن (آلمان)

مسائل بین المللی

- ۵۱ ترکیه: به احزاب رژیم اعتماد نکنید! پیش به سوی اتحاد کارگران!
- ۵۴ بریتانیا: بازداشت دیوید میراندا، تهدیدی علیه آزادی مطبوعات

مطالب ارسالی

- ۵۵ حمایت از امپریالیسم یا محکوم کردن حمله نظامی؟ نقدی به مصطفی صابر

بحث های فیس بوک

- ۵۸ حزب کمونیست کارگری، مذهب و «اسلام سیاسی»
- ۶۱ حزب کمونیست کارگری و مسأله «سرنگونی»
- ۶۳ بحث آزاد درباره وقایع سوریه

* توضیح هیئت تحریریه نشریه میلیتانت:

ضمن پوزش از خوانندگان گرامی، متأسفانه به دلیل حجم نسبتاً بالای صفحات این شماره، انتشار قسمت های پایانی مقالات «دو نگرش مخالف، اما مکمل، در مورد حزب طبقه کارگر» و «خشونت علیه زنان: از بورژوازی تا سازمان های کارگری» را به شماره بعدی موکول می کنیم.



حمله نظامی به سوریه و موضع مارکسیست های انقلابی ایران

در روزهای اخیر، طبل های حمله نظامی دولت های امپریالیستی آمریکا، بریتانیا و فرانسه، به همراه متحدین منطقه ای آن ها، علیه مراکز شیمیایی (و احتمالاً نظامی) سوریه، به صدا در آمده است. حتی ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه بریتانیا، در کنفرانسی مطبوعاتی به تاریخ ۲۸ اوت ۲۰۱۳ اعلام کرد که بریتانیا معتقد است حتی بدون تأیید شورای امنیت سازمان ملل هم باید اقدامی علیه حکومت سوریه انجام شود. اوپاما پیش از این در تاریخ ۲۴ اوت ۲۰۱۳ نشستی با شورای امنیت ملی آمریکا داشت. یک مشاور عالی رتبه حکومت آمریکا، اطلاعاتیه ای را برای مطبوعات قرائت کرد که پس از ماه ها لحن جدیدی را نشان می داد. این اطلاعاتیه، با اشاره به گزارش های تکان دهنده در مورد استفاده از گازهای سمی در حومه دمشق می گوید: «در این لحظه دیگر کمتر تردیدی در استفاده رژیم سوریه از گازهای سمی علیه شورشیان وجود دارد. اجازه بازدید به بازرسان سازمان ملل، بسیار دیر داده شده، زیرا مدارک ممکن بر اثر توپباران مداوم در منطقه از میان رفته اند». تدارکات امپریالیزم آمریکا نیز بلافاصله آغاز شد. پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا، ۴ ناوشکن مسلح به موشک های کروز خود را در سواحل شرقی مدیترانه مستقر کرده و خاک سوریه را در تیررس آن ها قرار داده است. اما این کوبیدن بر طبل برای آغاز جنگ ۲۹ اوت با مانعی رو به رو شد. این مانع در واقع فقدان آماده سازی اذهان عمومی بود. در بریتانیا حزب اپوزیسیون کارگر اعلام کرده است که مخالف حمله نظامی است و چنین مواردی در فرانسه هم دیده شده است. در آمریکا نیز، طبق آمار اخیر خبرگزاری رویترز، شصت درصد آمریکایی ها با دخالت نظامی مخالفند و فقط ۹ درصد با آن موافقت. حتی اگر ثابت شود که رژیم اسد آغازکننده حمله شیمیایی بوده است، فقط ۲۵ درصد موافق حمله نظامی خواهند بود. در حاشیه این رخدادها در هفته پیش، چند سوال مهم را باید پاسخ داد.

سؤال اول: چه کسی از مواد شیمیایی علیه مردم سوریه استفاده کرده است؟

این سؤال هنوز پاسخ مشخصی از سوی نهادهای مستقل بین المللی نیافته است. در ضمن ادعاهای هیچ یک از طرفین مناقشه، یعنی دولت سوریه و دولت آمریکا، قابل استناد و معتبر نیست. این دو رژیم گرچه در شکل حکومت متفاوتند، اما در ماهیت طبقاتی، هر دو از یک قماش اند و باید تأکید کرد که هر دو در پیش مرتکب جنایت علیه بشریت شده اند. آقای دیوید کامرون در نطق جلسه پارلمانی ویژه ۲۹ اوت برای توجیه حمله نظامی اعلام کرد که استفاده مواد شیمیایی از سوی رژیم سوریه در تاریخ بی نظیر بوده است. این سخنان البته کذب محض هست. در واقع استفاده از مواد شیمیایی و اتمی علیه مردم بی گناه از خصوصیات بارز خود دولت های امپریالیستی در تاریخ بوده است. نباید از نظر دور داشت که وسیعترین استفاده از مواد شیمیایی و سلاح اتمی به وسیله دولت آمریکا و به ترتیب در جریان جنگ جهانی اول و سپس جنگ جهانی دوم صورت گرفته است. ایالات متحده آمریکا در جنگ دوم جهانی با دستور هری ترومن دو بمب اتمی را به قاصده سه روز بر روی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی انداخت، همین موضوع در ژاپن بیش از ۳ میلیون نفر را برای سه نسل متوالی علیل و ناقص کرد. به همین ترتیب آمریکا به خصوص از اوایل دهه ۱۹۶۰ درگیر جنگ در ویتنام شد و این مداخلات را قریب به یک دهه ادامه داد. بین سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۱، ارتش آمریکا تقریباً ۲۰ میلیون گالن سم علف کش را بر فراز مناطق ویتنام، کامبوج و لائوس با هدف از بین بردن مواد غذایی و پوشش ویت کونگ ها پاشید. نتیجه این اقدام، طبق تخمین های موجود، ۴۰۰ هزار نفر کشته و ۵۰۰ هزار کودک نوزاد با اختلالات جسمی بود. به همین ترتیب این آمریکا بود در سال ۲۰۰۴ به کاربرد فسفر سفید در منطقه فلوجه دست زد. در نتیجه به نظر ما این حمله شیمیایی اخیر در سوریه می تواند از سوی هر دو جبهه درگیر جنگ انجام شده باشد، مگر این که تحقیقات نهادهای بین المللی مستقل خلاف آن را نشان دهد.

واضح است که تمامی اسناد، مدارک و شواهد پشت درهای بسته سازمان ملل، مراکز اطلاعاتی غرب و همین طور رژیم سوریه قرار دارد. باید با کانالیزه کردن اعتراضات مردمی ضد جنگ و سازماندهی اعتراضات وسیع و متکی به یک نیروی مادی، بورژوازی را وادار کرد که همه این اسناد را به همراه شرح دخالت های





ما خواهان سرنگونی دولت اسد به دست دولت آمریکا (و ایادی اش) و جایگزینی آن با یک رژیم سرمایه داری دیگر نیستیم. بلکه از تشکیل جبهه سوم، متکی به طبقه کارگر، در تقابل با بورژوازی حاکم بر سوریه و دخالت های امپریالیزم، صحبت می کنیم به منظور تدارک انقلاب سوسیالیستی در سوریه و منطقه و کوتاه کردن دستان امپریالیزم.

تنها چنین جبهه ای است که می تواند جنگ احتمالی را همزمان به جنگی بر ضد ارتجاع داخلی و خارجی تبدیل کرد. یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ و مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت های خودشان، آن را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعي، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران نشان نشانه بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تا حد زیادی وادار به عقب نشینی کنند. این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول است.

دست های امپریالیزم از سوریه و منطقه خاورمیانه کوتاه!

مرگ بر دولت سرمایه داری سوریه!

حمایت از امپریالیزم آمریکا و دولت اسد محکوم است!

زنده باد تشکیل جبهه سوم در راستای انقلاب سوسیالیستی در منطقه!

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

هفت شهریور ۱۳۹۲، بیست و نهم اوت ۲۰۱۳

خود، رو به عموم منتشر کند تا به این ترتیب جنایات هر دو سو روشن بشود. فقط کافی است که نقش این رژیم ها در کشتار- و همین طور تأمین هزینه های نظامی و کشتار از طریق مالیات گیری سنگین از کارگران و در عوض تحمیق و توهین به جامعه به واسطه انتشار اخبار دروغ و جنگ روانی پرهزینه- آشکار بشود، تا توده های معترض از نظام سرمایه داری بحران زده، به خصوص در مقطع کنونی، با اعتراضات سنگین ضد جنگ و اعتصابات کارگری و توقف تولید، تا حد ممکن مانع دخالتگری نیروهای خارجی امپریالیست و سرکوب های سرمایه داری داخلی بشوند. این یکی از مطالبات و وظایف مهم کنونی است.

سؤال دوم: در صورت حمله نظامی، موضع ما چه باید باشد؟

بدیهی است ما در جنگ بین دو دولت سرمایه داری ارتجاعي، نباید جانب هیچ یک را بگیریم. مسأله اصلی این نیست که کدام یک از طرفین مواد شیمیایی استفاده کرده است و مقصر اصلی کیست. متمرکز شدن روی این موضوع فرعی، ما را از بررسی موضوع اصلی منحرف می کند. مسأله ما نه حلّ منازعه این دو سارق، بلکه بیرون راندن آن هاست. توده ها در سرتاسر جهان، امروز علیه نظام های سرمایه داری و برای رهایی خود از شرّ اختناق و سرکوب و دزدان محلی بپاخاسته اند. در غیاب نیروی انقلابی، و این بار با وجود ناتوانی امپریالیزم در آماده سازی شرایط ذهنی به منظور تحقق مقاصد خود، «دزد بزرگ» بین المللی بار دیگر می کوشد تا برای استفاده از این موقعیت، با فریب و تزویز، وعده به ارمغان آوردن «دمکراسی» را به مردم جهان دهد. تاریخ امپریالیزم جهانی خود یک تاریخ سرکوب و ارعاب و چپاول جهانی بوده است. سرمایه داری از بدو پیدایش خود کاری جز تحمیق توده ها انجام نداده است. بدیهی است که ما در مقابل دولت های سرمایه داری محلی (دزدان کوچک)، نمی توانیم از امپریالیزم (یا دزد بزرگ) که خود از بانیان ایجاد چنین رژیم های سرکوبگری در جهان و منطقه از جمله سوریه بوده است، حمایت بکنیم. ما در برابر دو جبهه درگیر جنگ، یعنی دولت های سوریه و آمریکا، از جبهه سوم مردم ستمدیده سوریه و متحدان حقیقی آن ها در آمریکا و سراسر جهان حمایت می کنیم.





مارکسیست های انقلابی کشتار مردم مصر را محکوم می کنند

اخیر مشروعیت بخشیدند و تلاش کردند تا تصویر آن را به عنوان نوعی حرکت برای نجات مصر از بروز فاجعه تلطیف کنند، اعتماد داشته باشند. این کودتا بدون تردید باید محکوم می شد. معترضینی که بابت بیانیه السیسی به هلهله و شادی در خیابان ها پرداختند، اکنون از کوته بینی خود متأسف خواهند شد.

۲- اخوان المسلمین (و عروسک خمیه شب بازی آن، مرسی) یک نیروی بورژوازی ارتجاعی و نماینده بخش هایی از این طبقه هستند که سابقاً از قدرت حذف شده و در دوره استبداد نظامی حسنی مبارک، از انباشت مبالغ هنگفتی از ثروت محروم گشته بودند.

مارکسیست های انقلابی به هیچ وجه نباید به پشتیبانی از مرسی یا اخوان المسلمین درغلند. اگر هر «مارکسیست» سردرگم و گیجی تا دیروز گمان می کرد که این افراد ارتجاعی شاید بتوانند بهبودی در زندگی روزمره کارگران مصر و دیگر اقشار تحت ستم و استثمار به ارمغان بیاورند، دیگر اکنون نباید توهمی داشته باشند! مردم هم این افراد ارتجاعی را به مدت یک سال در قدرت دیده اند و هم نقشی را که آن ها از زمان سرنگونی حسنی مبارک در جامعه ایفا کرده اند.

۳- دو سال و نیم پس از آن که امیرالیزم امریکا حسنی مبارک را دور انداخت (۱)، بورژوازی مصر عمیقاً بر سر چگونگی جایگزین کردن این مهره، به چندپاره تقسیم شده است. حکومت اوباما آلترناتیو قابل اعتمادی در برابر رژیم سابق مبارک ندارد (استعفای اخیر البرادعی به عنوان معاون رئیس جمهور موقت مصر در امور بین الملل را در همین راستا باید دید)؛ بنابراین درحال حاضر «بهترین گزینه» ایالات متحده این است که استبداد را با حذف منفورترین چهره های آن بازگرداند، اما در عین حال کمی چاشنی «دمکراتیک» هم به آن اضافه کند. این که آیا امریکا قادر به تحقق چنین سناریویی می شود یا خیر، و این که چنین چیزی احتمالاً تا چه مدت دوام خواهد داشت، به اقدام کارگران و سایر اقشار تحت ستم و استثمار بستگی دارد.

۴- بار دیگر مشاهده کردیم که نضج یافتن شرایط عینی که می تواند به انقلاب منجر شود، ممکن است تماماً برخلاف آهنگ شرایط ذهنی باشد. چرا که عامل ذهنی- یعنی حزب پیشتاز انقلابی طبقه کارگر- تنها می تواند از

مأموران پلیس و ارتش مصر، روز شنبه مورخ ۱۷ اوت (۲۶ مردادماه) به مسجد «فتح» در نزدیکی میدان رامسس در مرکز قاهره حمله بردند. این حملات، به دنبال تیراندازی ارتش و پلیس به سوی تظاهرات کنندگان روز پیش، تلفات بسیاری داشته است. صدها نفر در مصر طی این چند روز به دست دولت ژنرال ها به قتل رسیده اند. به گزارش شبکه های تلویزیونی مصر، قبل از حمله مأموران پلیس، از مناره مسجد فتح به سوی مأموران پلیس و ارتش شلیک شد. گفته می شود که مأموران نیز به این حمله پاسخ داده اند. خبرگزاری فرانسه گزارش داد که مأموران علیه تحصن کنندگان از گاز اشک آور استفاده کردند و پس از درگیری مسلحانه بسیاری از تحصن کنندگان موفق شدند تا از درون مسجد به بیرون فرار کنند. مارکسیست های انقلابی ایران ضمن محکوم کردن کشتار مردم به دست دولت ژنرال های مصر نکات زیر را برجسته می کند:

۱- اقدام اخیر ارتش در برکناری و خلع ید محمد مرسی، هیچ چیز به جز یک کودتا نبوده است. ارتش مصر یک بخش مهم از بورژوازی است که منافع تجاری و دارایی های آن بالغ بر میلیاردها دلار می شود. برخی متخصصین ادعا می کنند که این ارتش، نزدیک به یک سوّم اقتصاد را تحت کنترل خود دارد! ارتش همواره برای ثبات و امنیت بلندمدت سرمایه در مصر، به ویژه منافع عواملش خودش (!)، عمل کرده است.

ارتش، حق برکناری مرسی را، با وجود این که او طی تنها یک سال به چنین شخصیت منفوری میدل گردید، نداشت. صرفاً این که مرسی نماینده یک بخش بسیار ارتجاعی از بورژوازی بوده است به آن معنا نیست که کارگران و توده ها باید از «ارتش» در مقابل او دفاع کنند. کارگران و فقرا نباید از ارتش انتظار هیچ گونه بهبودی در وضع خود را داشته باشند.

کودتا، از یک سو شکاف های عمیق موجود در درون طبقه سرمایه دار مصر را نشان می دهد و از سوی دیگر ناتوانی آن از حل نسبتاً مسالمت آمیز این شکاف ها را. کارگران هرگز نباید به کسانی از قماش البرادعی، شیخ الأزهر و پاپ، حزب النور و تمامی کسانی که به کودتای





کودتای ایران: اعتراف CIA پس از شصت سال

(بخش اول)

امین کاظمی

سرانجام شصت سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳)، سازمان CIA به نقش خود در بازگرداندن مجدد استبداد وحشیانه و منفور شاه اعتراف کرده است. البته هنوز نشانی از عذرخواهی ایالات متحده یا هرگونه اشاره به جبران و غرامت به چشم نمی خورد، اما این اعتراف به مراتب فراتر از نخستین پذیرش رسمی نقش امپریالیزم آمریکا در ماجرای کودتا می رود. در مارس ۲۰۰۰، مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه بیل کلینتون، طی بیانیه ای چنین گفت:

«در سال ۱۹۵۳، ایالات متحده آمریکا نقش برجسته ای در هماهنگی و هدایت سرنگونی نخست وزیر مردمی ایران، محمد مصدق، ایفا کرد. حکومت آیزنهاور بر این اعتقاد بود که اقداماتش بنا به دلایل استراتژیک موجه هستند؛ اما کودتا به روشنی به عقب نشینی برای توسعه سیاسی ایران محسوب می شد. به راحتی می تواند فهمید که چرا اکنون بسیاری از ایرانیان همچنان از این مداخله آمریکا در امور داخلی خود اظهار انزجار می کنند»

نقش آمریکا

نقش محوری CIA در توطئه براندازی برای مردم ایران و هرکسی که با ابتدایی ترین واقعات کودتای ۱۹۵۳ آشنا باشد، کاملاً روشن است. هر بچه مدرسه ای در ایران هم می داند که کودتا ساخته و پرداخته دست CIA بوده است!

در طی سه دهه گذشته شماری از کارگزاران CIA و بریتانیا برخی جزئیات عملیات را در خاطرات خود نقل کرده اند. به خصوص کرمیت روزولت، هدایت کننده ارشد کودتا در برنامه CIA، شرح خود را از رویدادها در سال ۱۹۷۹ منتشر کرد (و البته نقش خود را به شکل مبالغه آمیزی بالا برد). به علاوه کتاب ها و مقالات بسیاری هم از سوی آکادمسین های ایالات متحده، بریتانیا و ایران منتشر شده است.

دیروز به مناسبت شصتمین سال کودتا، وب سایت «آرشیو امنیت ملی» دست به انتشار بریده های کوتاهی از «نبرد برای ایران» زد که در واقع یک گزارش داخلی

طریق مداخله صبورانه و توان فرسای مارکسیست های انقلابی در درون مبارزات روزمره طبقه کارگر و پیوند دادن این مبارزات با وظیفه نهایی تسخیر قدرت به دست پرولتاریا، ایجاد گردد.

راه های میانبر، امید کاذب، اغراق کردن در مورد اهمیت شورش ها علیه مبارک یا مرسی از طریق «انقلاب» خواندن آن، و همین طور موضع فرقه های متنوع به اصطلاح «مارکسیست» در این میان، ابداً کسی را به این وظیفه محوری تسخیر قدرت نزدیک تر حتی یک قدم نکرد!

مارکسیست های انقلابی باید تنها از مبارزات مستقل طبقه کارگر علیه تمامی جناح های بورژوازی و گام های آن به سوی ساخت این استقلال- به لحاظ سازمانی، برنامه ای و به عنوان یک نیروی فعال در هدایت تمامی مبارزات توده های تحت ستم و استثمار در جامعه- حمایت کنند.

۵- ما در جهانی زندگی می کنیم که قدرت و رهبری تاکنون بلامنازع طبقه سرمایه دار، هر هفته درحال افشا شدن و به چالش کشیده شدن است! اگر به همین یک ماه گذشته نگاه کنیم، می بینیم بخش اعظم شعارها و مطالباتی که در ترکیه، برزیل و مصر مطرح می شود- به همراه شعارها و مطالباتی در باقی کشورهای عربی و اتحادیه اروپا شاهده بوده ایم- همگی نشان می دهند که فقدان و عدم بازسازی یک انترناسیونال مارکسیستی انقلابی به روال همیشه ریشه اصلی شکست و ناکامی شورش ها، طغیان ها و اعتصابات عمومی در پنج یا شش سال گذشته بوده است. سرنگونی سرمایه داری از طریق انقلاب های کارگری حتی یک بار هم طرح نشده است. به همین خاطر است که وظیفه احیای مارکسیزم بیش از پیش ضروری شده است.

۶- مارکسیست های انقلابی تمایزی بین توده های درگیر در فعالیت های ضدحکومتی و رهبری آن جنبش قایل است. ما ضمن حمایت از مردم تحت ستم مصر و محکوم کردن دولت ژنرال ها، رهبری اخوان المسلمین را به عنوان یک حزب ارتجاعی افشا می کنیم.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۶ مرداد ۱۳۹۲



در محکومیت جنایت کشتار اسرای مجاهدین در اردوگاه اشرف

۳۴ سال پیش رژیم جمهوری اسلامی برای تثبیت قدرت خود دوره ای از جنایت سیستماتیک و دائمی را آغاز کرد. ۳۴ سال سپری شد، با این حال قدرت تثبیت شده همچنان نیازمند کشتار، قتل و جنایت هر روزه برای بقای خویش است. این ذات نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی است که با بحران آغاز شده و در بحران غوطه ور است. در مرکز این بحران و برای حفظ تعادل درونی آن، قتل و ترور مخالفین به عنوان یک عنصر اجتناب ناپذیر قرار دارد. رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر با کمک مزدوران متحد خود در عراق دست به جنایتی هولناک و منطبق با ذات سرمایه داری زد. حدود هفتاد اسیر مجاهد که سال ها است خلع سلاح شده اند و در حبس ناخواسته به سر می برند، به دست جانیان رژیم جمهوری اسلامی به بدترین شکل، یک به یک و با چشم باز و دست های بسته، مورد اصابت گلوله در مغز، چشم و صورت قرار گرفته اند. انگیزه جنایت ها و عطش ریختن خون به دست رژیم، پایان ناپذیر است و این در حالی است که حدود سه هزار اسیر دیگر همچنان در تیررس مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در عراق قرار دارند.

رهبری سازمان مجاهدین که روزی بر اساس تدارک مبارزه علیه امپریالیزم شکل گرفت، به چنان چرخشی به سوی همان امپریالیزم دچار شد که رشته تمامی ارتباطات با همه وابستگی های طبقاتی و تمایلات گذشته خود را به طور کامل قطع کرد و همواره به انتظار کسب امتیازی از آن ها ماند. اما امپریالیزم یک بار دیگر نشان داد که کارت سوخته ای برای بازی قمار سیاست است و بر اساس اعتماد به آن نمی توان حتی برای یک گام بعدی نقشه و برنامه ای طرح ریزی کرد. ارتش آمریکا در جنگ با عراق، خود اولین موشک ها را به قرارگاه اشرف شلیک کرد و تعدادی کشته و زخمی بر جای گذاشت، از آن پس مسعود رجوی هرگز به طور زنده و رو در رو در انتظار عمومی قرار نگرفت. حکومت صدام حسین که پشتیبان فعالیت های سازمان مجاهدین بود، سقوط کرد؛ رهبران سازمان مجاهدین صرفاً جان خود را از عراق نجات دادند، ولی بدنه «ارتش» خود را بدون سلاح و امکانات در عراق باقی گذاشتند تا در سیاست بازی های آینده، اهرم فشاری در دست آمریکا

CIA است که در اواسط دهه ۱۹۷۰ به قلم یک مورخ درون سازمانی نگاشته شده است. در سال ۱۹۸۱، زمانی که سند مزبور برای نخستین بار آشکار شد، بخش اعظم آن حذف گردیده بود، از جمله کل بخش سوم زیر عنوان «عملیات مخفیانه» که جزئیات کودتا را تشریح می کرده است. بخش اعظم این بخش هنوز هم در طبقه بندی محرمانه قرار دارد، اما این نسخه جدید حقیقت دخالت CIA را که مدت هاست همه می دانند، عمومی و آشکار کرده است: «کودتای نظامی که مصدق و کابینه جبهه ملی او را سرنگون ساخت، تحت هدایت CIA به عنوان دستور سیاست خارجی ایالات متحده صورت گرفت». در ادامه آمده است که خطر تنها گذاشتن ایران در مقابل «تهاجم اتحاد جماهیر شوروی»، «ایالات متحده را مجبور کرد که ... به طرح ریزی و اجرایی کردن TPAJAX دست بزند». عبارت TPAJAX اسم رمز عملیاتی بود که در هر مرحله به همدستان داخلی تکیه داشت و شامل چند مرحله می شد: تبلیغات و پروپاگاندا برای تضعیف سیاسی مصدق، پرداخت رشوه به اعضای مجلس، سازماندهی در درون نیروهای امنیتی، و تأمین مالی و تحریک کردن تظاهرکنندگان. آن ها حتی باید روحیه شاه بی مایه ایران را تقویت می کردند تا او هم همکاری کند! نخستین تلاش در روز ۲۴ مرداد (۱۵ اوت) به شکست انجامید و شاه از فرط بزدلی به رم گریخت. سازمان CIA، با استفاده از شبکه های وسیع تماس ها و عمالی که سازمان جاسوسی MI6 بریتانیا در دسترس اش قرار داد بود و با کمک ده ها هزار دلار پول، این امکان را داشت که مجدداً در روز ۲۸ مرداد (۱۹ اوت) تلاش کند.

اکنون که آمریکا حقیقت را برملا کرده، فشار بر بریتانیا هم برای افشای اسناد خود قطعاً رشد خواهد کرد (از قرار معلوم بریتانیا سال ها مشغول تشویق آمریکا برای عدم انتشار عمومی این اسناد بوده است!) این اعتراف شاید بتواند مردم آمریکا را نسبت به تمایلات حکومت منتخبشان، و نه ادعاهای آن در حمایت از ارزش ها و دموکراسی، آگاه تر کند. خوشبختانه فضای عمومی در ایالات متحده، به ویژه پس از افشاگری های بردلی مینینگ و ادوارد اسنودن، بیش از پیش مستعد موشکافی سیاست خارجی آمریکا است.

۲۰ اوت ۲۰۱۳



جان‌کندن‌های خرده‌بورژوازی در پروسه دگرپرسی به بورژوازی:

نقد و بررسی پروسه گسست حزب کمونیست کارگری از موقعیت خرده بورژوایی خود به سوی بورژوازی.

علیرضا بیانی

مقدمه:

اخیراً پس از انتشار اطلاعیه ای از سوی رفیق ناصر احمدی مبنی بر گسست خود از کلیت گرایش حزب کمونیست کارگری، از سوی مشاورین و اعضای کمیته مرکزی این حزب واکنش‌هایی غیر سیاسی و مضحک به این موضوع نشان داده شد. رفقای گرایش مارکسیست‌های انقلابی در دفاع از گسست رفیق ناصر احمدی دخالت‌گری‌هایی کردند که موجب خشم و عرق کردن مضاعف کادرهای این حزب شد. آن‌ها منطبق با سنت جا افتاده حزب کمونیست کارگری در مواجهه با نقد و چالش نظری توسط مخالف خود شروع به برخوردهایی سیستماتیک، از پلیسی و شبه پلیسی گرفته تا عقب مانده در حد فرهنگ فنودالی، کردند. همه نیروهای چپ درگیر با مسائل کارگری، این حزب و روش برخورد آن را به خوبی می‌شناسند، بنابراین نیازی به افشای آن نیست. روش برخورد عقب مانده، شبه فنودالی و غیر سیاسی و مافیایی این حزب بخشی از طبیعت ذاتی این حزب است و اساساً این حزب با همین روش برپا شده است. در نتیجه نیازی به واکنش یک به یک در مقابل هر برخورد هیستریک کادرهای این حزب مثل ناصر اصغری و حبیب بگتاش احساس نمی‌شد تا این که اصغر کریمی بیانیه اشعاع طبقاتی این حزب، از رادیکالیزم دهقانی به سوی مدنیت بورژوازی را منتشر کرد. این موضوعی است که باید مورد بحث و نقد قرار می‌گرفت و در نتیجه بهانه ای شد که به جنبه‌هایی از واکنش‌های سایر کادرهای حزب کمونیست کارگری نیز در همین نوشته پرداخته شود.

اصغر کریمی از رهبران حزب کمونیست کارگری ابتدا نکاتی از گفتار منصور حکمت را به عنوان مقدمه ای بر بازتکثیر مطلبی از او آورد و این گونه نوشت:

«ریشه‌های حزب کمونیست کارگری در اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی است، نقطه مقابل

در برابر جمهوری اسلامی محسوب شود. از آن پس نتیجه هر امتیازدهی از سوی آمریکا به جمهوری اسلامی، کشته شدن تعدادی از اسرای گت بسته مجاهد شد. سازمان مجاهدین نه دیگر از سوی حکومت عراق و نه آمریکا و نه جای دیگری مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و از هر سو فقط موضوعی برای امتیازدهی و امتیازگیری تبدیل شده است. مزدوران حکومت مالکی از مجاهدین کشتار می‌کنند و از رژیم جمهوری اسلامی امتیاز می‌گیرند، آمریکا که حفاظت از جان آن‌ها را تضمین کرده است تا آن‌ها را خلع سلاح کند نیز برای کسب امتیازات آینده خود در سوریه به سادگی از جان این اسرای بی پناه مایه گذاشته است و جمهوری اسلامی که با شتاب هرچه بیشتر به سوی مماشات کاملاً آشکار با آمریکا می‌رود، به حساب خود اجازه کشتار مجاهدین را امتیازی استثنایی، قلمداد یا این گونه وانمود می‌کند که امتیازی دریافت کرده تا بتواند از دفاع متحد استراتژیک اش در سوریه به نفع بقای خود صرف نظر کند. استیصال و مفلوک ماندن رژیم جمهوری اسلامی تا به این درجه است که کشتن ۷۰ اسیر مجاهد برایش امتیاز تلقی می‌شود تا به این وسیله تدارک مماشات را ببیند. در این وضعیت مسأله حیاتی نجات جان سه هزار اسیر مجاهد از بن بست عراق است. هیچ نیرویی، اعم از رهبری سازمان مجاهدین و حکومت عراق و آمریکا هیچ تضمینی برای نجات جان آن‌ها که نیست، حتی بیم آن می‌رود که هر بار از دور قبل قربانی‌های بیشتری از این اسرا گرفته شود. محکومیت این جنایت هر چند لازم است، ولی به تنهایی کفایت نمی‌کند و طیف نیروهای چپ، مترقی و انسان دوست اپوزیسیون جمهوری اسلامی باید برای خروج بی قید و شرط این اسرا از عراق، بدون توجه به درخواست‌ها و شرط و شروط رهبری سازمان مجاهدین و سایر نیروهای درگیر با این اسرا در عراق، تلاش کنند. باید کمپین وسیعی برای نجات جان این اسرا به راه انداخت، این تنها روزنه امید برای نجات از محاصره و قتل عام آن‌ها است. باید اتحاد عملی از همه نیروهای مترقی علیه جمهوری اسلامی به حول محور نجات جان اسرای مجاهد به وجود آید که در غیر این صورت یک به یک بقیه آن‌ها در معرض خطر جدی مرگ قرار خواهند داشت.

شورای دبیری گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران
۱۵ شهریور ۱۳۹۲





فرهنگ و اندیشه ملی اسلامی و ناسیونالیسم و چپ بومی و شرقزده. نقطه مقابل آن چه سرمایه داری دولتی به اسم کمونیسم در چین و روسیه بر سر مردم آورد.»^(۱)

و بعد، خیلی زود گویا سوالاتی از او شده که او ترجیح داده بود همان بحث های منصور حکمت را عیناً به عنوان پاسخ منتشر کند. البته آن سوالات «به موقع» باعث شد اصغر کریمی مسئولیت تئوریزه کردن این انشعاب طبقاتی را از شانه خود بردارد و بر سر جای اصلی اش، یعنی شانه منصور حکمت بگذارد تا ضمناً خود را از هرگونه پاسخگویی نیز معاف گرداند. شخصاً برای اولین بار بود که این نظرات منصور حکمت را دیدم و حقیقتاً حیرت زده شدم. از خود پرسیدم آیا این همان نظراتی است که منصور حکمت را به «مارکس زمانه و بزرگترین مارکسیست قرن معاصر» تبدیل کرد؟! باخود فکر می کردم پس چه کسی باید چه نظری بدهد که «کوچکترین مارکسیست قرن معاصر» محسوب گردد! از خود پرسیدم آیا به راستی به خاطر این نظرات است که برای او «هفته منصور حکمت» برگزار می کنند! آیا واقعا حزب کمونیست کارگری با همین نظرات حزب کمونیست کارگری شد. یعنی حتا یک مارکسیست در این حزب وجود نداشت که بگوید این نظرات اعلام انشعاب طبقاتی به سمت جریان بورژوازی است؟

اعلام انشعاب طبقاتی حزب کمونیست کارگری به سمت جریان بورژوازی:

متن زیر یک خداحافظی تمام و کمال با ادعای سوسیالیسمی است که توسط منصور حکمت فرمولبندی شد و ما ناچاریم قسمتی از آن را این جا منعکس کنیم:

« کمونیسم کارگری یک سنت اروپای غربی است. مهمترین سرمایه حزب کمونیست کارگری این است که یک حزب غربی است. بگذارید این را معنی کنم. حزبی است که ریشه هایش در اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی است. این حزب اسلامی - ملی یک عده از جوامع شرقی نیست که علیه امپریالیسم قد علم کرده و می خواهند دولت خودی درست کنند. این ناسیونالیسم چینی نیست. این فرهنگ بومی جایی نیست. این حزب کارگر صنعتی آلمانی و انگلیسی است که رهبرانش را بیرون داده و آن فرهنگ کاپیتالیستی را هضم کرده و نقاط مثبتش را هم شناخته و در خصومت فرهنگی و مدنی و

نژادی هم با غرب نیست. این اولین سرمایه این جریان است. یعنی در ایران با پیروزی حزب کمونیست کارگری، مدنیت غربی پیروز می شود. من نمی خواهم هیچ توهمی نسبت به مدنیت غربی تاکنونی به دست بدهم، ولی هر کس که کلاهش را قاضی کند می داند اجازه حرف زدن از اجازه حرف نزدن بهتر است. اگر کلیسا برود نماز خودش را بخواند و در کار مردم فضولی نکند، بهتر است. یا اگر زن و مرد آزاد باشند که هر مناسباتی با هم می خواهند برقرار کنند و یا مرد با مرد و زن با زن و هر چه که الآن در جامعه داریم می بینیم، بهتر است از این که با چماق بر سر مردم بزنند. ما داریم می بینیم که اگر اجازه بدهند که هر کس نقدش را به جامعه بگوید بهتر است و این ها همه دستاوردهای مدنیت غربی است. جامعه شرقی از این چیزها از خودش بیرون نداده است. حیف! کاش داده بود! ولی نداده است. به ما مربوط نیست. بالأخره نداده است و الآن حزبی که می خواهد برود آن آزادمندی سیاسی را بیاورد پایش را روی مدنیت غربی گذاشته است. و این خویشاوندی با غرب به نظر من در عمیق ترین سطحی رابطه ما را با جهان آن دوره تعیین می کند. و کارهایی را در حیطه اختیارات حزب کمونیست کارگری قرار می دهد که چینی ها و کشورهای متفرقه ای که در آن چپ ها سر کار آمدند، نمی توانستند بکنند و آن این است که در کشور را باز کند به روی غرب و خودش را در امتداد مدنیت غربی و نقد غربی به جهان، با یک جهان نگر غربی مطرح کند و در نتیجه منهای اختلاف سیاسی روزمره با دولت های غربی که ممکن است پیش بیاید و یا پیش نیاید، به یک صلح عمیقتری با مردم اروپای غربی و آمریکا برسد. شرایطی که هیچ کشوری در خاورمیانه ندارد و نمی تواند هم داشته باشد.»^(۲)

اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی چیست:

اول؛ اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی (همین طور اروپای شرقی، اسکاندیناوی، بالکان و...) اندیشه های پذیرفته شده جان لاک ها، روسوها و ولترها و غیره است. «اندیشه حاکم» بر این کشورها و کشورهای صنعتی پیشرفته اندیشه های بورژوازی است که سال های طولانی به عنوان ایدئولوژی حاکم بر کل این جوامع حاکمیت بلامنازع دارد. مدنیت و فرهنگ اروپای غربی اشرافی و متعلق و قابل مصرف اقلیت ممتاز بورژوازی



است. منصور حکمت می گوید ریشه های حزبش در این اندیشه ها است و ما هم این گفته را تأیید می کنیم.

دوم؛ فرهنگ و مدنیت و اندیشه اروپای غربی یا هر نقطه جغرافیایی دیگر مبنای روبنایی دارد و خود منبعث از پایه های مادی آن یعنی اقتصاد کاپیتالیستی است. جامعه مدنی بورژوازی تنها در دوره تسلط اقتصاد کاپیتالیستی امکان حیات پیدا کرد و به تنهایی و مستقل از این اقتصاد معنا و مفهومی ندارد. حزب کمونیست کارگری از بدو تشکیل، ریشه در بخش خرده بورژوازی همین جامعه و همین مدنیت و فرهنگ داشته، اما با ادعاهای «کمونیستی» در وضعیت بینابینی متوقف شده بود.

بحران کنونی این حزب می باید منجر به حل تکلیف این وضعیت بینابینی باشد. خصلت یک حزب سانتریستی در این است که قادر نیست مدت طولانی در مرکز دوام بیاورد. اگر جنبش کارگری توانست به موقع به آن میزان پیشروی کند که بتواند توازن قوا را به نفع خویش چرخش دهد، گرایش خرده بورژوایی-دهقانی کمونیست کارگری بلافاصله سمت گیری های کارگری می کند و با مسائلی سرو کله می زند که بتواند مورد توجه طبقه کارگر قرار بگیرد، اما اگر جنبش کارگری نتواند خارج از زمان تحمل انتظار و «حوصله» گرایش خرده بورژوازی کسب هژمونی کند، توازن قوا را به نفع خویش چرخش دهد، در این صورت موضوعیت کارگری از اولویت خارج می گردد، حزب جایگزین طبقه کارگر، کمیته مرکزی جایگزین حزب و لیدر جایگزین کمیته مرکزی و شخصیت های حزب جایگزین تغییرات اجتماعی می شوند. مثلاً ناصر اصغری و مجید آذری و حبیب بکتاش و سعید صالحی نیا و ... به جای طبقه کارگر تحول اجتماعی را صورت می دهند و شخصیت های رهبر می شوند! در واقع این نوعی مجازات طبقه کارگر توسط حزب کمونیست کارگری محسوب می شود. این حزب اگر نتواند با کمک طبقه کارگر به آسانی میدانی برای هیاهوی «آزادی خواهی» خود به دست آورد، به سوی بورژوازی انشعاب خواهد کرد. این در حالی است که خود طبقه کارگر برای میدان مبارزه برای آزادی نبرد نمی کند، بلکه به جای به دست آوردن میدان مبارزه، برای خود رهایی می جنگد.

سوم؛ اندیشه و مدنیت فرهنگ اروپای غربی چیزی

نیست به جز تلاش برای جاودانه ساختن سلطه بورژوازی. فرق گرایش انقلابی پرولتاریا با این مدنیت و فرهنگ در این است که طبقه کارگر دارای آن فرهنگی شود که بتواند با کمک آن دست از کارگر بودن خویش بردارد، و این در حالی است که مدنیت اروپای غربی کارگر را به عنوان استثمار شونده ابدی در نظر می گیرد و در نتیجه این مدنیت در ذات خود سد راه تکامل تاریخ و به این دلیل همان بربریت است.

اندیشه، فرهنگ و مدنیت و علوم اروپای غربی به بالاترین درجه منعکس کننده خواسته ها و تمایلات طبقه حاکم است. این مؤلفه ها گرچه مدرن و نافعی فرهنگ فئودالی است، اما تا زمانی می تواند بالنده باشد که شیخ کمونیزم بر فراز آن نچرخد و تنها گزینه تکامل تاریخ باشد. در مقابل اندیشه، فرهنگ و مدنیت اروپای غربی، اندیشه های مارکس منبعث از مبارزه طبقاتی پرولتاریای این جوامع ظاهر شد. این همان نبرد انقلابی از دوره شکوفایی نظام سرمایه داری تا دوره کنونی که عصر زوال سرمایه داری و مدنیت و فرهنگ او است، می باشد.

ریشه های گرایش کمونیزم انقلابی در فرایند رو به رشد انقلابی:

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند:

«شبی در اروپا سیر می کند- شیخ کمونیزم. تمام قدرت های اروپای کهن، پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکال های فرانسه و پلیس مخفی آلمان، در اتحادی مقدس گرد آمده اند تا خود را از چنگ این شیخ خلاص سازند»

این شیخ اکنون در سراسر جهان در حال پرسه زدن است. ریشه های فرهنگ انسانی جامعه نوین، نه در مدنیت و فرهنگ اروپای غربی که دقیقاً در همین نبرد است. طبقه کارگر از خود فرهنگی مستقل ندارد. جنگ های دهقانی علیه حاکمیت فئودالیزم از علائم مشخصه پیدایش بورژوازی و فرهنگ و مدنیت آن به عنوان نیروی سوم جوامع کهن بود و این به همراه خود نطفه های آینده کارگران را به صورت شاگردان کارگاه های صنعتی شکل می داد. طبقه کارگر قبل از آن که بخواهد یا بتواند از فرهنگ و مدنیت موجود «بهره ای ببرد» ناچار است تسلط و حاکمیت بورژوازی بر آن را به زیر

استعمار و غارت منابع شرق توسط کشورهای عمدتاً در اردوگاه غرب است. کسی باید به منصور حکمت می آموخت که فرهنگ مدرن منبعث از ساختار اقتصادی مدرن و پیشرفته است. ساختار اقتصادی کشورهای اروپای غربی فقط به این دلیل امکان رشد و بالندگی داشت که توانسته بود انباشت اولیه مورد نیاز رشد خود را از طریق تاراج منابع و ثروت های کشورهای حوزه شرق به دست آورد. ریشه های حزب منصور حکمت از کشف قاره آمریکا آغاز می شود، بدون آن که او پایگاه طبقاتی گرایش خود را به خوبی کشف کرده باشد.

منصور حکمت مایل نیست بداند که فرهنگ و اندیشه و مدنیت اروپای غربی دارای کیفیت، اما بدون کمیت است، زیرا متعلق به گرایش حاکم در این جوامع است و طبقه و اقشار تحت تسلط نمی توانند بهره برابر از این مدنیت و فرهنگ داشته باشند. در نتیجه اتفاقاً در دوره رفرم و اصلاحات مدنیت بورژوازی، طبقه کارگر بی ارزش تر و فقیر تر شد، مدنیت و اندیشه حاکم بر اروپای غربی بر فقر و فلاکت طبقه کارگر و جنگ و خونریزی سوار بوده و هنوز نیز سوار است.

وارونگی فهم و برداشت منصور حکمت از تقابل فرهنگ و اندیشه و مدنیت غرب با شرق در این است که تصور می کند این همان فرهنگ نوین است، حال آن که عصر فرهنگ نوین هنوز فرا نرسیده و این امر نه تنها با تسلط طبقه کارگر بر سرنوشت و خودرایی آن، بلکه در ادامه فرایند تبدیل شدن جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه و منحل شدن هویت کارگر به عنوان نیروی کار مزدبگیر و تبدیل آن به انسان بازگشته به طبیعت خویش به وجود می آید. این فرهنگ و سنت هنوز به وجود نیامده، اما ریشه های آن نه در جامعه مدنی و اندیشه غرب که در گرایش انقلابی پرولتاریای جهانی است. چنین فرهنگی از نفی دیالکتیکی مدنیت و فرهنگ غرب و نه از پذیرش و ریشه گرفتن در آن حاصل می شود. به این معنی که عناصر پیش برنده نیروی انقلابی به سوی تکامل و خارج شدن از چهارچوب تنگ فرهنگ و مدنیت بورژوازی از دل همین جوامع به عنوان وسایل ضروری کسب قدرت سیاسی دریافت، و با آغاز حاکمیت طبقه کارگر و به نفع دوران گذار به سوسیالیسم نفی دیالکتیکی می شود. این درست نقطه مقابل دریافت منصور حکمت از مدنیت اروپای غربی است که قصد دارد آن را به جای

بکشد و آن گاه که خود قدرت را تسخیر کرد، قبل از آن که بتواند فرهنگ مستقلی از خود تولید کند ناچار است برای همیشه دست از کارگر بودن خود بکشد. طبقه کارگر با انحلال خود به مثابه کارگر مزد بگیر در واقع نقطه پایان به اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی که بر کل جهان نیز تسلط پیدا کرده است، می گذارد. تمام علوم و تجهیزات مدنیت بورژوازی که نه وسیله ای در دست طبقه کارگر، بلکه وسایل تسلط بر این طبقه به شمار می آمد، تازه در شرایط پس از تسخیر قدرت، در کنار علم سیاسی مارکسیزم مورد بهره برداری طبقه کارگر قرار خواهد گرفت تا بتواند با آن ساختمان جامعه ای را پی ریزی کند که در آن اندیشه انسان جامعه بی طبقه و فرهنگ انسانی و رهبری نیروهای پروسه تولید، به جای اندیشه و فرهنگ و مدنیت اروپای غربی که لزوماً معرف جامعه مدنی بورژوازی است، مسلط شود.

وارونگی های نظری منصور حکمت:

منصور حکمت به طور وارونه ای تصور می کند بر افراشتن پرچم مدنیت و فرهنگ غربی، او و حزبش را از «شرق» جدا می کند، و این در حالی است که خود این عمل روشی مخصوص به سنت باقی مانده از گرایش های «چپ شرقی» است. این پرچم شبیه به تابلوی قهوه خانه کمال الملک است که با سبک اروپای غربی نقاشی شده است. یک دیزی آبگوشت و نان سنگک بر روی یک تخت و پیرمرد چپق به دست، سمبل فرهنگ شرقی است که با سبک فرهنگ و هنر اروپای غربی تصویر شده است.

تصور منصور حکمت از این که در کنار مدنیت غربی عکس گرفته است تا با فرهنگ و سنت شرق فاصله بگیرد، این است که مدنیت غربی نتیجه تکامل جوامع بورژوازی در غرب است و سنن و فرهنگ شرق محصول حاکمیت فرهنگ عقب مانده در شرق، در نتیجه او خود با جملاتی نظیر «هرچه باشد این از آن بهتر است» کل مفهوم رادیکال و انقلابی تحولات اجتماعی را به زیر علامت سؤال می برد و به جای انتخاب بد از بدتر، این بار گزینه بهتر از بد را انتخاب می کند. او نمی داند که عقب ماندگی شرق نیز محصول اندیشه و مدنیت غرب است. او نمی خواهد بداند که مدنیت اروپای غربی از جنگ و خونریزی و اشغال و تصاحب سایر کشورها متمایز نیست. عقب ماندگی شرق ناشی از دوران طولانی

حل آنها متوقف مانده، با تکالیف سوسیالیستی به طور توأمان است. چپ سنتی که ریشه در منشویزم و حتا بلشویزم قدیم دارد دو مرحله جداگانه برای حل این تکالیف در نظر می‌گیرد. مرحله اول که با نام انقلاب دمکراتیک از آن یاد می‌کند و مرحله دوم به نام انقلاب سوسیالیستی. حل تکالیف بورژوا دمکراتیک حتا به رهبری طبقه کارگر- و حتا برای خوشایند منصور حکمت، به رهبری «حزب کمونیست کارگری»- بدون یک انقلاب سوسیالیستی ممکن نخواهد بود. سطح عقب مانده و ناموزون تکامل جوامع پیرامونی (همان جایی که منصور حکمت با نام شرق کُد گذاری می‌کند) به گونه ای است که حل ابتدایی ترین تکالیف دمکراتیک نیز در گرو انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی لزوماً به معنی فرا رفتن از چارچوب مدنیت و فرهنگ و اندیشه بورژوایی است. به این معنی که اندیشه بورژوا دمکراتیک در کشورهای پیرامونی به دلیل تسلط امپریالیزم بر کل ساختار سرمایه داری جهانی قادر نیست جامعه متوقف شده در بن بست را حتا یک متر به جلو ببرد. ماهیت فرمولبندی نوشته منصور حکمت در پاراگراف و رفرنس ارائه شده، یک تحول دمکراتیک بدون نیاز به انقلاب و نهایتاً نیازمند انتخابات آزاد به سبک مدنیت غربی است. این در بدترین حالت همان برنامه حداقل چپ سنتی است که در «برنامه یک دنیای بهتر» طرح ریزی شده و در بهترین حالت مرحله انقلاب دمکراتیک بدون خونریزی (یا نوعی انقلاب مخملی) است، چرا که هر تحولی متکامل تر از سطح مدنیت و فرهنگ اروپای غربی چیزی نیست به جز یک تحول با خشونت و انقلابی. اکنون می‌توان بهتر متوجه شد چرا حزب کمونیست کارگری هر شورش و تحولی را به نام انقلاب صدا می‌زند. آن‌ها مدت‌ها است که مفهوم مارکسیستی انقلاب را مخدوش کرده و مدرن ترین کاری که کرده اند این بوده است که چپ سنتی خود را در لفافه مدرن مدنیت غربی بسته بندی و ارائه کرده اند. این همه آن ابتکاری بود که منصور حکمت را به «بزرگترین مارکسیست قرن معاصر» تبدیل کرده است. بماند که همین تقسیم بندی مارکسیست به بزرگتر و کوچکتر هم از سطح فرهنگ و مدنیت غربی عقب تر و در همان سطح چپ سنتی در شرق متوقف مانده است.

عصر زوال سرمایه داری و آغاز میرندگی مدنیت بورژوایی:

نفی دیالکتیکی، عیناً و این بار در شرق کپی و بازتکثیر کند. در نتیجه مخاطب دست کم این بحث مشخص او، نه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و جوامع شرقی، بلکه خود نیروهای حاکم بر اندیشه و فرهنگ و مدنیت غربی است. تا زمانی که حزب کمونیست کارگری به طور کامل به آن سمت نرفته و دست از اسامی و عناوینی که با موضوعات سوسیالیستی سروکله می‌زند بردارد، فرهنگ و مدنیت و اندیشه بورژوازی هیچ وقت نمی‌تواند برای این جریان نه سر بسازد و نه دم. این جریان مادام که یک خداحافظی تاریخاً لازم با سانتیزم خود نداشته باشد، نمی‌تواند متوجه شود که که سر اندیشه و فرهنگ و مدنیت بورژوازی را بر کدام بدنه قرار دهد. همین سردرگمی است که باعث می‌شود، منصور حکمت در همان منبع فوق الذکر چنین بگوید:

« این اسم "کمونیسم" ممکن است باعث شود خاطرات جنگ سردی در دل یک عده‌ای زنده شود ولی سؤالی که هست این است که چه قدر جامعه غربی از این دولت بالفعل احساس خطر می‌کند؟ به نظر من طبقه حاکمه‌اش احساس خطر می‌کند ولی یک خطر مبهم و دراز مدت. ولی توده اهالی خوششان می‌آید و ممکن است این را به عنوان یک حرکت پیشرو در خاورمیانه که می‌تواند شروع صلح در جهان و صلح خاورمیانه باشد، در آغوش بگیرند»

اندیشه کمونیستی مرز نمی‌شناسد:

اندیشه انقلابی بنا بر ذات خود مفهومی جهانی دارد و نه شرق و غرب می‌شناسد و نه می‌تواند در مرزهای تعیین شده بورژوازی محصور بماند. این اندیشه همه جاهایی که جوامع ادغام شده در سیستم جهانی سرمایه داری به ناچار سطحی از رشد شهری و پرولتریزه شدن جامعه را طی کرده است وجود دارد. منصور حکمت باید این را می‌فهمید که تسلط و حاکمیت مدنیت غربی بر کل سیاست سرمایه داری جهانی باعث رشد ناموزون و مرکب جوامع شد که حاصل آن تلبنار شدن مدنیت و فرهنگ بورژوایی در یک نقطه از جهان و پیرامونی ماندن جوامع دیگر در اطراف جهان و به خصوص در شرق است. فقط گرایش مارکسیست انقلابی در جهان است که از این ناهم سطحی، وظایف ناموزون و مرکب استنتاج می‌کند. این نوع وظایف ترکیبی از وظایف بورژوا دمکراتیک که به دلیل مفلوک ماندن بورژوازی



فهماندن این مفهوم به آن‌ها است که ما می‌توانیم سوسیال دموکراسی غرب را در کشوری مثل ایران به پا کنیم و در نتیجه این ماییم که باید حمایت شویم و نه دسته‌های «اسلام سیاسی» مانند سازمان مجاهدین.

منصور حکمت نمی‌داند و نمی‌خواهد بداند هر تحول حتا دموکراتیک در کشورهای پیرامونی لزوماً با قهر انقلابی و خشونت در هم آمیخته شده است. این چیزی است که همین مدنیت غرب به آن تحمیل می‌کند. طبقه کارگر مجبور است با خشونت انقلابی قدرت را به دست گیرد به این دلیل که مدنیت و فرهنگ اروپای غربی که همان مدنیت و فرهنگ بورژوازی است به او اجازه دسترسی به فرهنگ خویش را نمی‌دهد. توده‌های عظیم تشنه فرهنگ نیازمند انقلاب طبقه کارگرند تا سدهای مسدودکننده به روی آن‌ها را بشکند و این امر میسر نمی‌شود مگر با حکم زور و ضرب. این موضوعی نیست که با توهم به رفرم و اصلاحات سوسیال دموکراتیک حاصل نمی‌شود. مدنیت غربی برای برون رفت از بن بست‌هایی که خود ایجاد کرده تنها یک راه پیش رو گذاشته است، و آن برداشتن تیغ جراحی به جای شکسته‌بندی قطعات خرد شده در اروپای غربی است.

کندی گردش به راست در تند پیج اروپای غربی:

کاسه صبر حزب کمونیست کارگری مدت‌ها پیش لبریز شده بود و از همان مدت‌ها پیش مقدمات و ملزومات دگرپرسی از وجه دهقانی خرده بورژوازی حزب خود به مدرنیته بورژوازی را تدارک می‌دید. مباحث «حزب و جامعه» و «حزب و شخصیت‌ها» این پروسه را آغاز کرد و حزب کمونیست کارگری بر اساس همین پایه نظری با سرعتی قابل توجه مراحل کمی تغییرات درونی خویش را پیش برده است. تا همین مقطع فقط نگرانی از فروپاشی این حزب بود که باعث شد این دگرپرسی مانند ساختن جامعه کمونیستی‌اش یک شبه صورت نگیرد. در واقع حزب کمونیست کارگری در چرخش طبقاتی کامل خود به جریان بورژوازی خیلی تندتر و کاهل‌تر از ساختن کمونیسم بود. آن‌ها قبل از اینکه کمونیسم فوری را بسازند، حکومت کارگری را به حکومت انسانی چرخش دادند. مفهوم حکومت انسانی به طور فشرده همان حکومت مردم بر مردم است. در این نوع حکومت، با یک تردستی دیپلماتیک، اراده طبقاتی به زیر شال شعبده باز می‌رود و آن‌چه که باقی می‌ماند مفاهیم عامه

نقطه اوج فرهنگ و مدنیت بورژوازی که قلمرو اصلی آن اروپای غربی است، در سال ۱۹۱۴ بود که با جنگ‌های امپریالیستی دنیا را به آتش کشید؛ و تاریخی که در تقابل با اشرافیت فئودالیزم بالنده و نوین به شمار می‌رفت، از نوامبر ۱۹۱۷ با گذشته وداع کرد و به این ترتیب عصر انقلابات پرولتری آغاز شد. بنابراین مدنیت و اندیشه حاکم در اروپای غربی متعلق به عصر زوال سرمایه داری است و این در حالی است که حزب کمونیست کارگری با تلاش برای احیای آن در واقع در سیکل بازگشت به گذشته قرار می‌گیرد.

عصر انقلابات پرولتری عصر باز پسگیری قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر برای انقلابات جهانی است. این امر میسر نخواهد بود مگر با قهر انقلابی؛ و بنابراین آن‌چه که ما می‌توانیم از مدنیت و فرهنگ جوامع غربی به دست آوریم، این خواهد بود که لباس هایمان تمیز و اتو کشیده، موهایمان شانه زده و کفش هایمان واکس خورده باشد؛ اما لحظه‌ای فراموش نمی‌کنیم که سلاح هایمان نیز باید روغن خورده باشد. ما سلاح هایمان را از دل مدنیت غربی به دست آورده ایم و با وسایل همین جوامع جهت روز انتقام صیقل می‌زنیم. این دو عنصر متضاد و آشتی ناپذیر در دل یک جامعه با تسلط فرهنگ و اندیشه و مدنیت بورژوازی است. و این در حالی است که منصور حکمت به دنبال حل تکلیف تروریست‌نگون بختی است که با تحویل دادن او امتیاز حمایت مدنیت غرب را کسب کند. او در همان منبع یاد شده می‌گوید:

« اگر شما کشوری درست کنید که بگویند تروریست اگر بیاید اینجا من تحویل دادگاه بین‌المللی‌اش میدهم و یا خودم جلوی روی همه محاکمه‌اش می‌کنم، خیال غرب از این بابت راحت می‌شود. در نتیجه حمله کردن به آن کشور خیلی سخت‌تر است.»

منصور حکمت نتوانست متوجه شود که پیرامونی شدن جوامع شرقی محصول همان تمدن و مدنیت غربی بود، همان‌طور که متوجه نشد تروریست‌ها نیز دست پرورده خود کشورهای امپریالیستی غرب هستند و بارها در خدمت نجات سیستم سرمایه داری قرار گرفته‌اند و اساساً به همین منظور تربیت می‌شوند. این سطح نازل از درک کپی کردن مدنیت او اندیشه غربی به هیچ وجه جنبه بسیج کارگری به حول چنین گفته‌هایی ندارد، مخاطب خاص این گفتار خود کشورهای امپریالیستی و



خود از انقلاب ناچار می شد پشت جناح هایی از بورژوازی سنگر بگیرد و به چرخش به راست خود سرعت ببخشد. مثلاً شخصاً در یک میز گرد رادیویی در رادیو پیام کانادا با شهلا دانشفر از او شنیدم که می گفت: «شعار "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" را ما به درون توده ها برده ایم!»! به این ترتیب او نشان داد که نوع سرنگونی طلبی آن ها مطلقاً طبقاتی نبوده و تنها سروکارشان با سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی و نه دولت سرمایه داری بوده است، حتی اگر به بهانه دفاع از موسوی باشد. چنین استعدادی این جریان را به سادگی در دفاع از سرنگونی های نوع امپریالیستی قرار داده و ایشان این استعداد را قبلاً در دفاع از حمله آمریکا به افغانستان نیز نشان داده بود. این یکی دیگر از محصولات فرعی ریشه های حزبی است که در مدنیت بورژوازی قرار دارد. در این راستا مثلاً حمید تقوایی می گفت:

« جناح موسوی، جناح به اصطلاح مغضوب، جناح مغلوب تا جایی که دارد علیه احمدی نژاد و خامنه ای می جنگد، در کنار مردم است.» وی با همین درک واپس مانده و غیرمارکسیستی تأکید کرد: « تا جایی که این ها می آیند و علیه خامنه ای، علیه احمدی نژاد، یا دادگاه های فرمایشی، یا تنفیذ یا تحلیف و غیره صحبت می کنند، ما می گوئیم دارید همراه ما مردم حرکت می کنید»^(۳)

حال پس از گذشت بیش از ۴ سال و همچنان باقی ماندن موسوی در حبس خانگی باید حمید تقوایی پاسخ دهد که آیا او هنوز در کنار مردم است یا خیر و اگر در کنار مردم است آیا می تواند در کنار همان ها از تشکیل دهندگان «حکومت انسانی» باشد، مگر که حمید تقوایی برای جور شدن پازل خود ناچار شود بگوید او اصلاً انسان نیست!

این کمیتات دوران دگرپرسی هر بار با آهنگ تندتری کامل می شود. برای حزب کمونیست کارگری جلب توجه گرایش های بورژوازی در معادلات جهانی در بی خطر بودنش، ده بار مهم تر از جلب توجه کارگران به وسیله دفاع از مبانی مارکسیزم انقلابی مانند دیکتاتوری پرولتاریا است. کل مبارزه حزب کمونیست کارگری تا همین الان هم فراتر از مبارزه ای نیست که سال ها قبل از تشکیل این حزب در حوزه خود بورژوازی در جریان

پسند نظیر مردم یا «انسان» است. مطلقاً روشن نخواهد شد این انسان یک بورژوا است که حکومت می کند یا یک کارگر. شلختگی و دستپاچگی های نظریه پردازان کمونیست کارگری به قدری است که نتوانند بفهمند که اساساً «انسان» با مفهوم دولت بیگانه است. دولت در نظامات طبقاتی به وجود آمده و با خود انسان را نیز طبقاتی کرده است. با از بین رفتن نظام طبقاتی و بازگشت انسان به طبیعت خویش، پایان دوره الیناسیون، حکومت و دولت به کلی از بین می رود و دیگر نام حکومت در ادامه مفهوم انسان مانند زگیلی درشت در نوک بینی همان انسان جیغ خواهد کشید.

حزب کمونیست کارگری ناچار است که مراحل کمی دگرپرسی خود را مدام تکمیل کند. بنابراین انقلاب پرولتاریایی را به دو سطح انقلاب زنانه- مردانه (مانند حمام) و «انقلاب انسانی» تنزل داد. در پروژه انقلاب انسانی، ضد انقلاب هم می تواند وارد شود، زیرا که اعضای تشکیل دهنده ضد انقلاب مانند خود انقلاب «انسان» است. این ابتکار که باید در شیشه الکل برای مشاهده آیندگان نگه داری شود، با نام انقلاب انسانی وارد می شود تا مفهوم مارکسیستی انقلاب را مخدوش و به عقب بزند. این ابتکار باعث شد تا دانی جان ناپلئون درون لیدر حزب کمونیست کارگری هر اعتراض کوچک و بزرگی، اعم از ۱۸ تیر و چهارشنبه سوری تا اعتراضات سال ۸۸، تحولات مصر و تونس و ... را یا انقلاب و یا با تخفیف دریچه ورود به انقلاب توصیف کند. گرایش مارکسیست های انقلابی در این رابطه چندین بار حمید تقوایی را برای شرکت در یک میز گرد جهت به چالش کشیدن نظراتش در مورد انقلاب و درک او از انقلاب سوسیالیستی دعوت کرد، اما ناتوانی ایشان در دفاع از نظرات خویش به وی اجازه شرکت در این میز گرد را نداد. چنان چه وی در این میز گرد شرکت می کرد، شخصاً یا دیگر رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی به مخاطبین بحث ثابت می کردیم که درک وی از انقلاب یک درک منشویکی و به این اعتبار تا خرخره متعلق به چپ سنتی است که به این ترتیب نشان می داد شکلک های این حزب در تقابل با چپ سنتی نیز مانند سایر ادعاهای آن ها لاف و گزاف خرده بورژوازی بیش نیست.

حزب کمونیست کارگری مبتنی بر همین درک فرمالیستی

ارتقا دهد تا بتواند برای مدتی بیشتر آن‌ها را در کنار خود نگه دارد و اگر نتواند کسی را به هر طریق درون کمیته مرکزی حزب جای دهد، با اعطای امتیاز «مشاور» در کنار خود نگه می‌دارد و او را دچار ذوق زدگی می‌کند. حاصل این وضعیت، حزبی می‌شود بی بدنه که فقط دارای یک سر است که می‌تواند آن را بر روی هر بدنی، از کارگری و دهقانی گرفته تا لیبرالی و مدنیت بورژوازی قرار دهد.

خرافه ای به نام «کمونیسم فوری»:

مکانیزم زندگی درونی حزب کمونیست کارگری شدیداً لیدر محور است. این سبک کار مستقیماً از فرقه های مذهبی اقتباس شده است. روش فرقه ای یک گروه این گونه است که یک پیشوا، بزرگ و خلاصه قبله در رأس خود قرار می‌دهد، همه بدنۀ گروه به طور سیستماتیک همه توانش را صرف قدرت‌دهی به وی می‌کند و سپس به دورش می‌گردد تا از این قدرت کاذب، نیروی بیشتری برای خود کسب کند، درست همان طور که بشر، خدای خود را خلق می‌کند و می‌پرستد، و این خدا چیز نیست جز تصویر وهمی و دست نیافتنی از همان بشر، منهای تمام ضعف‌ها و ترس‌هایش. در این روش نیازی به فعالیت‌های خاصی جهت رشد فکری-تئوریک یک به یک اعضای فرقه وجود ندارد، تمام مسئولیت نظری بر عهده لیدر است و اگر هم نیازی باشد، لیدر خودش می‌داند که چگونه نظرات اصلی یا «رسمی» را به نام خودش معرفی کند. به این ترتیب اولاً فاصله زیادی بین موقعیت لیدر و سایرین در درون گروه ایجاد می‌شود. ثانیاً سایرین هرگز رشدی نخواهند کرد که بتوانند به سطح لیدر برسند، چه در غیر این صورت ویژگی لیدر خویش را مورد سؤال قرار داده اند. اغلب لیدر در چنین فرقه‌هایی یا با قوت نابه هنگام عوض می‌شود و یا باید با ویلچر از صحنه کار به بیرون برده شود و یا این که با انشعاب و تقسیم گروه به مدعیان تازه مقام لیدری مشکل حل می‌شود. در چنین احزابی فرم عضویت بسیار ساده است، فقط اسم و مشخصات لازم است. اما اگر همان عضو (مثلاً رفیق ناصر احمدی) در زمان رأی‌گیری به شوخی در گوش دوستش بگوید به فلانی رأی نده، بهانه کافی و لازم برای اخراج از حزب را خود به دست می‌دهد. در آن فرم ساده عضویت مطلقاً نوشته نمی‌شود که اگر از این دست شوخی‌ها بکنی، فوراً اخراج

بوده است. کدام کشور امپریالیستی و اسرائیل و غیره از تلاش کمونیست کارگری‌ها در مبارزه با اعدام به وحشت می‌افتاد؟ کدام یک از این کشورها از مبارزات این حزب در حوزه‌های به زعم خودشان «ضد مذهبی» اعدام، سنگسار و نظایر این به وحشت می‌افتاد؟ اساساً اندیشه و مدنیت و فرهنگ اروپای غربی که لزوماً بورژوایی است با مبارزه با همین مسائل شکل گرفت تا بتواند ریشه پیدایش حزب کمونیست کارگری را ایجاد کند. این سطح از فرم و مطالبات بورژوا دمکراتیک در مدنیت و اندیشه و فرهنگ یاد شده به معنی ایجاد حلقه اتصال با سرنگونی دولت سرمایه داری نبوده است و اتفاقاً توانست شانس بقای نظام سرمایه داری را نیز افزایش دهد.

حزب کمونیست کارگری هرگز نخواست فراتر از چهارچوب مدنیت بورژوایی از این نوع مطالبات حلقه واسطی بسازد برای سرنگونی دولت سرمایه داری و همواره در همین سطح متوقف ماند و دقیقاً همین باعث افزایش پتانسیل سازش طبقاتی این جریان با بورژوازی نیز شد. این نوع مطالبات حتماً قادر نیست خود جمهوری اسلامی را سرنگون کند، زیرا جمهوری اسلامی در خانه آخر دارای این توان هست که بلافاصله به اصلاح طلبی چرخش کامل کند و یک به یک این موارد را کنار بگذارد تا بقای خود را با ظاهر و حتماً نامی دیگر و حتماً بدون رهبر ادامه دهد. درست در همین جا است که استعداد مماشات حزب کمونیست کارگری کار خودش را خواهد کرد و سازش صورت خواهد گرفت. آن چه که باید بدان «مشکوک» بود دقیقاً همین پتانسیل سازش حزب کمونیست کارگری است که نمی‌تواند حلقه واسطی بین برهنگی و پستان‌های بیرون انداخته شده اعضا و کادرهای خود با سرنگونی دولت سرمایه داری ایجاد کند.

بورکراسی باقی‌مانده از چپ سنتی در حزب کمونیست کارگری همواره یاری‌اش کرده است. یکی از تاکتیک‌های بورکراتیک این حزب همین تقسیم بندی رسمی و غیر رسمی است که بیشتر مرغ و تخم مرغ را تداعی می‌کند تا نظرات سیاسی. این حزب در بیان نظراتش عمدتاً یک حزب متشکل از «اشخاص» است، اما در ادعای خود حزبی متشکل از کمیته مرکزی و کادر و مشاور کمیته مرکزی و غیره و ذالک است. این حزب ناچار است هر نیروی درونی خود را تا مقام کمیته مرکزی

خورد که نه فقط زحمت پاسخ به نقد، که ویرایش گفته های او هم به گردن منتقد می افتد و به این ترتیب منتقد مجازاتی مضاعف را تحمل می کند). یعنی خرافه ای وجود دارد به نام «سوسیالیسم فوراً» و بعد هر مقابله و انتقادی به آن را به بهانه این که منتقد خواسته است سوسیالیزم را ۳۰۰ سال بعد بسازد تخریب کرده و عمل شاق نقد خود را به پایان می رساند! در واقع حبیب بکتاش در یک بحث فیسبوکی با رفیق آرام نوبخت در جواب به نقد او در همین زمینه توضیح داده است که منصور حکمت با آن همه فهم و دانشش خوب می داند که کمونیسم، فوراً درست نمی شود و او این موضوع را در مقابل کسانی استفاده کرده که می گویند باید ۳۰۰ سال تا تحقق چنین چیزی صبر کرد. حبیب بکتاش این موضوع را این گونه طرح کرده است:

« معلوم است که منظور منصور حکمت از کمونیسم «فوراً یا همین الان یا یک شبه» معنی تحت اللفظی این کلمات یا پسوندها نیست. منصور حکمت کمونیسم، «فوراً» را دقیقاً در برابر کسانی مطرح می کند که خود را خیلی چپ و کمونیست و انقلابی و پیشتاز و فلان می نامند، ولی می گویند کمونیسم ۳۰۰ سال دیگر»^(۵)

این یک دروغ آشکار، بی پرنسیپی و در یک کلام حقه بازی سیاسی است که «نظریه» ای را که در یک بند برنامه ای، مدام تکرار شده و به صورت شعار درآمده است، پاسخی عبوری و دم دستی به فلان گروهایی می داند که گفته اند ۳۰۰ سال باید صبر کنیم تا کمونیسم ساخته شود. هیچ فاکت و سندی وجود ندارد که نشان دهد گرایشی «خیلی چپ یا کمتر چپ یا غیر چپ»، تاریخی برای استقرار کمونیسم ذکر کرده باشد. این روش برخورد شبیه به گفته های آن معرکه گیر خیابانی است که حلقه تماشایی به دور خود جمع کرده تا مار سمی را از جعبه اش بیرون آورد. او مدام حرف می زند و در مورد مارش می گوید. ناگهان در لابه لای حرفی های خود می گوید: «آن آقا که آن جا نشسته می گوید این مار سمی نیست!» بعد شروع به پاسخ به این گفته فرضی می کند، در صورتی که کلامی از دهان هیچ کس در آن حلقه جمعیت بیرون نیامده است. موضوع سمی یا غیر سمی بودن مار، موضوع ذهن خود معرکه گیر است که از زبان این و آن عنوان کرده و بخش اصلی حرفی های خود را پیرامون آن متمرکز می کند. دخالت گری های

می شوی! این در حالی است که این حق مسلم یک عضو در یک تشکیلات غیره فرقه ای یا به معنی مشخص انقلابی است که بلند و آشکار بگوید به چه کسی رأی بدهید یا ندهید.

در باندهای فرقه ای مافیایی افراد بر اساس نظرشان شناخته نمی شوند، بلکه در مدار باندبازی موقعیت های تشکیلاتی به دست می آورند؛ در نتیجه رأی شان مخفی خواهد بود، چون موضوع ربطی به نظر ندارد، بلکه افراد مد نظر هستند. بقیه ماجرا هم که معلوم می شود، کسی حق ندارد بگوید به چه کسی رأی بدهید یا ندهید. حتا به شوخی هم اگر بگوید، اخراج می شود. به این ترتیب می بینیم که موازین اخراج در این گونه فرقه ها حتا ساده تر از موازین عضویت است. به عبارت دیگر تسهیل در امر عضویت با تسهیل در امر اخراج بالانس می شود.

این مقدمه به این دلیل بود که گفته شود تصادفی نیست وضع رشد نظری نیروهای درونی این گروه در حد بسیار نازل و در بعضی موارد جداً ترحم انگیز است. مثلاً در مورد حبیب بکتاش که در مقام مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری هم قرار گرفته است، چنین وضعی بسیار برجسته مشاهده می شود. ایشان در رقابت با مهمل گویی، شانه به شانه سعید صالحی نیا می تازد و شخصاً حدس می زند که حتی سایر کادر و اعضای حزبشان هم نوشته های آن ها را نخواهند خواند. افراد فوق با اقتباس از روش نظریه پردازی این حزب، یک رشته «نظریات» از پیش تعیین شده و لایتغیر دارند که مدام تکرار می کنند. به عنوان مثال حبیب بکتاش تکلیف کل مبحث دوران گذار به سوسیالیزم را این گونه حل می کند:

«می شود از تحلیل ایشان این را نتیجه گرفت که اگر امروز در ایران انقلاب بشود حداقل ۳۰۰ سال وقت لازم خواهد بود تا به سوسیالیسم برسیم. البته وقتی کسی با این طرز تفکر با مقوله «سوسیالیسم فوراً» مواجه می شود طبیعی هست که آن را کاملاً غیر کمونیستی و خیالی قلمداد کند.»^(۴)

در این چانه زنی، «سوسیالیسم فوراً» امری مفروض است (البته منظور او همان «سوسیالیسم فوری» مورد نظر منصور حکمت و حزب اش است! و باید تأسف



نه برای انقلاب و نه برای ساختمان سوسیالیسم، تعیین زمان، حال چه بخواهد فوری یا سیصد ساله باشد، امری ضد مارکسیستی و برای لوث کردن مارکسیزم است. هیچ جادوگر و رمالی نمی تواند زمان مشخصی برای ساختن ساختمان سوسیالیسم تعیین کند. این امر به ده ها پارامتر وابسته است، این وابستگی نیز نه به معنی دیر یا زود ساخته شدن سوسیالیسم، بلکه غیر علمی بودن تعیین زمان برای آن است. مثلاً در انقلاب اکتبر روسیه که ساختن ساختمان سوسیالیسم آغاز شد، هیچ کس پیش بینی نمی کرد ۱۴ کشور امپریالیستی به کشور تازه انقلاب کرده حمله ور شود، جنگ های داخلی و غیر و ذالک رخ دهد، آیا اگر بلشویک ها نیز مانند رهبران کمونیست کارگری از آستین خود «سوسیالیسم فوری» بیرون کشیده بودند تاریخ به آن ها نمی خندید که پس چه شد و چرا فوراً درست نشد؟

این گونه پیش بینی ها فال بینانه است، بیشتر به این دلیل که در این نظر خرافی و ایده آلیستی وظیفه انقلاب کردن به عهده کسان دیگری افتاده و زحمت ساختن ساختمان سوسیالیسم به عهده «ما»، به معنی حزب کمونیست کارگری. این دقیقاً اسم رمز مصادره انقلاب با شرکت در همان انقلاب است و دقیقاً نطفه ضد انقلاب آینده را پی ریزی می کند. این گرایش اگر بر همین منوال پیش برود و تکلیف نهایی خود را با این مهملات خرافی حل نکند، نه تنها در تقابل با جنبش سوسیالیستی قرار می گیرد، بلکه بالقوه نیروی ضد انقلاب آینده را تعیین می کند. دقیقاً از همین رو است که در سنت مارکسیستی جا افتاده که نمی توان به خرده بورژوازی اعتماد کرد.

شکاکیت شبه پلیسی:

حبیب بکناش در صفحه فیسبوک میلیتانت، پا را فراتر گذاشت و گرایش مارکسیست های انقلابی ایران را «مشکوک» ارزیابی کرد.

اساس شک پلیسی مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری این است که گرایش مارکسیست های انقلابی علیه مذهب و سنگسار و اعدام و ... نظری نداده و موضعی نگرفته است. یک خرده بورژوازی متکبر خود را در مقام تعیین شاخص نظردهی قرار می دهد و این در حالی است که خود به صراحت اعلام می کند که نه مارکسیست است و نه لنینیست. چگونه است که یک

یک کادر آماتور حزب کمونیست کارگری چندبار بیشتر به ضرر این حزب تمام می شود، تا این که چیزی عاید حزبش کند. او فراموش می کند که این نظر به عنوان یک بند در برنامه دنیای بهتر ناشی از یک اعتقاد و نگرش است و ربطی به پاسخ به کسی ندارد. در «برنامه یک دنیای بهتر» آمده است:

«برنامه ما، برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است. جامعه ای بدون تقسیم طبقاتی، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدگیری و بدون دولت... جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است.»^(۱)

منطبق با منطق حبیب بکناش اگر سوسیالیسم فوری می تواند مانند عکس فوری آماده شود، پس چرا نشسته اید و یک دیگر را نظاره می کنید؟! چرا آن سوسیالیسم فوری را همین امروز و همین ساعت فوراً مستقر نمی کنید؟ با این پا و آن پا کردن شما از کجا معلوم می شود که این خود شما هستید که می خواهید ۳۰۰ سال صبر کنید؟

سیاسی ترین پاسخ می تواند این باشد که سوسیالیسم ما از فردای انقلاب فوراً مستقر می شود. بسیار خوب، اما یک مشکل اساسی این وسط پیش می آید و آن این که چرا همین الان «انقلاب فوراً» نمی کنید؟! چرا سوسیالیسم می تواند فوراً مستقر شود، اما برای انقلاب باید «۳۰۰ سال صبر کرد»؟ این چه فرمول معجزه آسایی است که می تواند شما را به استقرار فوری سوسیالیسم رهنمون گرداند، اما همان فرمول نمی تواند کمکتان کند تا فوراً انقلاب کنید؟! باز سیاسی ترین پاسخ این خواهد بود که گفته شود، انقلاب را ما انجام نمی دهیم (حالا معلوم نیست که چه کسانی انجام خواهند داد). بسیار خوب، اما از این جا به بعد مشکل فقط یک اشتباه آپی سیاسی و نظری نیست، بلکه یک حقه بازی شارلاتانی است که صبر شود تا یک نیروی (حالا هر نیروی)، «انقلاب» کند و سپس حزب کمونیست کارگری برایشان «سوسیالیسم فوراً» درست کند!! این فقط یک تناقض در «تئوری» نیست، بلکه «روزنه ای» است در زیر کلاه شعیده و تردستی که این خرافات را به عنوان «نظریه» برای مسموم کردن جنبش کارگری ارائه می کند. این روش اقتباس شده از تبلیغات پارلمانی بورژوازی است که عیناً و بی کم کاست توسط حزب کمونیست کارگری به کار گرفته می شود، چرا؟ به این دلیل واضح که اساساً



بورژوازی طیف کمونیست کارگری واگذار می‌کنیم و به جای آن در حوزه ای تمرکز می‌کنیم که دست‌گرایش‌های مذکور از آن کوتاه است. این بدان معنی نیست که این مطالبات و فعالیت برای تحقق آن‌ها در تقابل با مبارزات ضد سرمایه‌داری که گرایش مارکسیست‌های انقلابی همه نیروی خود را در آن گذاشته است قرار دارد، بلکه به طور ساده به این معنی است که گرایش مذکور به مراتب فراتر از این رفته و مشغول مبارزه با ریشه‌های آن‌ها است.

سوم؛ در همین حد هم باز حزب کمونیست کارگری از بسیاری افراد و گرایش‌های بورژوا دمکراتیک عقب‌تر مانده و قادر نبوده است مثلاً در زمینه مبارزه با مذهب به سطح آن‌ها برسد و اغلب کپی‌برداری‌های ناشیانه‌ای از نقدهای آن‌ها به مذهب را به جای فعالیت مستقل خود ارائه کرده‌اند. به عنوان مثال در زمینه مبارزه با مذهب اتفاقاً این حزب کمونیست کارگری است که به جای مبارزه با مذهب و ریشه‌های آن به مبارزه با اسلام، و به جای مبارزه با اسلام به طور کلی، با «اسلام سیاسی»، و به جای مبارزه با آن نیز تنها به فعالیت علیه تجلیات آن پرداخته است. برای این حزب نقش مذهب در تثبیت استثمار فرد از فرد به کلی منتفی است و از این حیث تفاوتی با نقد‌های ضد مذهبی لیبرالیستی ندارد. آن‌ها با مسائلی مانند حجاب و ختنه و سینه‌زنی و قمه‌زنی و امثالهم که تنها تجلیاتی از دین اسلام به قول خودشان «سیاسی» است سروکله زده و آن را مبارزه علیه مذهب جا می‌زنند. و جالب این‌که اگر گرایشی به دام این انحراف آشکار نیفتد، آن را «مشکوک» معرفی می‌کنند.

اساس مخالفت حزب کمونیست کارگری با مذهب، نه با پتانسیل مذهب که در خدمت تثبیت استثمار سرمایه‌دارانه، که تبدیل آن به امر خصوصی مردم است. به این تریب به سادگی می‌توان دریافت حزبی که با ژست مبارزه با مذهب ظاهر می‌شود چگونه ابتدا با خصوصی معرفی کردن آن و سپس ایجاد حکومت انسانی که وظیفه اش دفاع از امر خصوصی مردم است، مذهبی را که از در بیرون کرده را دوباره از پنجره وارد می‌کند. مشکل اساسی این حزب عدم شناخت از فونکسیون مذهب است و به همین دلیل از یک سو با آن مقابله می‌کند و از سوی دیگر سخت شیفته فونکسیون مذهبی در مثلاً موضوعات پورنوگرافی و سکسی است. ترکیبی از این حالت باعث

عضو حزب کمونیست کارگری پیرو منصور حکمت که به گفته خود یک غیر مارکسیست به شمار می‌رود، برای گرایش مارکسیست‌های انقلابی شاخص تعیین کرده و خطوط مبارزه ترسیم می‌کند و اگر طرف مقابل فاقد مشخصات دلخواهش باشد، آن‌ها را مشکوک اعلام می‌کند. این سنت مجاهدینی که از حبیب بکتاش جدا نشده و اتفاقاً به مخرج مشترک او با سنت واکنش‌های حزب کمونیست کارگری تبدیل گشته تا بتواند مقدمات پیوستن خود به این حزب را پی‌ریزی کند، دارای اشکالات بنیادینی است که در پایین به آن‌ها می‌پردازیم.

اول؛ وقتی حبیب بکتاش خود اعلام می‌کند که مارکسیست و لنینیست نیست، چرا باید برای حوزه گرایش مارکسیستی تعیین تکلیف بکند و مبارزات آن‌ها را با شاخص مطالبات بورژوا-دمکراتیک بسنجد. یک به یک مواردی که حزب کمونیست کارگری مدعی فعالیت در آن حوزه‌ها می‌باشد، اولاً کمترین ربطی به مبارزه با بنیادهای نظام سرمایه‌داری ندارد و در چارچوب همین نظام قابل تحقق است و به این اعتبار کاملاً رفرمیستی است، مگر آن که بتوان از چنین مطالباتی حلقه واسطی برای سرنگونی سیستم سرمایه‌داری ایجاد کرد که دست کم حزب کمونیست کارگری مطلقاً نه در صدد آن است و نه میلی به آن دارد، و درست به همین دلیل است که اتفاقاً چنین مطالباتی تاکنون ایشان را در کنار انواع گرایش‌های، از راسیستی گرفته تا پارلمان‌های بورژوازی قرار داده است و کلی هم افتخار کرده‌اند که آن‌ها تحویلشان گرفته‌اند.

دوم؛ مبارزه بر سر این گونه مطالبات به مراتب بیشتر از جریان کمونیست‌های کارگری در گرایش‌های رسماً بورژوا جاری است. لازم به یادآوری و جهت جلوگیری از فرصت‌طلبی‌های حزب کمونیست کارگری لازم به تأکید است که گرایش مارکسیست‌های انقلابی در تقابل با چنین مبارزاتی نیست، اما حوزه فعالیت خود را فراتر از این انتخاب کرده است، حوزه‌ای که هیچ‌یک از گرایش‌های بورژوازی آن را پُر نخواهند کرد، همان حوزه‌های بورژوا دمکراتیکی که حزب کمونیست کارگری فعالیت خود را در آن جا تعریف می‌کند. این مطالبات از سوی انواع گرایش‌های دنبال می‌شود، اما حوزه‌ای خاص سوسیالیستی با گرایش‌هایی انگشت شمار پُر می‌شود. در نتیجه ما این گونه مبارزات را به همان احزاب



مارکسیستم و نه لنینیستم و ...» اگر صالحی نیا هم مانند ایشان نه مارکسیست هست و نه در مدار مارکسیستی، پس بفرمایند کنار، زیرا که این مباحث درونی گرایش مارکسیستی است و ربطی به خارج از آن و به خصوص لیبرال-آنارشیزم و سوسیال دمکراسی ندارد. تنها کسانی حق ورود به این حوزه بحث را دارند که ملزومات آن را فراهم کرده باشند. از اساسی ترین ملزومات اعلام صریح داشتن گرایش مارکسیستی است و اگر شما مانند حبیب بکتاش چنین گرایشی ندارید، بسیار خوب، دقیق و روشن و به دور از تردستی های رواشناختی بفرمایید توضیح دهید در دفاع از کدام گرایش سیاسی مفهوم دوران گذار را نفی می کنید. هر عملی غیر از این اگر به معنی گنجی نباشد، مستقیماً به معنی شارلاتانیزم سیاسی است و از این جا به بعد موضوع نقد و بحث نخواهد بود، بلکه فقط باید آن را افشا کرد.

دوم؛ آیا شما که این مقدار به زعم خود لنینیزم را نقد کرده اید به مخیله تان خطور کرده بود که ایده «سوسیالیزم در یک کشور» یک ایده استالینستی است. سعید صالحی نیا همین جا نشان می دهد که چه قدر ناشیانه به نظرات این و آن دستبرد می زند بدون که خود آن ها را بفهمد و درست در همین جا مچش باز می شود که نمی توان لنینیزم را به بهانه عملکرد استالینیزم نقد کرد، اما خود استالینیزم را پذیرفت.

تا سال ۱۹۲۴ اساساً در کل نیروهای انقلابی روسیه موضوعی به نام سوسیالیزم در یک کشور معنی نداشت و موضوع بحث نبوده است. تا به این سال تروتسکیزم اساساً به عنوان نیروی مقابله کننده با مفهوم غیر مارکسیستی «سوسیالیزم در یک کشور» شناخته نمی شد. هیچ کس در عرصه انقلابیون روسیه جرأت نمی کرد چنین مزخرفی را به عنوان یک نظر مطرح کند تا زمانی که استالین به قدرت بلامنازع بورکراسی در شوروی تبدیل شد. او که در این سال برای اولین بار در تاریخ فعالیت حزبی اش وارد نظریه پردازی شد، به سراغ این ایده خرافی آمد که به این ترتیب «سوسیالیزم واقعا موجود» در روسیه را اعلام کند.

حال ببینیم با حاکمیت این نظریه چه اتفاقاتی بر سر یک انقلاب می افتد.

اول، مبارزه طبقاتی در کشوری که سوسیالیزم در آن

می شود که کارت تیریک این حزب نوشته ای بر روی شکم یک دانشجو باشد که می نویسد: «لنین، سکس، موزیک دوستت دارم»!

سخت است فهماندن مفاهیم سیاسی به کسی که برای نفهمیدن عضو حزب کمونیست کارگری می شود:

یکی از سطحی ترین افراد سیاسی که در تجربه سال های فعالیت سیاسی ام با آن مواجه شدم، سعید صالحی نیا این کادر و عضو اخراج شده از حزب کمونیست کارگری است. او نه کمتر از حبیب بکتاش و اکثر کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری، بلکه در همان سطح، در واقع غالباً برای مجازات مخاطبین وارد دخالت گری نظری می شود. حرف هایی که نه سرش به تهنش می چسبد و نه این حرف در این جا با آن نقد در آن جا دارای تعادل درونی و انسجام است. سرقت های ادبی پیاپی ایشان از لیبرال ها و آنارشیزم ها در زمینه نقد به لنینیزم به قدری ناشیانه و آماتور و کودکانه است و خود آن ها را دقیقاً نمی فهمد که فقط ترجم مخاطب را برمی انگیزد. یکی از این ناشی گری های ساده لوحانه همین موضوع «سوسیالیزم در یک کشور» است که سعید صالحی نیا آن را مانند حبیب بکتاش طوطی وار تکرار کرده و نمی داند کل پیکره به قول خودش «نقد به لنینیزم» را دود می کند و به هوا می برد. او در این رابطه می گوید:

« این ها معتقدند که سوسیالیزم الآن قابل پیاده شدن نیست. باید اولاً دوران گذار طی شود و دوماً در یک کشور نمی شود! لذا از مهمترین ایرادات کمونیست های کارگری اینست که خواهان سوسیالیزم هستند و آن را در ایران می خواهند! می گویند نمی شود همه دنیا یکهو سوسیالیست بشود»^(۷)

اول؛ این را ما نمی گوییم، این نظر درست کارل مارکس است و ما هم منطبق با کل گرایش مارکسیستی جهان از آن پیروی می کنیم. اگر سعید صالحی نیا نقدی به این موضوع دارد، واهمه را کنار بگذارد، مستقیماً به سراغ خود کارل مارکس برود و نظرات او را نقد بفرماید، و نه از آن نقدهای سخیف به سبک حبیب بکتاش که درست وقتی در این شرایط گیر می کند می گوید: «من نه



اعلام می شود، پایان خواهد گرفت، و یا دقیقاً از پایان مبارزه طبقاتی، استقرار ساختمان سوسیالیزم استنتاج خواهد شد.

دوم؛ سوسیالیزم تنها در شرایطی ساخته می شود که امکان انکشاف نیروهای مولده فراهم شود، انقلاب سوسیالیستی تازه نقطه آغاز این موضوع است و نه خود آن. قدرت سیاسی و تسلط اقتصادی بورژوازی بر جامعه اصلی ترین مانع انکشاف نیروهای مولده است. و این در حالی است که انکشاف نیروهای مولده از ضروری ترین ملزومات ساختن ساختمان سوسیالیزم است. انقلاب کارگران برای تسخیر قدرت سیاسی، مقدمه ضروری بر انقلاب اجتماعی است و نه خود انقلاب اجتماعی. بناکردن ساختمان سوسیالیزم درست از لحظه تسخیر قدرت سیاسی آغاز می شود، مگر آن که نوع سوسیال دموکراسی مورد نظر منصور حکمت و سعید صالحی نیا و حزب کمونیست کارگری باشد که امروز انقلاب سیاسی شود و از فردا سوسیالیزم مستقر گردد. آن سوسیالیزم همین چیزی است که در کشورهای اروپایی و اسکانندیناوی مسقر شده و تا این جا حق با آن ها است که برای استقرار آن فقط باید قدرت سیاسی به دست حزبشان بیفتد، و آن هم نه لزوماً از طریق انقلاب بلکه از هر راه دیگر، از جمله «رأی ۳ میلیون نفر یا پانصد هزار نفر و یا حتا دویست هزار نفر، و فرقی هم نمی کند رأی چه کسانی».

این نظریه به این دلیل خرافی و ضد علمی است که همان طور که گفته شد ساختن ساختمان سوسیالیزم تنها از طریق رشد و انکشاف نیروهای مولده میسر است. نظام سرمایه داری مهمترین مانع تاریخی رشد نیروهای مولده است و اساساً به همین دلیل انقلاب برای تکامل تاریخ ضروری می گردد. به عبارت روشن تر، برای گشایش و ادامه رشد نیروهای مولده چاره ای جز سقوط نظام سرمایه داری نیست و ریشه شعار «یا سوسیالیسم یا بربریت» نیز در همین نکته نهفته است. حال اگر نظام سیاسی سرمایه داری به عنوان مقدمه ضروری برای باز شدن مسیر رشد نیروهای مولده ساقط شود و از فردای آن روز سوسیالیزم مستقر شود، به این معنی است که یک دوره تاریخی که خود سخت مرتبط به روند تکامل در سطح جهانی است، ظرف یک شب و در یک کشور صورت گرفته است! این لطیفه این گونه خلاصه می شود

که مهمترین مانع و سد راه انکشاف نیروهای مولده در شب پیش از میان می رود و در روز بعد نیروهای مولده به انکشاف کامل می رسد و استقرار کمونیزم نیز حاصل می شود! آیا کسی که در همه عمر خود فقط دو ساعت با مباحث مارکسیستی سر و کار داشته باشد حق دارد به این لطیفه از ته دل بخندند یا چنین کاری توهین تلقی خواهد شد!؟

سوم؛ استالین با اعلام سوسیالیزم در یک کشور در واقع به مبارزه طبقاتی در شوروی پایان داد. از آن جا بود که اگر هر کارگری اعتراض و مطالبه ای مطرح می کرد به سبیری تبعید و کشته می شد. اعتراضات کارگری در «جامعه سوسیالیستی» عملی «ضد سوسیالیستی»، محسوب و با سخت ترین مجازات ها تنبیه می شد. بیشترین کمونیست های تاریخ روسیه نه در دوره تزار و کرنسکی، بلکه درست در همین دوره کشته شدند. در این دوره حتا یک بورژوا زندانی و کشته نشد.

چهارم؛ اعلام سوسیالیزم در یک کشور توسط استالین نه تنها به معنی پایان گرفتن مبارزه طبقاتی در شوروی بعد از انقلاب شد، بلکه به وسیله دیکنه کردن این موضوع به کل «احزاب برادر»، به آن ها گفته شد که اکنون تضاد اساسی تضادی جهانی است. حال که سوسیالیزم مستقر شده است دیگر تضاد بین کار و سرمایه در داخل یک کشور تضاد اساسی نیست، بلکه تضاد بین دو بلوک متخاصم در ابعاد جهانی است. یعنی بلوک «سوسیالیزم واقعاً موجود» مستقر در کشور شوروی در تقابل با امپریالیزم. تمام مبارزات احزاب متحد با اردوگاه سوسیالیستی در هر کشوری وظیفه دارند که خود را تحت الشعاع همین مبارزه قرار دهند و از برجسته کردن تضاد کار با سرمایه در درون کشور خود پرهیز کنند. در این رابطه یک قلم حزب توده بلافاصله به نیروهای خود در آذربایجان دستور داد که اسلحه ها را زمین بگذارند. از آن پس جبهه مشترک خلق برای صف آرایی در مقابل امپریالیسم جایگزین صف آرایی طبقه کارگر در مقابل سرمایه شد. استالینیزم و مائوئیسم که سنت و ریشه حزب کمونیست کارگری را تعیین می کنند، تمام نیرو و توان خود را برای ساختن جبهه خلق که از افشاری از طبقه کارگر گرفته تا به زعم خودشان «بورژوازی ملی» را در بر می گرفت به کار گرفتند. منطبق با این نظر، نبرد اساسی نبرد خلق با امپریالیزم بود و چنان چه افشار



اندیشه و فرهنگ اروپای غربی وصل می شود که لزوماً اندیشه بورژوازی است و نه مطلقاً سوسیالیستی.

پنجم؛ عصر انقلابات پرولتاریایی، عصری که در آن هر انقلابی لزوماً انقلاب سوسیالیستی محسوب می شود شرایطی نیست که با معیارهای ناسیونالیستی و ملانقطی به مسائل پاسخ داد. درک وارونه حزب کمونیست کارگری و به خصوص لیبر این حزب از مفهوم مارکسیستی انقلاب باعث شده است که هر تحولی در هر جای جهان، از جمله وقایع سال ۸۸ در ایران را انقلاب توصیف کند. در نتیجه اگر فرض کنیم در آن وقایع موسوی پیروز شده بود، لابد از سوی این حزب به معنی پیروزی انقلاب تلقی می شد. و یا حتا اگر در ادامه آن وقایع کل رژیم جمهوری اسلامی سرنگون می شد- مانند رژیم های مبارک و بن علی و قذافی - به این معنی می بود که سوسیالیزم در آن کشورها مستقر شده است! به عبارت دقیق تر و مبتنی بر منطق اولترا راست حزب کمونیست کارگری، اکنون یا در لیبی باید سوسیالیزم فوری مستقر شده باشد و یا این جریان اعتراف کند که اشتباه فاحش ناشی از درک وارونه خود از مفهوم انقلاب، باعث شده بود تحولات لیبی را انقلاب توصیف کند. تنها شانسی که حزب کمونیست کارگری در این شرایط دارد همان است که در مقدمه بالا توضیح داده شده است. حزبی فرقه ای که بر اساس درستی یا نادرستی نظر شکل نمی گیرد، بلکه فرقه ای است که برای بقای خود به یک لیبر نیازمند است و دیگر هیچ. فقط یک دم چنین خطاهای فاحشی در یک حزب جدی قادر است کل حزب را به آستانه فروپاشی هدایت کند و این در حالی است که حزب کمونیست کارگری حتا یک نمونه تحلیل و نظریه که صحت آن در پراتیک تصدیق شده باشد ندارد، حتا یک مورد. و این از سخت جانی و کله شقی خرده بورژوازی بی معیار و مبنا است که همچنان همه این خرافات را تحت لوای «تحزب» حفظ می کند و لجوجانه به بقای فرقه ای خود ادامه می دهد.

ششم؛ مبنای نظریه سوسیالیزم در یک کشور یک مبنای ملی گرایانه است.

سوسیالیزم در یک کشور به معنی ساختن سوسیالیسم ملی برای یک ملت محصور شده در یک مرز بورژوایی است. این ناسیونال کمونیسم حزب کمونیست کارگری تناقضی است با همه ادعاهای خودشان در تقابل با مفهوم

بینایی با نام خرده بورژوازی سنتی یا «بورژوازی ملی» - مانند مصدق، بن بلا، عبدالناصر، حسن البکر و...- در صدد قرار گرفتن در حکومت هستند نیروهای متحد اردوگاه سوسیالیستی موظف به حمایت از آن ها می شدند. دقیقاً بر بستر همین نظریه بود که کل چپ ایران (از جمله شخص منصور حکمت و هسته سهند) یا به مدافعان رژیم خمینی تبدیل شدند و یا دست کم هیچ الویتی در مقابله با او نداشتند، چون از نظر آن ها تضاد اساسی تضاد خلق با امپریالیزم بود و به زعم آن ها خمینی با همه ضعف های خلقی که داشت در هر حال در صف خلق ارزیابی می شد. پیروان امروزی منصور حکمت و «سوسیالیزم فوری» مطلقاً مایل نیستند بگردند ببیند چرا منصور حکمت در همان مقطع انقلاب ۵۷ کلمه ای از انقلاب سوسیالیستی حرف نمی زند! منصور حکمت در یک دگرذیبی یک شبه از گرایش مائوئیستی خود دست کشید. اما او هم مانند سعید صالحی نیا فراموش می کند بدون نقد اساسی به استالینیزم و مائوئیزم، و تنها با گرفتن یک ژست روشنفکری در مقابل آن ها به زودی مرتکب یک تناقض پیچیده خواهد شد، و کما این که شد. این تناقض اولاً پذیرش نظریه سوسیالیزم در یک کشور توسط منصور حکمت بود و ثانیاً پذیرش روش سنتی برنامه حداقل و حداکثر که با حاکمیت استالینیزم به همه کشورهای زیر نفوذ خود دیکته می شد.

برنامه «یک دنیای بهتر» اگر یک برنامه سوسیالیستی نیست- که حقیقتاً نیست- باید معلوم کند که چه برنامه ای است تا بتواند خود را از برنامه سوسیال دمکرات ها متمایز کند. تنها پاسخی که می توان برای آن دست و پا کرد همان برنامه «حداقل» است که متعلق به «چپ سنتی» است و به این ترتیب یکی از لاف های حمید تقوایی و حزبش در گسست از چپ سنتی نیز دوباره مانند سریش به اندام حزب خودش می چسبد. چپ سنتی عبارت است از آن چپی که به برنامه «حداقل و حد اکثر» به جای برنامه انتقالی معتقد و ضمناً معتقد به امکان ایجاد سوسیالیزم در یک کشور باشد. حال انصار فحاش حزب کمونیست کارگری که به انواع روش های شبه پلیسی و شبه فئودالی به منتقد خود واکنش نشان می دهند می توانند یقه خود را بدرند که همه این مدت در مرکز چپ سنتی قرار داشته و تصور کرده اند اگر لخت و عور جلوی دوربین قرار بگیرند و سکس آزاد داشته باشند، مدرنیست شده اند، درحالی که ریشه آن ها به



هفتم؛ سؤال مهمی که در مقابل پیروان تز استالینیستی سوسیالیزم در یک کشور قرار دارد این است که اگر می توان سوسیالیزم را در یک کشور مستقر کرد، چرا نباید بتوان آن را در یک استان یا شهر مستقر کرد. و اگر بتوان چنین کرد چرا نتوان آن در یک روستا مستقر کرد. چنان چه بتوان سوسیالیزم را در یک کشور و بنا به آن در یک شهر نیز مستقر کرد، پس چرا نتوان سوسیالیزم را در یک کارخانه مستقر کرد.

به خوبی واقفیم که کادرهای و اعضا حزب کمونیست کارگری به صراحت اعلام می کنند که مارکسیست یا لنینیست نیستند. آن ها در بهترین حالت مانند یک نماینده بورژوا دمکرات در پارلمان بورژوازی می گویند «من نظر خودم را می گویم و کاری به مارکس و انگلس و لنین ندارم!» فقط معلوم نیست پس چرا این وسط این مقدار حلوای «تحزب» را بر سر خویش گرفته و «تحزب، تحزب» می کنند و به جای حزب متشکل از کادرهای حزبی، کلویی متشکل از «اشخاص» دست و پا نکرده اند. اما به هر رو چنان چه آنها بخواهند در ده کیلومتری مارکس بایستند و یا با اقتباس از چپ سنتی مقبره رهبر فقیدشان را به منظور ساختن امامزاده در مقابل مقبره ای که استالینیت ها از مارکس ساخته اند، قرار دهند و بگویند «اکنون منصور حکمت در مقابل مارکس ایستاده است»؛ در این صورت ناچار می شوند به سراغ نقد مارکس به سوسیالیزم تخیلی اوئن و سنت سیمون بروند که تلاش می کردند سوسیالیزم را در یک کارخانه مستقر کنند، و به راستی اگر که می توان سوسیالیزم را در یک کشور برپا نمود، پس چرا نتوان آن را در یک کارخانه مستقر کرد؟! سوسیالیزم در یک کشور، مثلاً در کشور ایران آن سوسیالیزمی خواهد بود که مرزهای جغرافیایی آن را بورژوازی تعیین می کند، که در غیر این صورت این چگونه سوسیالیزمی است که در مرزهای ناسیونالیستی «کشور» محصور شده است!

هشتم؛ دشوارترین کار، فهماندن مفهوم انقلاب سوسیالیستی و تمایز آن با استقرار سوسیالیزم به کل چپ سنتی از جمله فرقه کمونیست کارگری است. سعید صالحی نیا اگر حتا به تحصیلات آکادمیک خود رجوع کند باید بتواند این تمایز را بفهمد که انقلاب سوسیالیستی، همان نظام اجتماعی سوسیالیزم نیست. انقلاب یقیناً می

در سیستم اقتصادی در هم ادغام شده سرمایه داری جهانی که پیشرفت کلی آن هر کشور عقب مانده ای را به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق می دهد و متقابلاً عقب ماندگی هر کشوری عامل پیشرفت سایر کشورهای پیشرفته صنعتی شده است، ایجاد سوسیالیزم ملی به معنی کشیدن دیوار محاصره در مقابل قدرت های اقتصادی جهان خواهد بود و به این ترتیب علاوه بر کاهش قدرت اقتصادی در همان حوزه ملی، در واقع آن حوزه محصور مانده در عرصه ملی، خود را در حلقه محاصره و انزوا قرار می دهد. در چنین شرایطی نه تنها ممکن نیست سوسیالیزم ساخته شود، بلکه شرایط بازگشت به اقتصاد عقب مانده تر از مقطع انقلاب سوسیالیستی فراهم می شود. و این در حالی است که سوسیالیزم در فراوانی و شکوفایی اقتصادی ساخته می شود و نه در فقر و قحطی و گرسنگی.

همان طور که گفته شد بستر اساسی ساختن ساختمان سوسیالیزم، انکشاف نیروهای مولده است و رشد نیروهای مولده در عرصه ملی مفهومی غیر مارکسیستی و کاملاً منشیویکی دارد. مکانیزم نظریه «سوسیالیزم فوری» یا همان سوسیالیزم ملی، نظریه پردازان مدعی را به منشأ نظریه انقلاب مرحله ای، یعنی منشیویزم باز می گرداند. آن ها برای ساختن سوسیالیزم در یک کشور و برش از انسجام جهانی رشد نیروهای مولده، ناچار می شوند مرحله ای مقدماتی برای آماده سازی سوسیالیزم ملی خود طی کنند که سنتاً به برنامه حداقل معروف است. تصادفی نیست که «برنامه یک دنیای بهتر» فراتر از برنامه حداقل «چپ سنتی» نمی رود، زیرا مبنای سوسیالیستی ندارد و تنها برنامه ای دمکراتیک به عنوان یک مرحله ماقبل از سوسیالیزم است. در نتیجه «سوسیالیزم فوری» نمی تواند فراتر از همان سوسیالیزم «کشورهای اروپای غربی» یعنی سوسیال دمکراسی باشد و برای این منظور دیگر نیازی جهت خروج از چهارچوب سرمایه داری نیست، چنین سوسیالیسمی می تواند در چهارچوب همین نظام موجود ساخته شود و بنابراین نیاز به انقلاب با مفهوم مارکسیستی آن منتفی می شود و به این ترتیب می بینیم که تصادفی نیست حزب کمونیست کارگری نام انقلاب سوسیالیستی را به «انقلاب انسانی» تغییر داده است و هر تحول و تحرکی را انقلاب



مرتب داد سخن دارند که «امروز این حرف ها که نه شده» و مانند این گونه خزعبلات. نظریات مارکسیستی برخلاف پرت و پلاگویی های ژورنالیستی حزب کمونیست کارگری، نه در عصر و سده، که در «دوره های» مبارزه طبقاتی، به «امروز» و «دیروز» دسته بندی می شود. مثلاً مانیفست کمونیست دو بیست ساله، برنامه پرولتاریایی است که «امروز» هیچ اثر دیگری حتا از دور قابل مقایسه با آن نیست. این کتاب کوچک از نقطه نظر علم واقعی، به تنهایی با انواع علوم دوره خود و پس از آن، رقابت پیروزمندانه می کند. گرایش های منطبق با مُد روز فراموش می کنند که اسکلت لخت بورژوایی و مانکنی را با تزئینات خود پنهان کنند و در پس هر یک از کشفیات مبتنی بر مد روز خود رشته های زخمی با تسلط ایدئولوژی حاکم بر آن کاملاً آشکار مشاهده می شود.

ثانیاً؛ سعید صالحی نیا روشن نمی کند مفهوم «تازه وارد» و این تقسیم بندی بورکراتیک چه است. بنابراین در این جا با رجوع به اتکای ایشان بر اساس تازه یا کهنه واردی به ایشان ثابت می کنیم که اتفاقاً این شما و گرایش شما است که بسیار آماتور و «تازه وارد» است. چرا؟ به این دلیل که گرایش تاکنونی شما، یک گرایش محصور در یک مرز جغرافیایی و دقیقاً مانند «سوسیالیسم در یک کشور» تان تا خرخره آلوده به ناسیونالیسم است. یک گرایش انقلابی اگر نتواند در ابعاد جهانی خود را منعکس کند، لزوماً یک گرایش ناسیونالیستی است. شما بفهمید یک بین الملل حزب کمونیست کارگری به ما نشان دهید که دست کم در ۱۰ کشور دارای احزاب مشابه باشند. حزب کمونیست کارگری یک گرایش ایرانی و به معنی یک گرایش ناسیونالیستی و دقیقاً چپ سنتی است؛ حال هرچه که می خواهد ریشه های خود را در مدنیت بورژوازی اروپای غربی نشان دهد.

گرایش مارکسیست های انقلابی با تکیه بر سنت های لنینیستی و تروتسکیزم، ریشه در کنگره اول تا چهارم کمینترن و سپس بین الملل چهارم دارد. گرایش مارکسیست های انقلابی (منهای سازمان وحدت کمونیستی)، تنها گرایش در انقلاب ۵۷ بود که برخلاف منصور حکمت، هسته سهند و اتحاد مبارزان، به جای انقلاب دمکراتیک از انقلاب سوسیالیستی دفاع می کرد. قابل توجه حبیب بکتاش که مباحثات این گرایش در

تواند از ضعیف ترین حلقه زنجیره جهانی سرمایه داری آغاز شود، اما این به مفهوم تبدیل شدن فوری آن به سوسیالیزم نیست. ممکن نیست کسی این موضوع ساده را نفهمد و بتواند در مدار مبارزه چپ مارکسیستی قرار بگیرد.

ما با سطح سخیف درک سعید صالحی نیا می توانیم کنار آمده یا از کنارش رد شویم، اما چه کنیم با این موضوع که حزب کمونیست کارگری سرش را به این بهانه زیر برف می کند که بتواند بگوید انقلاب یعنی همان سوسیالیزم. چون نباید برای انقلاب تا ۳۰۰ سال دیگر صبر کرد، پس سوسیالیزم هم از همان فردای انقلاب ساخته می شود! در این صورت اصلاً معلوم نمی شود چرا از فردای انقلاب سوسیالیستی در روسیه سوسیالیسم مستقر نشد و لنین گفت «بدون پیروزی انقلاب در آلمان نمی توان بر روی پیروزی انقلابی سوسیالیستی در روسیه حساب کرد». پاسخ این تناقض نیر در آستین نظریه پردازان حزب کمونیست کارگری حیّ و حاضر است، و آن این که بگویند «در آن جا سرمایه داری دولتی بود!» چه قدر مضحک، خوب چه طور ممکن است در فردای انقلاب مورد نظر شما سرمایه داری دولتی نیاید. نظریه پردازان کمونیست کارگری چه نوع وردی خوانده و دور خود فوت می کنند که انقلاب مورد نظر شما بلافاصله از فردا فوراً به سوسیالیسم منجر می شود، اما انقلاب روسیه به رهبری حزب بلشویک و لنین سرمایه داری دولتی بود!

«تازه وارد» کیست و به چه معنی است:

سعید صالحی نیا در پاسخی که به نام «نقد» به علیرضا بیانی و آرام نوبخت نوشته است، بارها از گرایش مارکسیست های انقلابی به عنوان «تازه وارد» حرف می زند و مانند حبیب بکتاش مرتب به این اشاره دارد که مثلاً «این نظر تازه نیست».

اولاً؛ تئوری های انقلابی نان سنگک نیست که تازه یا بیات باشد. این تازگی ها در نهاد «اکس مسلم» و برهنگی و نظایر آن در حزب کمونیست کارگری قابل دسترس است؛ اما نا جایی که به مارکسیزم انقلابی مربوط شود، یک نظریه و تئوری انقلابی مادام که متحقق نشود تازه و به روز است. این نوع واکنش های لیبرالی مخصوص لیبرال ها و آکادمیسین هایی است که



نظری شکل دهنده آن انتزاع کرده و به صورت آبستراک و آزمایشگاهی به آن می پردازند. به عنوان مثال، سعید صالحی نیا که مدام از دستور لنین بر اعدام و اخراج صحبت کرده است، بالأخره جایی که ناچار می شود سندی ارائه کند، به مصوبه کنگره دهم حزب بلشویک رجوع کرده است. او در این باره می گوید:

« کنگره دهم حزب کمونیست شوروی در غیر قانونی کردن فراکسیون های مخالف لنین اسناد رسمی منتشر کرد و لنین اعلام نمود که وقت آنست که **مخالفان حکومت از حزب اخراج شوند**. قرار اخراج مخالفان و غیر قانونی شدن فراکسیون های مخالف زیر نظر لنین و تروتسکی و استالین به دقت دنبال می شد. کنگره دهم پایه قانونی به قدرت رسیدن استالین را هم فراهم کرد، چرا که همین قانون منع فعالیت مخالفین و فراکسیون های مخالف به باندهای پلیسی درون حزب بهترین ابزار را داد که راه استالین را برای کسب قدرت بعد لنین هموار کنند.» (تأکید از ما) ^(۸)

در این جا یک سرگردانی تمام و کمال به نمایش گذاشته شده است. این سردرگمی فقط مخصوص به مدعیانی نیست که قصد دخالت گری نظری دارند، بدون آن که ملزومات آن را تدارک دیده باشند، بلکه مربوط به گنده گویی هایی بازاری و کاسبانه ای است که برای مطرح کردن خود به دنبال معروف ترین ها رفته و خود را در کش و قوس با آن ها نشان می دهد. برای اثبات این گفته به سادگی می توان رد و نتیجه این مثلاً نقدها به لنینیزم را گرفت و به یک لیبرالیزم ولنگ و واز رسید. البته بلافاصله لازم به توضیح است که نباید از کمترین انتقاد در بستر و شرایطی که اشکال یا انحرافی را در حزب بلشویزم و لنینیزم ایجاد می کرد، صرف نظر کرد؛ منتها برای مارکسیست ها انقلابی چنین نقد هایی برای تکامل کل پیکره لنینیزم و در تقابل با انواع گرایشات ضد لنینیستی است، اما برای سعید صالحی نیا تکرار مکرر تخریب های لنینیزم تحت عنوان نقد مطرح می شود. مثلاً در پارگرافی که در بالا از ایشان ذکر شده است، موضوع این گونه فهمیده می شود که در حزب بلشویک مخالفان حکومت نفوذ کرده اند و حالا باید آن ها اخراج شوند. سعید صالحی نیا خود این را طرح می کند و در مخالفت با این اخراج ها تلاش می کند بگوید **نباید مخالفین دولت را از حزب بلشویک اخراج کرد** تا آن ها

نشریه کندوکاو از سال ۵۵ به بعد همه با امضای شخص نویسنده منتشر شده، درحالی که در آن ایام منصور حمکت مشغول مطالعه آثار جلال آل احمد بود تا بعدها بتواند آن ها را نقد کند و به این تریب از چپ سنتی ببرد و به مدرنیسم بپیوندد. گفتن این ها به هیچ وجه ضروری نیست، مگر آن که با لاف زدن های یک گرایش دهقانی روبرو شویم که «وقتی بر بلندای تپه کودهای جمع آوری کرده خود می ایستاد، هر آن چه را که می بیند متعلق به خود می داند».

نکاتی در باره «نقد های سعید صالحی نیا به لنینیزم»

مهمترین مشخصه «نقد های» سعید صالحی نیا به لنین و لنینیزم انتزاعی بودن آن ها است. و درست به همین دلیل معلوم می گردد که نه تنها این نقدها متعلق به خود او نیست، بلکه حتا آن چه که به عنوان نقد از این طرف و آن طرف کپی برداری کرده را خود دقیقاً نفهمیده است.

یک نقد مارکسیستی اولاً هر موضوع نقدی را در بستر و متن اصلی خود آن در نظر می گیرد و نه انتزاعی از آن. مثلاً تا جایی که به نقد های صالحی نیا بر می گردد، این نقدها لحظه ای از کل تاریخ لنینیزم را می گیرد و به جای کل این تاریخ قرار می دهد. ثانیاً اگر این نقد نتواند ریشه های تئوریک موضوع مورد نقد را بیرون کشیده و نشان دهد، بلافاصله از نقد مارکسیستی خارج می شود و به نق زدن های لیبرالی تبدیل می شود. این که گفته شود لنین دستور اعدام داد و اخراج کرد، یک غرولند لیبرالیستی- آنارشیستی محسوب می گردد، مگر آن که ریشه های تئوریک آن مشخص و نشان داده شود که اگر این موضوع انحراف است، دقیقاً ناشی از همین تئوری ها بوده است که در تقابل با مارکسیزم قرار می گیرد.

نقص مهم نظرات سعید صالحی نیا تحت عنوان «نقد به لنینیزم» این است که روشن نمی کند آن ها در دفاع از کدام مکتب فکری است، آیا نقد برای نقد است و یا تکامل خود لنینیزم در پیوستار مارکسیستی. در یک کلام او مایل نیست روشن کند که در دفاع از مارکسیزم است که لنینیزم را نقد می کند و یا در دفاع از سوسیال دموکراسی و لیبرالیزم، و یا در دفاع از آنارشیزم ناشناخته درونی خود. سانتیمانالیزم این نوع نقادی ها هرگز به آن ها اجازه فراتر رفتن از غرولندهای آکادمیک را نمی دهد، به این دلیل که موضوعات مورد مناقشه را از پایه های



مشاهده می کرد که این گرایش سال های ۱۹۲۰ تا ۲۱ را سال های تاریک دوران حزب بلشویک معرفی کرده و نقد مفصلی نیز بر آن ارائه کرده است. اما این نقد ها نه برای نفی کل لنینیزم که جهت زدودن اشکالات آن است. این است روش مارکسیستی در نقد به لنینیزم و در تقابل با روش آنارکو- لیبرالیستی نقد به لنینیزم. در نقد گرایش مارکسیست های انقلابی به این دوره تاریک، همه زمینه ها و بسترهای شکل گیری این نارسایی در نظر گرفته می شود، اما در نقدهای سر به هوای لیبرالیستی، دقیقاً چون بهانه گیری به جای نقد است، بستر به وجود آمدن این نارسایی در نظر گرفته نمی شود، تا بتواند نارسایی در یک مقطع تاریخی خاص را به کل پیکره لنینیزم نسبت دهد. این عمل با تخفیف و در خوشبینانه ترین حالت یک سردرگمی روشنفکری و در بدترین حالت شارلاتانیزم سیاسی است. سعید صالحی نیا البته در بحث خود این بستر را اینگونه توضیح می دهد:

« مثل بسیاری دیگر از ”قرارها“ در تاریخ ، بعد از سرنگونی تزار ، حزب لنین تبدیل شد به ستون اصلی حکومت. شوراها شدند دنباله روی حزب و منتخبین شوراها باید از فیلتر حزبی رد می شدند که به سرعت بقیه احزاب را هم ساکت کرد و برچید. بهانه هم این بود که ”ضد انقلاب داخلی و خارجی“ هستند و باید انقلاب را این جوری ”جفظ کرد!“» (همان جا)

این درست است که در تاریخ ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ دوره تاریکی در حزب بلشویک پدید آمد و باعث خطاهای فاحش لنین و تروتسکی در محدود کردن شرایط دمکراتیک نهادهای اتحادیه ای شد. این موضوع مورد نقد است و نمی توان از آن عقب نشینی کرد. اما این ربطی به مفهوم لنینیزم ندارد. این فرصت طلبی محض است که ایراداتی را که می تواند در مورد هر انسان دیگری رخ دهد به حساب کل تاریخ یک مکتب نظری قرار داد. افراد گجی مانند سعید صالحی نیا که حق بیان را مقدم بر حق حیات می دانند، در واقع از چهارچوب مارکسیستی نقد به کلی خارج هستند، به همین دلیل بستر به وجود آمدن یک اشکال و نقیصه، دست کم تا جایی که به حزب بلشویک مربوط شود را عامدانه نادیده می گیرند. اوج گجی سعید صالحی نیا در پارگراف زیر به خوب دیده می شود و کاملاً روشن می گردد که او حتا کپی کاری های خود تحت عنوان «نقد» را نفهمیده و فقط

بتوانند در حزب کمونیست باقی بمانند و از همان جا با حکومت کارگران مخالفت کنند!! این شدت گجی تا جایی است که حتا یک بار روی گفته خودش متمرکز نمی شود که جای یک مخالف حکومت کارگری در حزب کمونیستی که در برگرفته بیشترین پیشروان کارگری روسیه است نمی باشد، مخالف حکومت کارگران چنان چه مایل باشند فعالیت حزبی کنند، باید حزبی با برنامه متفاوت و در مخالفت با حکومت کارگران تشکیل دهند. عضویت در حزب نیازمند پذیرش برنامه آن حزب است که خود نه در مخالفت با حکومت، که در تقویت آن نوشته شده است. چرا سعید صالحی نیا مسائل الفبایی در این حد ساده را نمی فهمد و آن ها را تا سطح خفان آوری تنزل می دهد!

روش نقد انتزاعی صالحی نیا در این جا بار دیگر به خوبی به نمایش گذاشته می شود. او از انحلال فراکسیون های مخالف در درون حزب در کنگره دهم که مربوط به مارس سال ۱۹۲۱ است حرف می زند و این را نقص دمکراسی معرفی می کند، بدون آن که دفاع لنینیزم از حق داشتن فراکسیون در حزب، درست تا قبل از این کنگره را مورد تأیید و تشویق خود لنینیزم قرار دهد. شلختگی نقد های آنارکو- لیبرالیستی به لنینیزم هم درست در همین جا مشاهده می شود. در جایی که کل ایده حضور فراکسیون مخالف متعلق به خود لنین است و به این دلیل هیچ تشویقی هم نمی شود، اما وقتی صحبت از انحلال آن می شود، کل لنینیزم و تاریخ ۲۵ ساله آن که جهان را تکان داد و مسیر تاریخ را دگرگون کرد، به زیر علامت سؤال می رود! جالب این جا است که سعید صالحی نیا مدتی (تا قبل از اخراج) از کادرهای حزب کمونیست کارگری بوده است، بدون آن که کمترین اعتراضی به نبود فراکسیون در این حزب داشته باشد. او اساساً تا قبل از حمله دُن کیشوتی به لنینیزم اصلاً فراکسیون مخالف در حزب انقلابی را نمی شناخته و فقط با رجوع به نقد های موجود در برابر لنین بوده است که با این مفهوم روبه رو می شود و دفاع از آن را نه دلیل استعفای خود از حزب کمونیست کارگری، بلکه دلیل نقص دمکراسی حزب بلشویک و لنینیزم قرار می دهد!

و اما موضوع این اخراج ها در سال ۱۹۱۹ چه بوده است. اگر سعید صالحی نیا به نقد های خود گرایش مارکسیست های انقلابی رجوع کرده بود، به خوبی





شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آن هایی که سابقاً دشمن ما بوده اند در ساختن کمونیزم استفاده کنیم؛ چگونه کمونیزم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست ها علیه ما جمع آوری کرده اند بسازیم.» (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش منشی، ص ۶۵)

هیچ نهادی در روسیه، از مقطع اکتبر ۱۹۱۷ به بعد به اندازه حزب بلشویک عضو کارگر و پیشرو کارگری و رهبران عملی کارگری نداشته است، حتا شوراهای کارگری. حزب بلشویک از این نظر به حزب طبقه کارگر روسیه تبدیل شده بود که برنامه اش توانسته بود کل کارگران را متحد کند. مه مترین علامت آن این بود که هر پیشرو و رهبران کارگری عضو این حزب شده و می شدند. این خود زمینه ای را فراهم می کرد که شوراهای کارگری در قیاس با حزب تضعیف شوند. مرکز تصمیم گیری اگرچه بین سال های ۱۹۱۹ تا ۲۱ به حزب بلشویک منتقل شده بود، اما این جا در واقع اصلی ترین تجمع پیشروان و رهبران کارگری بود. همین عامل باعث می شد که کرور کرور کارمندان و بوروکرات های سابق یک شبه کمونیست شوند و درخواست عضویت حزب را پر کنند. پایه های استالینیزم نه از طریق کادرهای رزمنده و از جان گذشته بلشویک، بلکه از طریق همین قشر یکشبه کمونیست شده ریخته می شد. حزب بلشویک با سنت دمکراسی درونی اش تحت شرایط ویژه آن دوره روسیه که ۱۴ کشور امپریالیستی به آن حمله کرده بود، قحطی و گرسنگی بیداد می کرد و دسته دسته مردم از شهرها به روستاها مهاجرت می کردند، قرار داشت. جنگ های داخلی توان رزمندگی کارگران مسلح را به شدت کاهش داده بود. عمده ترین اعضای شوراهای کارگری مشغول جنگ در مرزهای روسیه بودند و تنها ابزار با تجربه و سرعت عمل در تصمیم گیری حزب بلشویک بود. طرفداران منشویک که رسماً در صف تقابل با انقلاب قرار گرفته بودند، نه در شوراهای و حزب بلشویک که در اتحادیه های کارگری جای گیری کرده بودند. این زمینه بروز خطای تروتسکی و لنین شد که فعالیت های اتحادیه ها را محدود کردند. ارتش سرخی که بازوی پیروزی انقلاب بود، همان ارتشی که متشکل از سربازان و ملوانان رزمنده کرونشئات بودند، یا در مرزها مشغول نبرد بودند و یا کشته شده بودند. دیگر از آن کرونشئات با آن ملوانان

اجزای پراکنده ای را به هم چسبانده است تا مثلاً تحفه تازه ای از آب در بیاید. او می گوید:

«حزب لنین قبل از پیروزی انقلاب متشکل بود از پیشروان و آزادیخواهان که از جان خود مایه می گذاشتند و دنبال آزادی بودند. (بگذریم از آزادی چه می فهمیدند!). درون اون حزب لنین تبلیغ آزادی بیان می کرد و حتی تأکید داشت که گرایشات مختلف می توانند باشند و حرفشان را بزنند. در آستانه انقلاب حزب لنین حزب با گرایشات مختلف بود و آن گرایشات تحمل می شدند.

انقلاب اکتبر که پیروز شد، حزب لنین تبدیل شد به ابزار اصلی حکومت کردن. شوراهای و ارتش سرخ و بعداً سازمان اطلاعات «انقلاب» همگی زیر نظارت حزب در آمدند. مردم روسیه به خوبی حس کردند که آدم حزبی «از ما بهتران» است و برای پیشرفت اجتماعی بهتر است عضو حزب بود! نردبان پیشرفت اجتماعی و طبعا محل ورود شارلاتان ها و فرصت طلب ها و گاهای بوروکرات هایی که قبل از انقلاب، پروقیچی های حکومت تزاری بودند!» (همان جا)

صالحی نیا پذیرفته است که حزب لنین قبل از انقلاب متشکل از پیشروان بوده، اما خود مفهوم این حرف را نمی فهمد، چون یقیناً این حرف خود او نیست و از سرهم بندی تکه نوشته های این طرف و آن طرف در این جمله فرمولبندی شده است، چرا این را می گوئیم؟ به این دلیل که حزب متشکل از پیشروان در قبل از انقلاب باید دلیلی برای حکم اخراج در دو سال پس از انقلاب، یعنی ماه مارس ۱۹۲۰ داشته باشد و این چیزی است که سعید صالحی نیا نمی تواند متوجه شود. او با فاصله سه خطی از همین حرف خود، بلافاصله صحبت از این می کند که مردم روسیه حزب را «از ما بهتران دیده» و بهتر دانسته اند بروند عضو آن شوند. می بینیم که به سادگی دلیل اخراج ها از حزب بلشویک در مارس ۱۹۲۰ با زبان متناقض خود سعید صالحی نیا چگونه توضیح داده می شود.

حال ببینیم خود لنین در ۱۳ مارس ۱۹۱۹، در مجمعی در پتروگراد چه می گوید:

«وقتی تروتسکی اخیراً به من گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما به چندین ده هزار رسیده، خوب متوجه





درباره بنیان گذاری انترناسیونال چهارم

لئون تروتسکی (اکتبر ۱۹۳۸)

ترجمه: آرام نوبخت

روز ۲۸ اکتبر ۱۹۳۸، طی یک نشست توده ای الهام بخش در نیویورک، بنیان گذاری انترناسیونال چهارم و همین طور دهمین سالگرد جنبش تروتسکیستی در این کشور جشن گرفته شد. امپریالیزم امریکا، اجازه حضور در این جشن به یادماندنی را از تروتسکی سلب کرد. اما ضبط صدای سخنرانی تروتسکی خطاب به حاضرین در نشست، به نزدیک تر شدن وی کمک کرد.

تروتسکی هرگز کلمه ای را به هدر نداد؛ این جشن برای او به فرصتی بدل شد برای روشن ساختن دو تفکر بنیادی. نخست، ماهیت ویژه حزب انقلابی و رابطه میان فرد و حزب: « برای یک انقلابی، خود را تماماً وقف حزب کردن، به معنای خود را یافتن است». دوم، چنین حزبی نمی تواند از سوی باندهای جنایتکار استالین نابود شود: « می توان سربازان منفرد ارتش ما را کشت، نه آن که آنان را به وحشت انداخت». بنابراین تروتسکی از پیش ما را در برابر سربازان فراری و «گ. پ. او» (GPU) مجهز کرد.

ویراستاران انترناسیونال چهارم

رفقا و دوستان گرامی

امید است که این بار، صدای من به شما برسد و به این نحو اجازه یابم که در جشن و سرور مضاعف شما شرکت کنم. دو رویداد، یعنی دهمین سالگرد تشکیلات ما در امریکا و همین طور کنگره بیان گذاری انترناسیونال چهارم، سزاوار آن هستند که به مراتب بیشتر از ژست های جنگ طلبانه فرماندهان توتالیتر، دسیسه های دیپلماتیک یا کنگره های پاسیفیست، مورد توجه کارگران واقع شوند.

هر دو رویداد، به منزله نقاط عطفی قدم به تاریخ خواهند گذاشت. اکنون دیگر کسی حق ندارد تردیدی در این امر

انقلابی خیری نبود. دهقانان اوکراینی جایگزین آن ها در کرونشئات شده بودند و با کمک بخش آنارشویست خود رسماً فراخوان سرنگونی حکومت کارگران تازه تأسیس را داده بودند. در این شرایط رعایت دمکراسی مورد دلخواه سعید صالحی نیا به معنی پذیرش سرنگونی بدون مقاومت، پذیرش حضور افسران تزاری یک شبه تغییر موضع داده در ارتش سرخ و فوج فوج بوروکرات های ادارات تزاری در حزب بلشویک است. با این دمکراسی می توان کاملاً توافق داشت، اما مشروط به این که با انقلاب و هدف انقلاب خداحافظی کرد. درست در همین جا است که دو گرایش انقلابی و غیر انقلابی در دفاع و در تقابل با لنینیسم شکل می گیرد. طیف گرایش لیبرالیستی و آنارشویستی که فرصت طلبانه این ضعف ها را در مقابل کل لنینیسم قرار می دهند و گرایش مارکسیست انقلابی که لنینیسم را در مجموعه نقاط ضعف و قوت خود تحلیل می کند و در تحلیل نهایی لنینیسم را نه از اخراج نفوذی های به درون حزب و ارتش سرخ که از روش تقابل آن با رفرمیسم و تسخیر قدرت سیاسی درک کرده و دفاع می کند.

ardeshir.poorsani@gmail.com

۵ شهریورماه ۱۳۹۲

پانوشت:

- (1) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=43121#more-43121>
- (2) http://www.azadi-b.com/J/2013/08/post_366.html
- (3) <http://abbasgoya.com/1904>
- (4) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=4300>
- (5) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=43002>
- (5) «یک دنیای بهتر»، انترناسیونال، شماره ی ۱۷، اسفند ۱۳۷۴، «انقلاب و اصلاحات»، ص ۷.
- (6) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=43091#more-43091>
- (7) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=43000#more-43000>





داشته باشد.

و استنمارشدگان از طریق انقلاب سوسیالیستی است. هیچ کسی این را آماده و هدایت نخواهد کرد، به جز خودمان. انترناسیونال های گذشته- انترناسیونال دوم، سوم، انترناسیونال آمستردام، و دفترخانه لندن را هم به آن خواهیم افزود- به تمامی پوسیده اند.

رویدادهای بزرگی که بر سر بشر آوار می شوند، سبب خواهند شد که در این سازمان های باقی مانده سنگ روی سنگ بند نشود. تنها انترناسیونال چهارم است که با اطمینان به آینده می نگرند؛ انترناسیونال چهارم، حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی است! هرگز وظیفه ای سنگین تر از این بر زمین وجود نداشت. بر شانه تک تک ما، مسئولیت تاریخی عظیمی قرار دارد.

حزب ما تماماً و کاملاً به هر یک از ما نیاز دارد. بگذار کاسبکاران، فردیت خود را در خلا جستجو کنند. برای یک انقلابی، خود را تماماً وقف حزب کردن، به معنای خود را یافتن است.

بله، حزب ما یک به یک ما را یکسره به خود اختصاص می دهد. اما در عوض والاترین شادی را به ما می بخشد: این آگاهی که کسی در ساختن یک آینده بهتر شریک می شود، این که کسی ذره ای از سرنوشت بشر را به دوش می کشد، و این که زندگی کسی به عبث سپری نخواهد شد.

وفاداری به آرمان زحمتکشان، بالاترین ایثار در راه حزب بین المللی مان را از ما طلب می کند. البته حزب هم می تواند اشتباه کند. با تلاش مشترک است که اشتباهات را اصلاح خواهیم کرد. عناصر نالایق می توانند در صفوف آن نفوذ کنند. با تلاش مشترک است که آن ها را محو خواهیم کرد. هزاران فرد جدیدی که همین فردا به صفوف حزب قدم خواهند گذاشت، چه بسا از آموزش لازم بی بهره بمانند. با تلاش مشترک است که سطح انقلابی آنان را ارتقا خواهیم داد. اما هرگز فراموش نخواهیم کرد که حزب ما اکنون بزرگ ترین اهرم تاریخ است. با جدایی از این اهرم، هیچ یک از ما چیزی نیست. با در دست داشتن این اهرم است که ما همه چیز هستیم.

استائین قادر به ارباب ما نیست

ما حزبی همچون سایر احزاب نیستیم. بیهوده نیست که ارتجاع امپریالیستی، دیوانه وار به آرمان می پردازد،

لازم به ذکر است که تولد گروه امریکایی بلشویک-لنینیست ها به یمن ابتکار متهورانه رفقا کانن، شکتمن و ابرن، به تنهایی قد علم نکرد؛ بلکه تقریباً همزمان بود با آغاز فعالیت سیستماتیک بین المللی اپوزیسیون چپ. درست است که اپوزیسیون چپ در سال ۱۹۲۳ در روسیه سر بلند کرد، اما فعالیت منظم در مقیاس جهانی، با کنگره ششم کمینترن شروع گردید.

آغاز فعالیت در سال ۱۹۲۸

ما بدون یک نشست عمومی به توافق با پیشگامان امریکایی انترناسیونال چهارم دست یافتیم، آن هم پیش از هرچیز بر سر نقد به برنامه انترناسیونال کمونیست. سپس در سال ۱۹۲۸ آن فعالیت جمعی را آغاز کردیم که پس از ده سال به تکمیل برنامه خودمان انجامید، برنامه ای که چندی پیش از سوی کنفرانس انترناسیونال پذیرفته شد. این حق را داریم که بگوییم فعالیت این دهه، نه فقط مداوم و صبورانه، بلکه صادقانه نیز بود. بلشویک-لنینیست ها، پیشگامان انترناسیونال، رفاقیان در سرتاسر جهان، به مثابه مارکسیست های راستین، مسیر انقلاب را نه در احساسات و آمال خود، بلکه در تحلیل سیر عینی رویدادها جستجو کردند. مهم تر از همه این ها، این دغدغه فکری که نه خود را فریب دهیم و نه دیگران را، همواره راهنمای ما بود.

ما با جدیت و صداقت جستجو کردیم. چیزهای مهمی بود که یافتیم. رویدادها، هم تحلیل و هم پیش بینی ما را تصدیق کرد. هیچ کس نمی تواند این را انکار کند. اکنون ضروری است که ما نسبت به خود و برنامه مان صادق باقی بمانیم. این کار ساده ای نیست. وظایف، عظیم است و دشمنان، بی شمار. ما تنها تاجایی حق داریم وقت و توجه مان را صرف جشن سالگرد کنیم که بتوانیم از درس های گذشته، خود را برای آینده آماده کنیم.

حزب، همه چیز است

دوستان گرامی، ما حزبی همچون سایر احزاب نیستیم. آرزوی ما صرفاً این نیست که اعضای بیش تر، انتشارات بیش تر، پول بیش تر در خزانه، یا نمایندگان بیش تر داشته باشیم. همه این ها ضروری است، اما فقط به عنوان یک وسیله. هدف ما، رهایی مادی و معنوی کامل زحمتکشان



قتل تروتسکی



ارنست مندل

برگردان: آبتین

ژاک مورنار^۱ ادعا می کرد که بلژیکی است، در واقع نامش رامون مرکادر بود و اهل کاتالان اسپانیا؛ وی از سال ۱۹۳۷ به مکزیک پناهنده شده بود و بازوی هدایت کننده استالین به شمار می رفت. در ۱۹ اوت سال ۱۹۴۰، رامون مرکادر با یک تیر کوهنوردی یخ شکن، جمجمه لئون تروتسکی را متلاشی کرد، این نقشه از بدو ورود مرکادر به مکزیک به عنوان پناهجو در سال ۱۹۳۷ طرح ریزی شده بود.

قاتل به پلیس گفت که نامش ژاک مورنار، و شهروند بلژیک است. بازیگر و عامل قتل تروتسکی، در این سازماندهی تنها نبود. قاتل آینده تروتسکی از طریق رابطه با تروتسکیستی جوان به نام سیلویا آگروف، با نام مستعار فرانک جکسون، اعتماد محافظین تروتسکی را به سوی خود جلب می کند و چندین بار به خانه تحت حفاظت او در کویاآکان (واقع در حومه مکزیکوسیتی) رفت و آمد می کند. چند ماه پیش از قتل تروتسکی، سوء قصد به جان تروتسکی به شکست منتهی گشت. در ۲۴ مه ۱۹۴۰، در ساعت ۴ صبح، یک گروه بیست نفره به خانه تروتسکی هجوم می برند، برای چند دقیقه ای آنان با تیربار خودکار اتاق خواب تروتسکی را زیر رگبار قرار می دهند و دو نارنجک آتش زا را به سوی اتاق خواب تروتسکی پرتاب می کنند، که البته به طور معجزه

خشمگینانه قدم به قدم تعقیبمان می کند. آدم کشانی که در خدمت آنده، کارگزاران باند بناپارتیست مسکو هستند. انترناسیونال جوان ما قربانیان بسیاری را می شناسد. شمار آن ها در شوروی به هزاران تن می رسد؛ در اسپانیا، ده ها تن. در دیگر کشورها، چند نفر. ما با عشق و سپاس، همگی آن ها را در این لحظات به یاد می آوریم. روح آن ها به مبارزه در صفوف ما ادامه می دهد.

دژخیمان، با خرفتی و کلبی مسلکی گمان می کنند که ارباب ما ممکن است. سخت در اشتباهند! در زیر این ضربات است که نیرومندتر می شویم. سیاست های سبعانه استالین، فقط سیاست هایی از سر استیصال هستند. می توان سربازان منفرد ارتش ما را کشت، نه آن که آنان را به وحشت انداخت. دوستان، ما دوباره در این روز جشن تکرار خواهیم کرد که ... ارباب ما ناممکن است.

ده سال برای باند کرملین کافی بود که حزب بلشویک را خفه و نخستین دولت کارگری را به یک کاریکاتور نحس مبدل کند. ده سال برای انترناسیونال سوم کافی بود که برنامه خود را به لجن بکشند و خودشان را به لاشه های متعفن تبدیل کنند. ده سال! فقط ده سال! اجازه دهید که با یک پیشبینی خاتمه دهم: طی ده سال آتی، برنامه انترناسیونال چهارم به راهنمای میلیون ها نفر تبدیل خواهد شد و این میلیون ها انقلابی خواهند دانست که چگونه زمین و آسمان را درهم بریزند.

زنده باد حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده!

زنده باد انترناسیونال چهارم!

ل. تروتسکی

منطقه فدرال کویاآکان

۱۸ اکتبر ۱۹۳۸

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/10/foundfi.htm>

¹ Jacques Mornard



فیگیر»^۲ در کتابش از این جعلیات استفاده کرد و باز هم نوشت «تروتسکیسم، ضد لنینیسم است». به هنگامی که تصاویر قاتل تروتسکی در مطبوعات منتشر شد، چندین اسپانیایی سابق از جنگ داخلی (که بیشتریشان به مکزیک پناهنده شده بودند) رامون مرکادر را به عنوان فعال مبارز کمونیست تجلیل کردند. با این وجود باید تا سال ۱۹۵۰ به حقیقت پی برد: یک جرم شناس دولت مکزیک به تحقیقات گسترده ای در اسپانیا دست زد و با مقایسه اثر انگشت جکسون و آن مرکادر جوان کاتالانی که در ژوئن ۱۹۳۵ بازداشت شده بود، یکی بودن این دو هویت را نشان داد، و سپس در یک کنگره اروپایی این تحقیقات جرم شناسی اش را در ملأ عام آشکار کرد.

رامون مرکادر



در سال ۱۹۵۳ که با مرگ استالین رقم خورده است، نام مرکادر در همه اسناد و مدارک رسمی به جکسون مورنار تغییر پیدا کرد. مادر قاتل، یعنی «کاریداد مرکادر»^۳، یک فعال اتحادیه سوسیالیست های کاتالونیا و متصل به کمینترن استالین بوده است. وی به وسیله فردی به نام «ژرو»، کسی که بعدها به یکی از رهبران استالینیست مجارستانی تبدیل شد و به عنوان دیپلمات سیاسی رسماً در اسپانیا آغاز به کار کرد، به «گ. پ. او» جذب شد. مادر قاتل تروتسکی همزمان معشوقه «لیونید اینیگون»^۴ عضو «گ. پ. او» در می آید، نقش او در شناسایی دیپلمات های شوروی و ترور آن هایی

آسایی نارنجک ها منفجر نمی شوند، تروتسکی و همسرش زیر تخت پناه می آورند و نوه آن ها به نام «سیوا»^۱ هم همین کار را می کند.

به راستی جکسون چه کسی بود؟ مطبوعات استالینیستی هیچان زده به خشم در آمدند، سوء قصد را به تروتسکی نسبت دادند و وانمود کردند که او برای خودنمایی و اتهام زنی به حزب کمونیست مکزیک و استالین به این اقدام دست زده است. یک ماه بعد از این رویداد، ۳۰ نفر پشت میله های زندان قرار گرفتند که بخش اعظم آن ها عضو حزب کمونیست اسپانیا بودند. مسئول این تیم ترور، فرار را برقرار ترجیح داد؛ او کسی نبود جز «دیوید آلفارو سیکه روس»، نقاش معروف اسپانیایی و سرهنگ سابق در ارتش اسپانیا و کسی که به داوری تروتسکی، از سال ۱۹۲۸ به خدمت «گ. پ. او» در آمده بود؛ بعدها تحقیقات نشان دادند که دیوید آلفارو سیکه روس و جکسون از اسپانیا هم دیگر را می شناختند.

هویت فرانک جکسون

به راستی فرانک جکسون چه کسی بود؟ از آن زمان ده سال گذشت تا به ماهیت واقعی جکسون پی برده شود. به ناگهان در جیب لباسش نامه ای پیدا می شود که انگیزه به قتل رساندن تروتسکی را توضیح می دهد: جکسون یک تروتسکیست سرخورده بوده، از تروتسکی نفرت داشته، چون از طرف تروتسکی به وی پیشنهاد می شود که به شوروی رهسپار شود، به خرابکاری دست بیازد، به تضعیف روحیه ارتش سرخ مبادرت بورزد و دست آخر تلاش کند استالین را به قتل برساند. برای انجام این کار هم باید از یک کشور بزرگ حمایت شود! (یعنی کشوری همانند ایالت متحده آمریکا؛ در این مقطع تروتسکی دیگر نمی توانست به عنوان عامل و جاسوس نازی ها مطرح بشود، چرا که معاهده شوروی- آلمان برای تقسیم لهستان امضا شده بود، و از آن نمی توانستند بهره برداری بکنند).

همه این اتهامات جعلی و واهی به وسیله احزاب کمونیست جهان کم و بیش به مدت ۴۰ سال تکرار شد. در سال ۱۹۶۹ رهبر حزب کمونیست فرانسه «لئو

² Léo Figuères

³ Caridad Mercader

⁴ Léonid Eitingon

¹ Siéva





جنایت نقش مستقیمی داشت...

با این وجود، به شکرانه و النتین کامپا، فعالان قدیمی احزاب کمونست جهانی بعد از ۳۸ سال با تأخیر دریافتند که رهبران احزاب کمونیست نه تنها دروغگو، بلکه آدم کش هم هستند. یک چیز جالب توجه وجود دارد و آن این است که کتابی در باره تروتسکی در مسکو در حال منتشر شدن است. ژنرال ولگولونوف که مدیرانستیتیوی تاریخ نظامی اتحاد شوروی و اخیراً نویسنده زندگینامه استالین است، در یک مصاحبه با خبرنگار ستامپا (شماره ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۰) ادعا می کند به آرشیو «ان.کا.و.د.»* دسترسی پیدا کرده است، از جمله به آرشیو استالین و تروتسکی. او می گوید که به بزرگترین مجموعه از اسناد مربوط به تروتسکی دست یافته است که شامل ۴۰۰۰۰ قطعه، هزاران عکس، و ده ها تن شاهد می شود؛ وی قصد دارد برخی از این اسناد و مدارک، از جمله دستور کشتن تروتسکی را - که به تاریخ ۱۹۳۱ قید شده و توسط استالین، وروشیلوف، مولوتف، و اورژنیکیدزه امضا شده و در سال ۱۹۳۴ تمدید گردیده است - منتشر کند.

سرانجام ولگولونوف نام سازماندهنده و قاتل تروتسکی و همین طور نام کسی را که تحت فرمان او کار می کرده است فاش کرد: اتینگون (ژنرال «گ. پ. او» و معشوقه اش به نام کاریداد مرکادر - مادر قاتل تروتسکی) اینک مردی ۸۵ ساله است که ۱۵ سال آن را به همت و ابتکار خروشچف در زندان به سر برده است. افزون بر این ولگولونوف موفق شد که اتینگون را به سخن گفتن وادارد. اولین بار در سپتامبر ۱۹۳۱ بود که طرح عمومی ترور تروتسکی اتخاذ شد، ولی سپس در سال ۱۹۳۴ یک یگان ویژه برای شکار تروتسکی ایجاد گردید... رسالت این یگان ویژه آن بود که مخالفین استالین را در مقیاس جهانی سربه نیست بکند و فقط مختص کشتن تروتسکی نبود. شاخک های اختاپوس پلیس سیاسی استالینی در همه جا بودند. این سرویس مخفی در سازمان مخوف مخفی پلیس سیاسی شکل گرفت و مختص پناهجویانی بود که علیه رژیم استالینیستی مبارزه می کردند، این افراد برای استالین خطرناک قلمداد می شدند، چرا که اطلاعات زیادی داشتند و باید به قتل می رسیدند.

«یک تراژدی - کمدی»

ولگولونوف، با وجود وفاداری به اندیشه های گورباچف،

که به مخالفت استالین در آمده بودند، مشهور بود. رامون مرکادر در مکزیک به بیست سال زندان محکوم می شود (اشد حکم جزایی در قانون مکزیک)، وی پس از تحمل بیست سال زندان، در سال ۱۹۶۰ آزاد می شود و از طریق کوبا به چکسلواکی می رود و از آن جا به شوروی رهسپار می شود، در آن جا از او به عنوان «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی» قدردانی می گردد و «نشان لنین» به وی اعطا می شود. در سال ۱۹۷۸، مرکادر در گذشت و به خاک سپرده شد، بی آن که از چگونگی به قتل رسیدن تروتسکی کلمه ای به زبان بیاورد.

فرمان استالین

استالین، پیشوای جرم و جنایت، در حال حاضر برای همه شناخته شده است، از جمله برای اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه برای حزب کمونیست فرانسه. والننتین کامپا، یکی از رهبران سابق حزب کمونیست مکزیک که خاطراتش را منتشر کرد، براین باور بود که حزب کمونیست خود را در ترورهای سال ۱۹۴۰ بنا نکرده بود و هیچ شور و شوقی در ترورها نمی دید و نمی خواست در آن ها شریک باشد.

اومانیتیه، ارگان حزب کمونیست فرانسه، در روزنامه رسمی اش در تاریخ ۲۶ و ۲۷ ژوئیه ۱۹۷۸ خطوطی از خاطرات والننتین کامپا را به رشته تحریر در آورد و تأکید کرد که دستور قتل تروتسکی، به فرمان مستقیم استالین صورت گرفت. مع هذا در این دایره باقی می ماند و آن چیزهایی را که افشا شده است، تکرار می کند، ولی این را نمی گوید و به ویژه ادغان نمی کند که استالین یکی از سازماندهندگان اصلی این جنایت بوده است.

رسوایی کامل از آن جا آغاز می شود که ژرژ فورینال^۱، استالنیست قدیمی، مسئول ارائه اسناد و مدارک (بعد از به قتل رسیدن تروتسکی) می شود، معذالک، در فوریه ۱۹۳۸ «ژرژ فورینال، معلم جوان» از سوی مطبوعات تروتسکیستی به عنوان عامل «گ. پ. او» افشا می شود، برحسب اتفاق به تعطیلات شش ماهه به مکزیک سفر می کند تا کنگره انترناسیولیستی کارگران در زمینه آموزش و پرورش شرکت بکند، وی در سازماندهی

¹ Georges Fournial



مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم



مصاحبه مازیار رازی با تلویزیون روند سوسیالیستی
کومه له ۷ ژوئن ۲۰۱۳

**سؤال: چرا در وضعیت کنونی بازنگری در مورد مفهوم
سوسیالیسم لازم است؟**

مازیار رازی: من فکر می‌کنم پاسخ به این سؤال در شرایط کنونی باید بسیار بدیهی باشد، چون ما اکنون در شرایط بسیار ویژه‌ای از تاریخ جنبش کارگری هستیم. در سی سال گذشته، نخستین بار است که ما شاهد حضور صدها هزار و حتی میلیون‌ها نفر معترض به نظام سرمایه‌داری و بانک‌ها، در میدانی و خیابان‌های شهرهای سرتاسر جهان هستیم. بحران سرمایه‌داری در سطح جهانی بسیار عمیقتر از سال‌های پیش شده است. بانک‌ها به شکل عریان مشغول کلاه برداری از توده‌های زحمتکش هستند و دولت‌های سرمایه‌داری به شکل آشکار از بانک‌ها حمایت می‌کنند. زمانی که بانک‌ها دچار اشتباه شده و بودجه سالانه خودشان را به شکلی از دست می‌دهند، برنامه‌های تضییعی و ریاضت اجتماعی بر توده‌ها تحمیل می‌شود. از سوی دیگر، توده‌ها در اعتراض به این اجحافات به خیابان‌ها می‌ریزند.

اما، در این اعتراضات جای یک عنصر غایب است. آن هم این است که در این دوره ما شاهد انقلاب‌های سوسیالیستی نبودیم! و همان‌طور که می‌دانید، جنبش کمونیستی در حدود سی‌چهل سال است تدارک انقلابات جهانی را دیده است. احزاب مختلفی در سطح بین‌المللی شکل گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی شکل گرفته‌اند. اما، متأسفانه در شرایط کنونی همه آن‌ها یا حضورشان بسیار کم‌رنگ است و یا اصولاً از صحنه غایب هستند. علت اصلی این وضعیت این است که جنبش کمونیستی

کسی است که بسیاری از اندیشه‌های تروتسکی را (از جمله ضدیتش با استالینسم از دهه بیست به این طرف) ستایش می‌کند و آن را را پنهان نمی‌سازد، لیکن ولگوکونف، به وارون‌گله‌ای سخت با خود دارد: «تروتسکی، خویشتن خویش را اسیر در یک تصویر نادرست بزرگ از ایده انقلاب جهانی سوسیالیستی کرده بود. حتی یک هفته قبل از مرگش بر این باور و بر این ایده انقلاب سوسیالیستی جهانی پافشاری می‌کرد و می‌نوشت». آری، رفیق ژنرال! تروتسکی باورهایی مشترک با با لنین داشت و شاید این نقطه ضعف اش محسوب بشود! این شاید موضوع کتاب بعدی شما در آینده باشد. اما استالین به وارون، در سال ۱۹۳۵ به «روی‌هاوارد» اظهار کرد، اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک ایده می‌تواند مشوق انقلاب سوسیالیستی جهانی باشد و این بیشتر به یک «کمدی - تراژدی» شباهت دارد. شاید شما یک روزی به این نقطه عطف برسید و پیشاپیش به شما تبریک می‌گویم، به طور آزادانه بنویسید، اگر امثال استالین در همه جای اروپا جارو می‌شدند، آن‌گاه «تصورات نادرست بزرگ» به عنوان یک تراژدی-کمدی، به قوت خود زنده می‌مانند و در گذرگاه تاریخ از انقلاب سوسیالیستی جهانی هر آینه از آن سخن گفته می‌شود.

۱۹ سپتامبر ۱۹۹۰

*کمیسریای خلق برای امور داخله (NKVD)

نقش سازمان امنیت داخلی در اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری یوسف استالین را بر عهده داشت. کمیساریای خلق در امور داخلی، مجری مستقیم سرکوب سیاسی و تصفیه‌ها بود. این سازمان دو سال بعد از مرگ ژوزف استالین در سال ۱۹۵۴ منحل شد. «ان. کا. و. د.» بیشتر به خاطر فعالیت‌هایش در گولاگ و هیأت رئیسه امنیت ملی (GUGB) که نهایتاً تبدیل به کمیته امنیت ملی (کا. گ. ب) شد، شناخته می‌شود. این سازمان اعدام‌های فراقانونی انجام داد، اردوگاه‌های کار گولاگ را برپا کرد، در خارج از کشور به جاسوسی و ترور دست زد. به گفته الکساندر کاربانف رئیس سابق کا. گ. ب، این سازمان مسئول مرگ بیش از ۳ میلیون و نیم انسان بوده است. مترجم





در سال های گذشته ضربات سنگینی را متحمل شده است.

مسبب این ضربات، در وهله نخست آن به اصطلاح «اردوگاه های سوسیالیستی» سابق مانند شوروی و امارش و چین بوده است. این ها در واقع با تبانی آشکار و همکاری با بورژوازی کشورهای جهان، طبقه کارگر و انقلاب ها را به شکست کشاندند. همان خیانت هایی که در ایران از طرف حزب توده صورت گرفت، در سطح بین المللی از طرف احزاب طرفدار شوروی انجام شد. مؤسسه آکادمیک علوم مسکو، آگاهانه دست به تحریف اعتقادات بنیادین مارکسیستی زد. اساس مارکسیزم را تغییر دادند. به کارگران و زحمتکشان خیانت کردند و منافع آنان را فدای منافع تنگ نظرانه خود کردند. وضعیت اقتصادی شان به مراتب وخیم تر از جوامع سرمایه داری شد و نهایتاً در مقابل سرمایه داری مفتضحانه سر تعظیم فرود آوردند. با این سابقه، توده های وسیعی که امروز به خیابان ها آمده اند، از خودشان سؤال می کنند، اگر کمونیزم آن چیزی است که در شوروی و چین و اروپای شرقی بوده، ما خواهان آن کمونیزم نیستیم. اعتبار سوسیالیزم از طرف توده های وسیع در سطح جهانی مورد سؤال قرار گرفته است.

برای فائق آمدن به این سلب اعتماد و اعتبار، مارکسیست ها و کمونیست های واقعی، اکنون تکالیف بسیار دشواری را در مقابل خودشان دارند. در وهله اول، مسأله ای که در مقابل ما قرار دارد، این است که مارکسیزم و سنن مارکسیزم باید احیا گردد. یعنی سنتی که زیر آوارهای انحرافات دفن گردیده، باید بیرون آید. این یکی از مسائل اصلی امروز ما است. احیای مارکسیزم در دستور روز کمونیست های واقعی قرار گرفته است. واضح است که برای احیای مارکسیزم یکی از مسائل محوری که باید به آن بپردازیم و نظرات واقعی مارکسیستی را در مورد آن بدانیم، مفهوم کمونیزم یا مفهوم سوسیالیزم است.

از این لحاظ بحث امشب در مورد مفهوم سوسیالیزم از اهمیت بسیار و حتی حیاتی برخوردار است. از طریق تبادل نظر در مورد مفهوم سوسیالیزم باید تلاش کنیم که پایه های اولیه یک بین الملل انقلابی در راه تدارک انقلاب های سوسیالیستی آتی را با هم بریزیم.

سؤال: شما در صحبت های خود به این اشاره کردید که اعتبار سوسیالیزم مورد سؤال قرار گرفته است، سوسیالیزم واقعی از نظر شما چیست؟

مازیار رازی: اصولاً ما باید به رویکرد نوینی به مفهوم سوسیالیزم و یا افراد مدعی «سوسیالیست» بودن، داشته باشیم. ادعای افراد را نمی توان پذیرفت. زیرا خیلی ها امروز به خودشان «سوسیالیست» می گویند. حتی بسیاری از جریانات بورژوا به خودشان «سوسیالیست» می گویند. زمانی در دهه اول ۱۹۳۰، هیتلر هم خود را «سوسیالیست» می خواند. این وضعیت، در دوران مارکس هم اتفاق افتاد. مثلاً «مانیفست کمونیست» را نگاه کنیم می بینیم که مارکس از سوسیالیست های بورژوا، از سوسیالیست های فئودال، از سوسیالیست های ارتجاعی صحبت می کند. بنابراین امروزه هر کس که خود را سوسیالیست می نامد، به این مفهوم نیست که واقعاً سوسیالیست است و سوسیالیزم را درک کرده است. سوسیالیزم مورد نظر ما «سوسیالیزم مارکسیستی» است؛ سوسیالیست مدرن است که در واقع از زمان مارکس در جهان مطرح شد. بنابراین، ما باید برای شناخت واقعی سوسیالیزم به عقاید مارکس بازگردیم، چون سوسیالیزم هم مانند بسیاری از مفاهیم دیگر مارکسیستی دستخوش تحریف قرار گرفته است. مفهوم سوسیالیزم تغییر پیدا کرده است. ما خواهان بازگشت به سوسیالیزم مارکسیستی هستیم. می خواستیم تأکید کنم که سوسیالیزم مارکسیستی هم مانند هر پدیده دیگری تاریخچه خودش را دارد. تحولات خودش را دارد، تکامل خودش را دارد و همچنین مؤلفه های خودش را دارد. و آن ها است که باید مورد بازنگری قرار گیرد.

سؤال: تاریخچه سوسیالیزمی که به آن اشاره کردید چه است؟

مازیار رازی: مارکس پس از توضیح و طرد عقاید سوسیالیست های ارتجاعی و فئودالی و غیره در مانیفست کمونیست، مشخصاً برخوردهایی به سوسیالیست های رادیکال، سوسیالیست هایی که در واقع در مبارزات شرکت داشتند، می کند. و از درون این روش، نکات مثبتی را کشف می کند و حتی تحت تأثیر برخی از بخش های عقاید سوسیالیستی رادیکال قرار می گیرد. اما، همان طور که در نوشته های خود بحث می کند، به هر پدیده ای باید به دید انتقادی- انقلابی نگریست. و خود





قدم بعدی در ارتباط با گسست از سوسیالیست های به اصطلاح «ناکجاآبادی» یا سوسیالیست های «اتوپیست» یا تخیلی بود. این ها، مثلاً «سن سیمون»، برخلاف سوسیالیست های خرده بورژوا بر این اعتقاد بود، که اصولاً انقلاب به درد نمی خورد، انقلاب چیزی است که هرج و مرج ایجاد می کند و کشتار به دنبال می آورد. او استدلال می کرد که چه لزومی دارد که ما به این روش های افراطی دامن بزنیم، و این که باید راه هایی یافت که از انقلاب پرهیز شود. راه هایی که سن سیمون مد نظر داشت، این بود که یک عده خیرخواه، یک عده سوسیالیست هایی با امکانات مالی، یک دنیای ایده آلی (یک ناکجاآبادی) می سازند که به شکل مسالمت آمیز از طریق مذاکرات از بالا، از طریق ایجاد رفاه های اجتماعی، از طریق نخبگانی که امور را در دست داشته و تنظیم می کنند، سوسیالیزم به تدریج قدم به قدم و مرحله به مرحله ساخته می شود. یعنی به شکل مسالمت آمیز با تجددخواهی و مدرنیزم، روشنفکران دور هم جمع می شوند و معقولانه بدون انقلاب و شلوغ کاری و کشتار، به سوسیالیزم می رسند.

مارکس با این نظریه هم برخورد کرد، نه تنها با این نظریه برخورد کرد، بلکه با نظریات مشابه این ها که از طریق «رابرت اوین» در بریتانیا کبیر مطرح شده بود، برخورد کرد. این قبیل «سوسیالیست های تخیلی»، یک سلسله اقداماتی (چه بسا مؤثر) هم انجام دادند. مثلاً در «لنارک» در اسکاتلند، «رابرت اوین» که خودش یک سرمایه دار بود، کارخانه هایی ایجاد کرده بود که کارگران نیروی کار خود را نمی فروختند و داوطلبانه در ازای رفع نیازهایشان کار می کردند. یعنی استثمار نمی شدند و حقوق بالاتر از حقوق سایر کارگران به آن ها می داد و تولیدات هم تاحدودی خیلی خوب پیش می رفت. اما در این تجمعات خلافت فردی کارگران به رسمیت شمرده نمی شد. همه باید یک شکل می بودند و یک جور لباس می پوشیدند و یک جور سر کار می رفتند و یک فرهنگ را اتخاذ می کردند. این مسأله ای بود که مارکس به آن اعتراض داشت و اصولاً علیه این سوسیالیست های تخیلی قدامت کرد و این ها را مردود اعلام کرد.

یک وجه اشتراک هم تمام این سوسیالیست های خرده بورژوا و تخیلی باهم داشتند و آن هم این بود که کاملاً

مارکس هم به عقاید سوسیالیستی رادیکال با دید انتقادی- انقلابی برخورد می کند. و در وهله نخست با توجه به سوسیالیست هایی که از پیشینه خرده بورژوازی رادیکال بیرون آمده، یعنی گرایش هایی که عمدتاً در انقلاب کبیر فرانسه ظاهر گشتند، و دور شخصی به نام «بابوف» (جناح چپ ژاکوبین ها) آغاز شد و سال ها بعد توسط «بلانکی» ادامه یافت، برخورد می کند. این ها از سوسیالیست های رادیکالی بودند، که پس از مشاهده شکست انقلاب کبیر فرانسه به یک سلسله عقاید رسیدند که اصولاً طبقه کارگر به طور اعم کلمه قادر به انقلاب دیگر نیست، زیرا در عمل در انقلاب کبیر فرانسه شکست خورده است. جناح راست ژاکوبین ها از طبقه کارگر استفاده کرد، ولی نتوانست طبقه را به پیروزی برساند و باید روش دیگر اتخاذ کرد. بنابراین، از نقطه نظر «بابوف»، راه حل کمونیست ها این باید باشد که انقلاب توسط عده ای نخبه و خبره در امور سوسیالیستی، سازمان یابد. این خبرگان و این نخبگان سوسیالیست از طرق مختلف، با ابزار مختلف، کارهای تروریستی و یا کارهای رادیکال، به یک حدی می رسند که دولت سرمایه داری را سرنگون می کنند و خودشان (بدون طبقه کارگر) به یک «دیکتاتوری موقت»، یا «دیکتاتوری آموزنده»، مبادرت می کنند. یعنی نخبگان سوسیالیست که از فعالین کمونیستی و سوسیالیستی هستند، می آیند و خودشان رأساً قدرت را به دست می گیرند.

یکی از برخوردهای اولیه کارل مارکس با این رویه بود. مارکس این گرایش را مورد انتقاد سخت قرار داد و توضیح داد که از طریق عملیات کودتا جویانه و متکی به یک عده خبره و نخبه، ما انقلاب سوسیالیستی را نمی توانیم به ثمر برسانیم. و این درواقع نقض غرض است. اصولاً اتکای ما کمونیست ها به توده های کارگر است. اگر کارگران در انقلاب شرکت نکنند واضح است که نخبه به جای کارگران نمی توانند انقلاب را به سرانجام برسانند (به قول مارکس رهایی طبقه کار باید به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد). مارکس یک انتقاد بی رحمانه به این مواضع نخبه گریانه کرد.

بنابراین گسست کارل مارکس در حوزه سوسیالیزم از این نخبه گرایان، یکی از اولین قدم هایی بود که سوسیالیست مارکسیستی را شکل داد.





است. یعنی این که از الگوسازی دنباله روی نمی کند، یعنی این که مسائل مشخص روز را بر اساس داده های موجود و حرکت ها در جامعه تحلیل می دهد، یعنی این که یک ایده خشک نیست، یعنی این که ایدئولوژی ندارد. اصولاً مارکس بر این اعتقاد بود که ایدئولوژی یعنی «آگاهی کاذب» و آگاهی کاذب متعلق به بورژوازی است و جامعه را به شکل (وارانه) جلوه می دهد و این که اصولاً مارکسیست ها ایدئولوژی ندارند. مارکسیزم ایدئولوژی نیست. مثلاً در جنبش خودمان می بینیم زمانی که سؤال می شود شما چه اعتقاداتی دارید؟ می گویند «ایدئولوژی ما مارکسیزم- لنینیسم است!» خوب این کاملاً یک جمله غیر علمی و غیر مارکسیستی است. و خیلی از نیروهای سیاسی امروزه چنین پاسخی خواهند داد و این خوانایی ندارد با سوسیالیسم مارکسیستی که مارکس مطرح کرد.

بنابراین وقتی که درباره علم صحبت می کنیم، یعنی این که تحلیل مشخص از شرایط مشخص بر اساس داده ها و حرکت بر اساس داده ها و بر اساس تحلیل. مثل طبیبی که مجهز به علم طب است و بیماری را در مقابل خود دارد، شروع می کند به بررسی بیمار و تشخیص علل بیماری، و سپس درمان آن؛ این با یک جادوگر فرق دارد که به یک مسائل جامد خشک پرداخته و یک سلسله وردهایی می خواند که بیمار را نجات دهد. بنابراین تفاوت علم دقیقاً این است. به همین دلیل تفاوت های یک سوسیالیست مارکسیستی با سوسیالیست هایی که به شکل جامد یک برنامه خشک و چیزی را که از قبل خودشان تنظیم کرده اند و می خواهند به جامعه و طبقه کارگر حقتنه کنند، فرق دارد. برنامه های جامدی مطرح و در سطح جامعه ارائه می شود به عنوان برنامه های کمونیستی که اصولاً هیچ خوانایی با جنبش کمونیستی ندارد. در نتیجه به هیچ وجه علمی نیست. برنامه هم باید از دل خود جنبش کارگری بیرون بیاید و مارکسیزم یا علم مارکسیستی در واقع این را می رساند. یعنی ما افراد خشک مغز و جامد و فرمول پرست و یا به اصطلاح طرفدار یک ایدئولوژی خاص نیستیم. از این رو تمایز سوسیالیست های مارکسیست از این مارکسیست هایی که علم مارکسیستی را تشخیص نمی دهند و به جامعه فرمول ارائه می دهند، این می باشد.

برخوردهای غیردموکراتیک در نحوه ساختن سوسیالیسم ایده آل خود داشتند. در واقع، این ها نخبگانی بودند که می خواستند به جای طبقه کارگر قدرت را بگیرند و یا کسانی بودند که در واقع خلاقیت فردی طبقه کارگر را به رسمیت نمی شناختند. آن ها تصور می کردند که باید طبقه کارگر در غالب های مشخص، الگوهای مشخصی که این ها مدنظر داشتند جای بگیرند، تا به سوسیالیسم برسند. از این رو مارکس به این ها سوسیالیست های تخیلی خطاب کرد.

بنابراین تاریخچه «سوسیالیست مارکسیستی»، مترادف است با گسست از عقاید خرده بورژوایی، عقاید نخبه گرایی، عقاید تخیلی، عقاید مدرنیسم یک عده روشنفکر. تمام این موضوعات که مارکس، براساس مؤلفه های سوسیالیسم، به تفصیل در نوشته های متعدد همواره تا آخر عمر خود به این طرز ساختن سوسیالیسم، برخورد انتقادی- انقلابی داشته است.

سؤال: شما در صحبت هایتان از مؤلفه های سوسیالیسم سخن به میان آوردید، لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید.

مازیار رازی: بر اساس این مبارزات کارل مارکس و طرح مسأله سوسیالیسم مارکسیستی که ما نام می بریم، یک سلسله مؤلفه هایی هست که امروز برای ما بسیار اهمیت دارد، چون به عنوان مثال آن نکاتی که کارل مارکس در سال ۱۸۴۸ درباره اش صحبت می کند (یعنی در حدود ۱۵۰ سال پیش)، در تمام طول تاریخ مبارزه طبقاتی تا به امروز، وجود دارد: انحرافات نخبه گرایی که ما امروز به عیان حتی در جنبش کمونیستی خودمان می بینیم، انحرافات تخیل گرایی، انحرافات رفرمیستی از طرف سوسیال دموکراسی و از طرف سوسیالیست های جامعه خودمان، انحرافات قیم مآبی، و انحرافات الگوسازی.

بنابراین این مجموعه مؤلفه ها می تواند وجه تمایز ما را، وجه تمایز ما به عنوان سوسیالیست های مارکسیست را با سایر سوسیالیست ها نشان دهد. این مؤلفه ها به این ترتیب است:

مؤلفه اول، سوسیالیسم مارکسیستی از نقطه نظر مارکس و انگلس (که در خیلی از موارد توضیح دادند)، یک علم



دموکراسی سوسیالیستی در درون این تشکیلات مانند حق گرایش، حق آزادی بیان و اعلام موضع و غیره باید به راحتی جایز باشد و اجرا شود.

مؤلفه چهارم، این است که مارکسیسم رادیکال است. یا به عبارتی سوسیالیست مارکسیستی از مبارزه در خیابان ها، از مبارزه مردم شروع می کند و اعتقاد به ننگ داشتن قوانین بورژوازی ندارد و خواهان شکستن ماشین دولتی سرمایه داری است، خواهان انقلاب است، خواهان تدارک انقلاب است، این ها است که رادیکالیسم مارکسیسم را نشان می دهد. حالا این ها را مقایسه بکنید با کسانی که بعد از یکی دو شکست، به این نتیجه می رسند که اصولاً شاید راه مسالمت آمیز برای تغییر جامعه راه خوبی باشد، در حالی که اعتقاد مارکسیستی این است که غیرممکن است و راه مسالمت آمیزی وجود ندارد و لغو مالکیت خصوصی تنها راه است برای بنیان گذاری سوسیالیسم. از این نقطه نظر باید تدارک برای سرنگونی دولت سرمایه داری دیده شود، نباید تردید داشت که جز این رادیکالیسم راه دیگری وجود ندارد و این «رادیکالیسم مارکسیستی» یکی دیگر از وجوه تمایز مارکسیسم از سایر سوسیالیست ها است.

این چهار نکته اصلی سازنده سوسیالیسم مارکسیستی است. اول، مارکسیسم را به عنوان یک علم شناختن، یعنی از تحلیل مشخص از شرایط مشخص حرکت کردن و الگو نساختن و نداشتن ایدئولوژی. دوم، سوسیالیسم مارکسیستی یک سوسیالیسم از پایین است و در میان توده ها فعالیت می کند و در پایه و در پایین توده ها شکل می گیرد. سوم، سوسیالیسم مارکسیستی دموکراتیک است. چهارم، سوسیالیسم مارکسیستی رادیکال است.

این چهار مؤلفه از مؤلفه هایی خواهد بود که ما را برای یک وحدت، ما را برای تمایز خودمان از سایر جریانات خرده بورژوا می تواند آماده کند. در این بازار شام (که هرکسی امروز خودش را مارکسیست می نامد و هرکسی امروز عکس مارکس را در پشت سر خود در سخنرانی هایش قرار می دهد و حزبی می سازد و تصویر خودش و تصویر مارکس را در میان تظاهرات می برد که نشان دهد رهبر جنبش کارگری است)، باید بر روی این وجوه تمایز تأکید کنیم و حول این مؤلفه ها، وحدت های اولیه مارکسیستی را در جامعه آغاز کنیم.

ادامه دارد

مؤلفه دوم این است که مارکسیسم از پایین است، سوسیالیسمی است از پایین، در میان توده ها و نخبه گرا نیست. همان طور که اشاره کردم، گسست خود کارل مارکس از نخبه گران و نخبه گرایی مانند «بابوف» دقیقاً بر سر همین مسأله بود. سوسیالیسم مارکسیستی در پایه های طبقه کارگر کار می کند، اعتقاد به رهایی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر دارد. نظرات و تحلیل هایش مرتبط به توده هاست، سوسیالیسمی است که در درون توده ها کار می کند و از درون توده ها تحلیل می دهد و از این زاویه کاملاً متفاوت است با نخبه گرایی و کاملاً خودش را متمایز می داند. با این تئوری که «آگاهی باید از طریق یک عده ای نخبه از بیرون وارد جنبش کارگری شود» سخت مخالف است. خیر چنین چیزی مورد پذیرش سوسیالیسم مارکسیستی نیست! ما بر این اعتقادیم که دقیقاً آگاهی از دل طبقه کارگر باید بیرون آید. آگاهی سوسیالیستی هم از دل طبقه کارگر می آید. نقش مارکسیست ها این نیست که آگاهی خشک و جامد را از اتاق های در بسته یک عده روشنفکر ببرند به درون طبقه کارگر، به هیچ وجه این از اعتقادات مارکسیستی نیست. مارکسیسم در واقع وضعیت کنونی را تحلیل می کند و برنامه و آن آگاهی سوسیالیستی که از دل مبارزات بیرون می آید منتقل می کند و آن را سازمان می دهد برای انقلاب بعدی.

مؤلفه سوم، این است که مارکسیسم دموکراتیک است و خود مارکس اصولاً از سابقه دموکراسی انقلابی بیرون می آید و خودش اصولاً یکی از مبارزان صحنه دموکراتیک بود. این را تأکید می کنم چون بسیاری از نیروهای کمونیستی خودمان تصور می کنند که دموکراسی متعلق به بورژوازی است، دموکراسی یعنی بورژوازی. از نقطه نظر مارکس چنین نبود. مارکس در بسیاری از جاها صحبت از این می کند که تسخیر قدرت از کانال نبرد برای دموکراسی تحقق پذیر است. یعنی ما حتی برای سرنگونی این رژیم تا دموکراسی سوسیالیستی را اجرا نکنیم، تا آزادی و برابری را با هم نداشته باشیم، اصولاً قادر به سرنگونی رژیم نخواهیم بود.

بنابراین دموکراسی یک اصل بسیار مهمی است، نه تنها برای کل جامعه، نه تنها برای خود کسانی که به گرایش های سوسیالیستی اعتقاد دارند، بلکه برای تشکیلاتی که مارکسیست ها برای تدارک سرنگونی می سازند.

نامه بهنام ابراهیم زاده:

خطاب به سندیکاهای کارگری ایران و جهان:

خواستار آزادی من شوید تا در کنار فرزند بیمارم باشم!



من بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و مدافع حقوق کودکان این نامه را خطاب به شما کارگران سندیکاهای ایرانی نوشتم. چرا که فکر می‌کنم این شما هستید که می‌توانید در این شرایط سخت و بحرانی، من و خانواده ام را یاری رسانید. شما کم و بیش از وضعیت من و خانواده ام خبر دارید. با این نامه از شما می‌خواهم ما را به معنای واقعی کلمه تنها نگذارید.

ما یک طبقه و هم سرنوشت هستیم. شما می‌دانید که من را تنها به جرم دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان و دفاع از حقوق کودکان کار و خیابان دستگیر کردند و در دادگاهی ناعادلانه محکوم به زندان شدم. من نه اولین زندانی ام و نه آخرین. اما به عنوان پدر یک فرزند بیمار سرطانی و کسی که از هر حقوقی محروم شده است، شیرازه زندگی ام از هم پاشیده شده است.

خطاب من به شما هم طبقه ای هایم و وجدان های بیدار در جهان است، که بی عدالتی را نمی پذیرند. من نه میلیاردها پول مردم را بالا کشیدم، نه چپاول کردم، نه دزدی کردم، نه آدم کشته ام و نه به حقوق کسی تجاوز کرده ام. من خواهان ابتدایی ترین حقوق هر انسانی بودم که در این جامعه زندگی می کند. من مانند بسیاری دیگر از هم طبقه ای هایمان به جرم دفاع از حقوق کارگران "مجرم" شناخته شدم و به زندان محکوم شدم. خانواده ام

محتاج نان شب هستند و نان آورشان در زندان است. تنها فرزندم به مریضی سرطان خون مبتلا شده و پدرش در زندان است. حتی نمی‌توانم با خیال راحت در دوره معالجه فرزندم کنار او باشم. ما کارگران از سرنوشت و زندگی مشقت بار هم آگاهییم و می‌دانیم خانواده های کارگری در چه وضعیت ناهنجاری قرار گرفته اند. اما وضعیت من بدتر است. من دیگر تاب تحمل نگاه فرزندم را ندارم. امروز وقتی به بیمارستان محک می‌بردمش که مجدداً بستری شود، اضطراب سراسر وجودش را گرفته بود. نگران بود که آیا من در کنارش خواهم ماند یا این که باید به زندان بازگردم و تنهایش بگذارم. درک این وضعیت برای شماها که پدر هستید سخت نیست. من دارم از درد و رنج فرزندم که دارد جلوی چشم قطره قطره آب می‌شود نابود می‌شوم. نگران وضعیت او هستم. در عین حال نگران از این که اگر به زندان برنگردم و درکنار فرزندم بمانم، نیروهای انتظامی به خانه ام میریزند یا در کنار بستر فرزندم با توهین و اذیت و آزار به زندان منتقل ام می‌کنند. نامه های نیما پسر و ذبیحه همسرم، و نامه های خودم تاکنون باعث نشده که حکم آزادیم را بدهند. یا حداقل تا بهبود حال فرزندم دست از سرم بردارند.

هم طبقه ها و وجدان های بیدار! مردم شریف و مدافع حقوق انسانی!

از شما می‌خواهم به هر شکلی که می‌توانید از من حمایت کنید و خواهان آزادی من شوید. من و همسر و نیمای عزیزم را تنها نگذارید! ما به حمایت و کمک شما نیاز داریم؛ خواهان آزادی من و تمامی فعالین کارگری، خصوصاً رضا شهابی و محمد جراحی و شاهرخ زمانی و دیگر همکارانم باشید.

بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و کودک ۳۱ مردادماه ۹۲

رونوشت به سندیکاهای کارگری ایران:

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه اهواز

سندیکای کارگران فلزکار مکانیک تهران

سندیکای کارگران نقاش و تزیینات تهران



بهنام ابراهیم زاده را آزاد کنید!



بهنام ابراهیم زاده، فعال کارگری و حقوق کودکان، از سوی رژیم جمهوری اسلامی به پنج سال حبس محکوم شده است. تنها جرم او، دفاع از ابتدایی ترین حقوق کارگران و کودکان کار در ایران بوده است.

او بیش از سه سال را در پشت میله های زندان سپری کرده، با این حال امروز حتی به او اجازه نمی دهند که در کنار تنها فرزند بیمار خود «نیما» باشد که به سرطان خون مبتلا شده است.

بهنام از تمامی سازمان های کارگری و انسان دوست درخواست کرده است که خواست آزادی او را پیگیری کنند تا بلکه بتواند کنار فرزندش در بیمارستان باشد و در طول دوره دردناک معالجه حمایتش کند. بهنام تمامی این سازمان ها را به درخواست آزادی بی قید و شرط و فوری کلیه زندانیان سیاسی و کارگری ایران فراخوانده است.

«شبکه همبستگی کارگران ایران» این برخورد شدیداً ظالمانه و ناعادلانه با بهنام ابراهیم زاده را قویاً محکوم می کند و تمامی فعالین کارگری، سندیکایی و حقوق بشر را به حمایت از او و درخواست آزادی فوری و بی قید و شرط برای او فرامی خواند.

شبکه همبستگی کارگران ایران

۲ سپتامبر ۲۰۱۳ (۱۱ شهریور ۱۳۹۲)

<http://www.iwsn.org/index.php/campaigns/97-behnam>

پیام همبستگی با بهنام ابراهیم زاده



کارگران عزیز ایرانی،

ما به عنوان برادران و خواهران کارگر شما در ترکیه، به شکل تنگاتنگی از سرکوب و ارباب طبقه کارگر به دست رژیم ایران مطلع هستیم و آن را محکوم می کنیم. یکی از جدیدترین نمونه های این سرکوب، مورد بهنام ابراهیم زاده است. او به عنوان فعال دفاع از حقوق کارگران و کودکان کار، به ۵ سال حبس محکوم شده است؛ ۳ سال را در زندان سپری کرده و اکنون با بی عدالتی دیگری رو به رو شده است. به او اجازه نمی دهند در کنار تنها فرزندش باشد که از بیماری سرطان خون رنج می برد.

ما کارگران «انجمن همبستگی بین المللی کارگری» (UID-DER) خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط بهنام ابراهیم زاده و تمامی دیگر فعالین کارگری و زندانیان سیاسی هستیم. ما تماماً از مبارزه برادران و خواهران طبقاتی خود در ایران پشتیبانی و حمایت می کنیم. بر این اعتقادیم که دیر یا زود تمامی رژیم های بورژوازی بیدادگر، سرنگون و مجبور به پس دادن حساب خواهند شد.

تمامی فعالین سیاسی و کارگری دربند را آزاد کنید!

زنده باد اتحاد بین المللی مبارزه طبقه کارگر!

۵ سپتامبر ۲۰۱۳

http://en.uidder.org/solidarity_message_for_behnam_ebrahimzadeh.htm

انجمن همبستگی بین المللی طبقه کارگر (UID-DER) - ترکیه

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)



«کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!» و «کارگران ایران تنها نیستند!».

اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

بهنام ابراهیم زاده، فعال کارگری و حقوق کودکان، و همین طور عضو «کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل آزاد کارگری»، از سوی رژیم جمهوری اسلامی به پنج سال حبس محکوم شده، و این درحالی است که تنها «جرم» او، دفاع از ابتدایی ترین حقوق کارگران و کودکان کار در ایران بوده است.

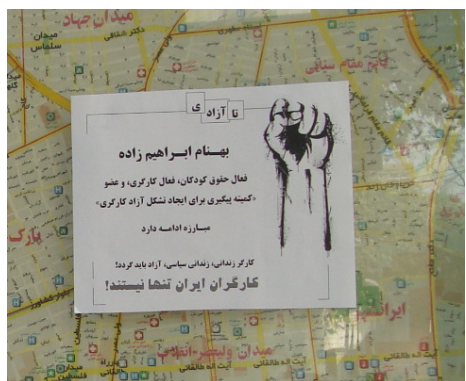
او تاکنون بیش از سه سال حبس را متحمل شده، با این وجود امروز حتی به او اجازه نمی دهند که در کنار تنها فرزند بیمار خود «نیمیا» باشد که متأسفانه به بیمار دردناک سرطان خون مبتلا شده است.

بهنام ابراهیم زاده در اواخر مرداد ماه، درست تا پیش از بازگشت به زندان، طی نامه ای خطاب به سندیکاهای کارگری ایران و جهان که به راستی یک «رنج نامه» و گوشه ای کوچک از دردهای او بود، نوشت:

«هم طبقه ای ها و وجدان های بیدار! مردم شریف و مدافع حقوق انسانی! از شما می خواهم به هر شکلی که می توانید از من حمایت کنید و خواهان آزادی من شوید. من و همسر و نیمای عزیزم را تنها نگذارید! ما به حمایت و کمک شما نیاز داریم؛ خواهان آزادی من و تمامی فعالین کارگری، خصوصاً رضا شهبابی و محمد جراحی و شاهرخ زمانی و دیگر همکارانم باشید»



امید است که با تداوم حمایت های عملی از سوی سایر فعالین کارگری نیز فشار لازم جهت آزادی بهنام ابراهیم زاده و دیگر فعالین کارگری و سیاسی زندانی ایجاد گردد. این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده و مشترک میان تمامی نیروهای چپ و فعالین کارگری حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی و مطالبه آزادی آنان.



در این راستا، عده ای از فعالین «شبکه همبستگی کارگری» و همین طور افراد مستقل درگیر در پروژه «احیای مارکسیستی» طی یک اقدام مشترک، گام هایی را در جهت حمایت عملی از این فعال کارگری در بند برداشته اند؛ از جمله انتشار پوسترهای او در سطح نقاطی از شهر تهران همراه با مطالبه و شعارهایی مانند «تا آزادی بهنام ابراهیم زاده، مبارزه ادامه دارد!»،

۱۴ شهریورماه ۱۳۹۲



از کارگران ایران حمایت کنید!

قطعه‌نامه زیر به پیشنهاد «شبکه همبستگی کارگران ایران» (IWSN)، از سوی شعبه محلی اتحادیه کارگری بریتانیایی UNISON واقع در لمبپ (Lambeth) در ماه ژوئیه تصویب شد. یونیسون، دومین اتحادیه بزرگ بریتانیا، با بالغ بر ۱.۳ میلیون نفر عضو است.

از کارگران ایران حمایت کنید!

شعبه بر این اعتقاد است که:

۱- تقریباً سی و پنج سال پس از سرنگونی دیکتاتوری وحشیانه رژیم شاه به دست کارگران ایران- رژیم که نه فقط اتحادیه های کارگری و حقوق انسانی آن ها را لگدمال کرد، بلکه مشقات و مصائب شدیدی را برای آنان به ارمغان آورد- کارگران ایران اکنون نیز از سوی رژیم سرکوب می شوند که دستکم به اندازه رژیم پیشین، استبدادی است.

۲- جمهوری اسلامی ایران هرگونه تلاش برای ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری را درهم می شکند. ضرب و شتم، بازداشت غیرقانونی، شکنجه مداوم و حتی اعدام، مواردی هستند که علیه فعالین کارگری به کار گرفته می شوند.

۳- کارگران ایران از حقوق ابتدایی سندیکایی، از جمله حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه های مستقل و انتخاب نمایندگان حقیقی خود، منع می شوند.

۴- دستمزدهای معوقه، یکی از حادثترین مشکلات پیش روی کارگران ایران است. با این حال، به دلیل وضعیت وخیم عمومی اقتصاد و فقدان حقوق قانونی، شرایطی انفجاری ایجاد شده است که حتی مطالبه پایه ای برای پرداخت حقوق معوقه را سریعاً به سطح اقدامات ضد سرمایه داری عمومی، نظیر مدیریت تولید و کنترل کارگری، ارتقا می دهد.

۵- حتی نهایتاً پس از بهبود روابط با ایالات متحده و سازمان های جهانی، و بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار (ILO)، کارگران مجبورند خواهند بود که برای دست یافتن به مطالباتشان، به وحدت و اتحاد خود اتکا کنند.

۶- تحریم های اقتصادی علیه ایران، وضعیت را برای کارگران ایران، چه به لحاظ اقتصادی و چه سیاسی، دشوارتر کرده و می کند.

به علاوه این شعبه خاطر نشان می کند که:

۱- شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)، یکی از نهادهای فعال در عرصه بسیج حمایت های بین المللی برای مبارزات جاری و روزمره طبقه کارگر ایران است. شبکه همبستگی کارگران ایران، برای کمک به کارگران ایران در جهت احقاق تمامی مطالبات خود تلاش می کند.

این شعبه مقرر می دارد که:

۱- از مبارزه کارگران ایران برای حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه های مستقل از رژیم (و حامیان آن) و انتخاب نمایندگان حقیقی خود؛ از مبارزه آن ها برای کسب حقوق معوقه؛ از مقاومت برای جلوگیری از اخراج ها، تعطیلی کارخانه ها، خصوصی سازی، مقررات زدایی و سایر سیاست های حکومتی (چه اسلامی، و چه نئولیبرال)؛ و همین طور از اعتراض به هرگونه کاهش قوانین حمایتی محدود موجود در «قانون کار»، به ویژه در کارگاه هایی که بسیاری زنان در آن اشتغال دارند، حمایت نماید.

۲- از فعالیت IWSN در دفاع از کارگران ایران و اطلاع رسانی از فقدان حقوق اتحادیه ای و وضعیت وخیم اقتصادی آن ها، حمایت نماید.

۳- اطلاعات مرتبط با مبارزات کارگران ایرانی و IWSN را در خبرنامه شعبه، منتشر کند.

۴- از یک نماینده IWSN دعوت به عمل بیاورد تا در کمیته بعدی شعبه پیرامون نحوه همبستگی فعالانه از سوی ما بحثی صورتی گیرد.

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

وب سایت «احیای مارکسیستی»:

<http://marxist.cloudaccess.net/camp/541-iwsn-model-resolution.html>





برنامه اقدام کارگری:

یک طرح پیشنهادی

بخش اول

برنامه و سیاست های دولت ایران، برنامه ای برای اقدام سرمایه داری است.

هدف آنان، حراست و حفاظت از نظام سرمایه داری و به اجبار احیای روابط نزدیک با سرمایه داری جهانی است، و نقشه آنان، اعمال استثمار مضاعف بر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران.

منطق این نظام، مانند هر نظام سرمایه داری (اعم از پیشرفته یا عقب مانده)، کسب ارزش اضافی و انباشت سرمایه از طریق خرید (و استثمار) نیروی کار زحمتکشان است.

در تقابل با برنامه آشکار و پنهان سرمایه داران برای استثمار کارگران، ضروری است که زحمتکشان نیز «برنامه اقدام» خود را داشته باشند. برنامه ای که آنان را برای مقابله روزمره با دولت سرمایه داری، آماده و شرایط را برای استقرار حکومت کارگری مهیا کند. اکنون با پیوند آشکار نظام سرمایه داری جهانی با دولت سرمایه داری ایران، کلیه قشرهای تحت استثمار جامعه- کارگران؛ زحمتکشان؛ ملیت های تحت ستم؛ جوانان مبارز و زنان مبارز- می توانند برنامه اقدامی که آنان را زیر یک پرچم واحد ضد سرمایه داری و برای مبارزات روزمره ضد سرمایه داری گرد بیاورد و متحد سازد، تدوین کنند. مفاد این برنامه می تواند و باید متکی بر مطالبات و خواسته هایی باشد که از سطح آگاهی فعلی کارگران و قشرهای تحت ستم آغاز می کند و آنان را از مقابله روزمره با سرمایه داری قدم به قدم تا سرحد به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشکیل حکومت کارگری، رهنمود می دهد.

کارگران و زحمتکشان می توانند پیرامون مفاد این برنامه، به خودسازماندهی مبادرت کنند و در هر حوزه مبارزاتی با معرفی نمایندگان واقعی خود، وارد صحنه عمل گردند.

۱- سازمان یابی کارگری

کارگران ایران تنها با اتکا به نیروی خود و از طریق مبارزات، سیاست و برنامه مستقل خود قادر به دست

یابی به حقوقشان خواهند شد. کارگران می باید تحت هر وضعیتی خود را سازمان بدهند و با ابزار مبارزاتی خود علیه رژیم سرمایه داری مقاومت کنند. قدرت تصمیم گیری در مورد سرنوشت کارگران، هیچ گاه نباید به این و یا آن نیرو و یا رهبران و سیاستمداران دولتی واگذار شود.

پیروزی نهایی هر حرکت اجتماعی تنها با مبارزه مستقل توده ها و سازماندهی مستقل این اقدام تضمین خواهد شد. شکل های نهادهای کارگری که به وسیله خود بخش پیشروی کارگری سازمان یابد، در تحلیل نهایی پاسخ گوی نیازهای آنان خواهد بود- نهادهایی که می تواند توده ها و یا بخش پیشتاز و پیشروی آنان را به طور دموکراتیک و جدا از هرگونه افتراق حول مبارزات مشخص و عملی علیه دولت سرمایه داری بسیج کند.

محافل مخفی کارگری

پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، با افزایش فشارها علیه کارگران و زحمتکشان و تغییر تناسب قوا به ضرر کارگران، تشکل های مشخصی بر اساس نیاز مبارزاتی کارگران پیشرو در مراکز صنعتی توسط محافل کارگری مبارز شکل گرفت. این شکل از تشکل مستقل کارگری، محافل مخفی کارگران پیشرو بوده است.

محافل مخفی کارگری که متناسب با تجربیات مبارزات شورایی دوره قبل از قیام و در تداوم آن شکل گرفت و به وسیله بخش پیشروی کارگری (مبارزینی که با اتکا به تجربه انباشت شده گذشته به درک وظایف و تکالیف روزمره و مسائل سازماندهی مبارزه دست یافته بودند و در اکثر اوقات جدا از گروه ها و سازمان های مدافع طبقه کارگر و روشنفکران عمل می کردند) سازمان یافتند.

گسترش و هماهنگ کردن فعالیت های این محافل و کمیته های عمل در درون یک تشکیلات سیاسی، ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح سراسری ضامن پیروزی نهایی طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. وظایف این کمیته ها سازماندهی کلیه جوانب فعالیت های کارگری است (سازماندهی اعتصاب، تحریم نهادهای دولتی، مبارزات اقتصادی و صنفی و غیره).

شوراهای کارگری

در وضعیت اعتلای انقلابی جنبش کارگری (و نه در هر





پیش قدم می شوند و تشکیل آنان را تسریع می کنند. اما اتحادیه های کارگری نیز همانند شوراهای کارگری، یک نهاد «سیاسی- صنفی» هستند، نه صرفاً «صنفی» (انحراف سندیکالیستی).

اتحادیه های کارگری بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی و مذهبی، ملیت، نژاد و جنسیت، کلیه کارگران را برای مبارزه متحد در دفاع از منافع و خواست های خود زحمتکشان سازمان می دهد. اتحادیه های مستقل کارگری تنها از بطن مبارزه و به وسیله خود زحمتکشان شکل می گیرند.

حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری

سندیکاهای کارگری غیر مستقل در جوامع سرمایه داری از سوی نهادهای متشکل مانند احزاب سرمایه داری، سازمان یابی می گردند. در ایران نیز احزابی وجود دارند که به مثابه ستون فقرات انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی و خانه کارگر بوده اند. در آینده نیز حزب سرمایه داری دیگری در مقام ستون فقرات سندیکاهایی که با همکاری «سازمان بین المللی کار» ایجاد خواهند شد، قرار خواهد گرفت.

مطالبه تأسیس یک تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری؛ اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج بشود و جنبه عملی به خود بگیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند بخورد. این ستون فقرات «حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری» است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل های مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد. چنان چه این ستون فقرات وجود نداشته باشد؛ یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری شکل نمی گیرد و تنها در حد یک شعار غیر عملی باقی می ماند؛ یا چنان چه شکل گیرد، پس از دوره کوتاهی زیر فشار نیروهای متخاصم به انحراف می رود.

۲- علیه تورم و بیکاری

نظام سرمایه داری ایران دچار بحران اقتصادی دائمی است. انتشار جزئیات وضعیت اشتغال ۳۹۷ شهر و شهرستان در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد از سوی مرکز آمار ایران، نشان می دهد که میزان بیکاری در نیمی از استان ها بالای ۱۳ درصد و

شوراهای می توانند در هر شهر و هر روستا از طریق انتخابات نمایندگان کارگران و زحمتکشان ایجاد گردند و بر کلیه امور منطقه خود نظارت کنند. وحدت کمیته های کارخانه، محلات، سربازان، بیکاران، روستائیان و کلیه زحمتکشان، پایه های اصلی شوراهای بنیاد می گذارند. این نهاد اولیه برای تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان است. شوراهای محدود به برنامه خاص یک حزب و یا یک گروه نمی باشند. درهای شوراهای بر روی کلیه استثمار شدگان و یا نمایندگان منتخب آنان باز است. تمام گرایش های سیاسی قادر به شرکت در شوراهای هستند.

گرچه پس از تهاجم به دستاوردهای جنبش کارگری، چشم انداز شکل گیری سازمان های دائمی توده ای طبقه کارگر غیرمحمول گشته است، اما در شرایط اعتلای مجدد جنبش کارگری، سازمان های دموکراتیک توده ای می توانند سریعاً احیا گردند. کارگران مبارز خود را برای تشکیل چنین وضعیتی از هم اکنون آماده می کنند.

اعتصابات دوره قیام به وضوح نشان داد که چرخ های جامعه را خود کارگران می چرخانند. کارگران و زحمتکشان، خود قادر به تعیین سرنوشت خویش هستند.

در مقابل قدرت متمرکز سرمایه داران، لازم است که توده محروم و ستمدیده جامعه، قدرت متشکل خود را سازمان دهد و مبارزات خود را هماهنگ کند و مستقلاً تصمیمات مربوط به امور خود را بگیرد. چنین عملی صرفاً از طریق اتحاد وسیع زحمتکشان در سازمان های مستقل توده ای، یعنی شوراهای امکان پذیر است.

اتحادیه های مستقل کارگری

همانند شوراهای اتحادیه های کارگری نیز در دوره اعتلای انقلابی شکل واقعی به خود می گیرند. اتحادیه های مستقل کارگری یکی از ابزارهای دائمی جنبش توده ای است. اتحادیه های مستقل کارگری چه در دوره استیلای دولت سرمایه داری و چه در دوره استیلای قدرت کارگری، ضرورت خود را حفظ می کنند. اما، ایجاد اتحادیه های کارگری الزاماً یک مرحله اجتناب ناپذیر در رشد جنبش کارگری نیست. در شرایطی ممکن است که شوراهای حتی پیش از اتحادیه های کارگری ایجاد گردند.

کارگران پیشرو در تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری



مطرح می شود، اینست که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران و زحمتکشان! اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. و رؤس برنامه عمل کارگران برای مقابله با تورم و بیکاری در چنین جامعه ای از قرار زیر است:

۱- در جامعه سرمایه داری حق کار، ابتدایی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست مدیران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

۲- اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

۳- حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و یک ماه مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد، ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

۴- تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

۵- تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پرتر کند، کم است. زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات

در برخی شهرها بالاتر از ۴۰ درصد است. استان های خوزستان (به عنوان یک منطقه نفت خیز)، سیستان و بلوچستان، و کرمانشاه در صدر جدول بیکاری هستند. برآوردها نشان می دهد که از سال ۹۲ به بعد، سالانه حدود یک میلیون نیروی کار تحصیل کرده وارد بازار کار خواهد شد. مسبب شرایط موجود وخیم تر شدن وضع اقتصادی، سیاست های دولت سرمایه داری است.

اما شیوه همیشگی دولتمداران اینست که کلیه مشکلات و فلاکت ها را بر دوش کارگران بیندازد. امروز بیش از هر زمان دیگری، بخش اعظم کارگران در خطر پیوستن به تهیدستان شهری قرار دارند. صدها هزار نفر از کارگران فعال و شاغل کشور به علت سیاست های دولت، بیکار و بی خانمان شده اند. بهای ابتدایی ترین اقلام (حتی نان و برنج) هر روز در حال افزایش است و کوچک ترین اقدام اساسی برای مهار کردن آن انجام نمی گیرد. سیاست های سرمایه داران، کارگران را در معرض نابودی قرار داده است. میلیون ها کارگر، به نان شب خود و خانواده خود محتاج اند. آنان نیز که هنوز بیکار نشده اند، با افزایش قیمت ها به خیل فقرزدگان می پیوندند.

تورم و بیکاری، جزء لاینفک نظام سرمایه داری هستند. برای افزایش سود، سرمایه داران مجبورند دستمزدها را پایین بیاورند و قیمت ها را بالا ببرند. اما، این کار باعث کم شدن قدرت خرید مردم و در نتیجه فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده می شود. برای رفع این مشکل سرمایه داران وارد رقابت شدیدتر با یکدیگر می شوند و عده ای را از میدان به در می کنند. در نتیجه عده زیادیتری بیکار می شود. بحران اقتصادی شدت می یابد. این بحران به صورت بحران اضافه تولید نمایان می شود، یعنی انبوهی از کالاها و خدماتی که به دلیل نبود تقاضا و قدرت خرید جامعه، روی دست سرمایه داران باقی می ماندند. در این شرایط تورم هم به سرعت تشدید می شود، زیرا که ورشکستگی بالا می گیرد. کارخانه ها یکی پس از دیگری یا تعطیل می شوند و یا از ظرفیت تولید خود می کاهند. پایین آوردن ظرفیت تولید، به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. در نهایت تولید اضافی خود را، به صورت پایین آوردن سطح تولید و بالا بردن قیمت ها نشان می دهد.

در چنین شرایطی نخستین سؤالی که برای کارگران

دلایان و رشوه گیران دولتی، طی سال های گذشته ثروتمندتر و ثروتمندتر شده اند. اینان اموال انباشت می کنند و در ادامه روش دولت شاهنشاهی، برای روز مبادا، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلایان غربی و زدبندهای مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای زحمتکشان قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد. در این مورد مطالبات کارگران از قرار زیرند:

برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمتکشان، دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه بدانند که مسأله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟

۱- اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان مستقیم، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، زیرا تنها آنان می توانند درباره نحوه کارکرد آن قضاوت کنند. کارگران قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند، تا سرمایه داران و مدیران نالایق.

۲- بدون استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی، غیرممکن خواهد بود.

باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند.

های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

۶- باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۹۲، رقم ۴۸۷ هزار و ۱۲۵ تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار خود دولت، خط فقر سه برابر رقم مذکور است.

۷- کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

۳- لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری

در مقابل خواست های به حق کارگران و زحمتکشان برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند. به کارگران می گویند که «در نتیجه تحریم های اقتصادی، اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد». می گویند که باید «صبر انقلابی» و «همت مضاعف» داشت و فداکاری کرد. می گویند که کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند «کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند».

پاسخ کارگران و زحمتکشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: «اگر اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟ دولت های غربی که از آن ها با خبر هستند، چرا ما نباشیم؟»

وضعیت کارگران و زحمتکشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی انسانی نیستند (اجاره بالای مسکن، گرانی مواد غذایی و وضع وخیم بهداشت و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی ... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته دولتی نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار،



همبستگی بین المللی: سخنرانی در حمایت از کارگران ایران در آخن (آلمان)

۴۳



مقدمه

در پی دعوت سازمان «آلترناتیو سوسیالیستی» آلمان (شاخه آخن)، سخنرانی در روز دوشنبه مورخ ۱۹ اوت و در محل «خانه جهان» شهر آخن برگزار شد که رفقا «بهر روز رضوانی» و «سارام» به عنوان ارائه کننده بحث و پاسخ دهنده به سؤالات در آن حضور یافتند. این سمینار با عنوان «شرایط ایران پس از انتخاب ریاست جمهوری: هنوز کارگران مبارز و رهبران کارگران در زندان ها هستند!» برگزار گردید.

جلسه با استقبال خوبی از سوی رفقای آلمانی و علاقه فراوان آن ها نسبت به مسائل ایران- به طور اخص جنبش کارگری در ایران- رو به رو شد و به مدت دو ساعت ادامه یافت. در بخش نخست، ضمن نمایش یک کلیپ هنری درباره رهبران کارگری در بند جمهوری اسلامی (ساخته رفیق «م. هدا»^۱)، به ارائه بحث پرداخته شد، و سپس بخش دوم به پرسش و پاسخ از طرف حضار اختصاص یافت.

در انتهای جلسه، رفقای آلترناتیو سوسیالیستی ضمن ابزار قدردانی از راییه بحث، خواهان ادامه همکاری با این دو رفیق و راییه گزارش های کارگری و مسایل روز ایران از سوی آن ها شدند. در طی سخنرانی، رفقا

¹ http://www.chzamani.blogspot.se/2013/08/blog-post_16.html

بحران خاورمیانه، چشم اندازها و راهکارها

به دنبال دعوت فعالین پروژه «احیای مارکسیستی» برای تدارک برگزاری سخنرانی در کلن، «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» (میلیتانت)، به منظور تقویت این سمینار فراخوان دعوت به همکاری را خطاب به تمامی سازمان ها و افراد مترقی و سوسیالیست ایرانی و غیر ایرانی، جهت شرکت، سخنرانی و یا سازماندهی در این سمینار، می دهد:

۱- ما شاهد وضعیت بحرانی خاورمیانه و حضور توده های میلیونی در مصر، ترکیه، تونس و جنگ در سوریه هستیم. با وجود نارضایتی های عمیق اجتماعی در میان توده ها، همچنان فقدان رهبری انقلابی به عنوان یک مسأله جدی وجود دارد.

۲- نیروهای امپریالیستی و همپیمانان آن ها برای ایفای نقش مخرب وارد عرصه شده و برای جلوگیری از وقوع انقلابات از پایین، حکومت هایی را از بالا تحمیل می کنند. بدین ترتیب وضعیت مردم ستمدیده، به ویژه طبقه کارگر، از اساس تغییری نخواهد کرد و چه بسا وخیم تر از گذشته هم خواهد شد. آن چه تغییر کرده، تغییر چهره استثمار است.

۳- موضوع حیاتی در این بین، راه حل و چشم انداز نیروهای مترقی و سوسیالیست است که باید به بحث گذاشته شود. همچنین شیوه و سبک سازماندهی فعالیت های مشترک در جهت حمایت از کارگران و سایر اقشار زحمتکش و تحت ستم خاورمیانه.

با در نظر داشتن آن چه در بالا اشاره شد، سخنرانی جهت بحث و تبادل نظر پیرامون راه حل ها و رسیدن به توافقات و برجسته کردن نقاط اشتراک به منظور فعالیت و اقدام مشترک همبستگی ترتیب داده شده است؛ در نتیجه از تمامی نیروها و افراد مترقی و سوسیالیست دعوت می شود تا در سطوح مختلف (اعم از شرکت، سازماندهی و سخنرانی) برای برگزاری سمینار همکاری کنند.

محل برگزاری سمینار: خانه دوستداران طبیعت، کلن- کالک، مورخ: ۲۲ و ۲۳ نوامبر؛ جلسه یک روز به زبان آلمانی-انگلیسی و روز دیگر به فارسی برگزار خواهد شد.

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، ۲۹ اوت ۲۰۱۳

مجموعاً ۱ میلیون بشکه در روز، دو برابر کرده است، درحالی که طی همین دوره صادرات نفت ایران به این دو کشور با رسیدن به ۵۰۰ هزار بشکه در روز تقریباً نصف شده - فایننشال تایمز، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۳). بنابراین خامنه ای و حلقه بسته نزدیک به او منطقاً به این نتیجه رسیدند که چنان چه پس از انتخابات نیز همچنان با سرسختی به مذاکره با به غرب (برای کسب امتیازات بیشتر) ادامه دهند، نه فقط تحریم ها از نظر اقتصادی آن ها را به زانو در خواهد آورد، بلکه امکان حمله نظامی و سرنگونی ایشان هم به عنوان یک گزینه روی میز قرار خواهد گرفت.

تا مدتی پیش از اعلام نتیجه نهایی انتخابات ریاست جمهوری، دولت امریکا مجوز شش ماهه ۹ کشور برای خرید نفت از ایران را که منقضی گشته بود، به مدت شش ماه دیگر برای چین، هند و ۷ کشور باقی مانده، تمدید نمود و به این ترتیب این روزنه را برای رژیم ایران باز گذاشت تا با انتخاب رئیس جمهوری بعدی، سمت و سوی آتی و طرف مذاکره خود را با غرب نشان دهد.

به این دلیل برای خامنه ای دو راه بیشتر وجود نداشت، یا باید راهی برای کنار آمدن با غرب می یافت و یا اصطلاحاً با آن شاخ به شاخ می شد. و همان طور که دیدیم، خامنه ای گزینه نخست را انتخاب کرد. اما برای این کار نیاز به مهره ای بود که اولاً با «جریان فتنه» و «جریان انحرافی» تداومی نشود؛ ثانیاً بتواند گرایش های اصلاح طلب و اصول گرا را بدون از دست رفتن پایه های خامنه ای و سپاه متقاعد سازد؛ و ثالثاً از تجربه مذاکره و زدوبند با غرب (به ویژه بر سر مسأله هسته ای) برخوردار باشد؛ و رابعاً بتواند بر جو منفی اجتماعی به جای مانده از «تقلب بزرگ ۸۸» و اعتراضات خفته، تاحدی، ولو موقت، غلبه کند.

در این انتخاب، خامنه ای از اصولگرایان نمی توانست استفاده کند، چرا که اصولگرایان اعتبار خودشان را چه در سطح داخلی و چه بین المللی از دست داده بودند (پس از پیروزی روحانی، برخی اصولگرایان در روزنامه های رسمی خود به این بی اعتباری رسماً اشاره کردند). اصلاح طلبان هم که به طور کلی بعد از خاتمی، کروی

«سارام» و «بهرروز رضوانی» توضیحاتی درباره مسایل سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی در ایران همراه با تصاویر دادند. آن چه در ادامه از نظر خواهید گذراند، متن کامل بحث ارائه شده در این جلسه است.

انتخابات ۲۰۱۳

آن چه به صورت یک جمع بندی فشرده از کل پروسه انتخابات ریاست جمهوری ۱۴ ژوئن ۲۰۱۳ در ایران و زمینه های آن می توان گفت، این است که این دور از انتخابات از بسیاری جهات با دوره های پیشین تفاوت اساسی داشته، و با بررسی همین تفاوت ها است که می توان علت پیروزی «حسن روحانی» و نتایج و پیامدهای آن را برای رژیم، جامعه و جنبش کارگری تحلیل و بررسی کرد. در واقع باید شرایط پیش روی رژیم تا آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری را از دو جنبه نگاه کرد:

اول، موقعیت بین المللی رژیم و دوم، جنبه داخلی و مشکلات رژیم به دنبال جناح بندی ها و درگیری های درونی نظام.

از بُعد بین المللی، اعمال تحریم های شدید علیه ایران از سوی آمریکا و اروپا عملاً رژیم ایران را منزوی کرد، به خصوص که بر اثر جنگ داخلی در سوریه و دخالت ناتو در آن، موقعیت بشار اسد هم که تنها متحد استراتژیک واقعی ایران در منطقه بوده و هست، روز به روز متزلزل تر شد و رژیم می دانست که در صورت سقوط قریب الوقوع سوریه، گزینه بعدی خود خواهد بود. به علاوه رژیم، متحد خود در ونزوئلا، یعنی دولت چاوز را نیز از دست داده و نسبت به تداوم سیاست های حمایتی گذشته این کشور در قبال خود اطمینان نداشت (حتی باید یادآوری کرد که ونزوئلا در واقع درحال بهره مندی از تأثیر تحریم های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری که ایران به ویژه در چین و هند از دست می داده، بوده است. به همین دلیل است که طی دو سال گذشته، ونزوئلا صادرات نفت خود را به چین و هند- به ترتیب دومین و چهارمین کشور بزرگ مصرف کننده نفت- با رساندن به



شده اند، بیش از این از حکومت جمهوری اسلامی طلب دارند. آن ها می دانند که رژیم در چانه زنی وقت کشی خواهد کرد و این اصلاً مورد علاقه شان نیست. در نتیجه آن ها دو گزینه موازی را در حدّ برجسته ای جلوی روی رژیم قرار داده اند. از یک سو، اعزام ناوگان جنگی به خلیج فارس برای نشان دادن چماق، و از سوی دیگر درخواست نمایندگان کنگره آمریکا برای مذاکرات آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی به عنوان هویج در برابر این رژیم قرار دارد.

خامنه ای توانست رأی مردم را از طریق حسن روحانی به جیب خود بریزد، حال به انتظار آخرین چانه زنی با آمریکا و غرب برای کسب بیشترین امتیازات خویش از غرب است و غرب هم که رسیدن به اهدافش را بدون استفاده از ابزار پر هزینه جنگ میسر می بیند، مایل است دقیقاً به اندازه اعتدال حسن روحانی، معتدل باشد.

آن چه که حاصل این انتخابات خواهد شد، چرخش اساسی سیاست های رژیم جمهوری اسلامی به سوی سیاست های امپریالیستی و وارد شدن جامعه در فاز جدیدی از کشمکش طبقاتی خواهد بود که با حاکمیت بلامنازع نئولیبرالیزم آغاز خواهد گردید. در واقع احتمال می رود که در دوره ریاست روحانی و مصالحه و بهبود روابط با غرب، طبقه کارگر نیز با باز شدن برخی روزنه ها مانند اتحادیه کارگری زرد تحت کنترل آی ال او، وارد مرحله نوینی از مبارزات طبقاتی به شکل دیگری خواهد شد به هر حال جمهوری اسلامی، به خوبی توانست اوضاع را موقتاً به سود خود تغییر دهد. اما سؤالی به طور اخص رو به روی فعالین مارکسیست قرار دارد، این است که چه طور با وجود تجربه انتخابات ۸۸، اعتراضات خیابانی، شکسته شدن جوّ ارباب و توهم به حکومت یا جناحی از آن، و تحمیل هزینه های بسیار سیاسی به کلیت رژیم، با گذشت دو سال جمهوری اسلامی قادر شد که چنین حساب شده و برخلاف باور و انتظار بسیاری، اوضاع را به سود خود تغییر دهد و ما شاهد مشارکت بیش از ۷۰ درصد بودیم؟ یافتن پاسخ برای این سؤال، چشم انداز آتی جنبش کارگری و وظایف مارکسیست های انقلابی را تعیین خواهد کرد که در این مورد صحبت خواهیم کرد.

و موسوی مهره ای را نداشتند که مورد تأیید همه اصولگرایان و پایه های حامی خامنه ای قرار بگیرد. خامنه ای در این شرایط حادّ داخلی و خارجی به مهره ای نیاز داشت که بتواند گرایش «معتدل» و «متمایل به غرب» را نمایندگی کند، و موقتاً شکاف میان جناح های مختلف را اگر نه پُر، ولی کم کند.

به علاوه رهبر جمهوری اسلامی به خوبی می دانست که اگر چهره ای معتدل جزو کاندیدها نباشد، محال ممکن خواهد بود که مردم پس از تجربه انتخابات ۸۸ به پای صندوق رأی بیایند و مشارکت بالایی صورت بگیرد. رفسنجانی فرد کارکشته رژیم چنین چهره ای بود، اما آمدن او اختلافات درون حکومت را بیش از قبل افزایش می داد، و حتا می توانست خطر کودتا علیه خود خامنه ای را ایجاد کند.

بنابراین خامنه ای به چهره ای نیازمند بود که هم بتواند چرک نویس رفسنجانی باشد و هم مورد قبول اصول گراها، و به خصوص سپاه پاسداران، و هم چهره ای معتدل در برابر کشورهای غربی. حسن روحانی عصاره این وضعیت (یعنی برخوردار از همان ویژگی های چهارگانه بالا) بود؛ خامنه ای این را از قبل می دانست و بنابراین کل این سناریو را از قبل طراحی و مهندسی کرده بود و با اعتماد به نفس اعلام می کرد که انتخابات آینده، یک حماسه سیاسی خواهد بود.

خامنه ای وضعیت بحرانی خود و جامعه را تشخیص داد و در واقع جام زهر را در زیر عبایش سر کشید تا کسی متوجه آن نشود. انتخاب کنندگان راضی از انتخاب خویش، جناح های متخاصم راضی از حضور حسن روحانی به عنوان موجودی دو قطبی برای کاهش اختلافات جناح ها و آشتی آن ها با یکدیگر، و یک مُسکن موقت برای سردرد جامعه به دلیل حضور هشت ساله احمدی نژاد، حاصل تاکنونی این انتخابات بود.

البته جمهوری اسلامی با تغییراتی در آرایش وضعیت خود هنوز هم به طور کامل مشت خود را در مقابل کشورهای غربی باز نکرده است، فقط به آن ها نشان داده است که پتانسیل مماشات را دارد و به وقت بیشتر نیازمند است. اما کشورهای غربی هم که از این انتخابات خشنود





جنبش کارگری

تا به این جا در مورد ویژگی های انتخابات ۲۰۱۳ و تفاوت های آن با گذشته صحبت شد و این که چگونه توده های معترض در جامعه، با وجود تجربه انتخابات ۲۰۰۹، با تاکتیک های رژیم به پای صندوق های رأی کشیده شدند. در این جا لازم است نگاهی به دو مورد از مهم ترین دستاوردهای جنبش کارگری ایران، از تقریباً یک دهه پیش به این سو، و درس های فوق العاده مهم آن داشته باشیم.

- اعتصاب معلمان

در ژانویه ۲۰۰۱ تجمعات عمومی وسیعی تهران و سایر شهرها را درنورید که از زمان انقلاب ۱۹۷۹ به این سو بی سابقه بود. فقط در خود تهران هزاران معلم طی چهار مناسبت به شکل توده ای، تجمع و مطالباتی همچون دستمرد برابر برای کارمندان بخش عمومی، تخصص مناسب بودجه برای آموزش پرورش و غیره طرح کردند. ابتدا اتحادیه معلمان ایران فراخوان به یک گردهمایی داد که قریب به ۴۰۰۰ نفر معلم در تاریخ ۱۵ ژانویه در آن شرکت کردند. به دنبال همین اعتراضات، در ۱۸ ژانویه گردهمایی دیگری برگزار شد که حدود ۲۰۰۰ معلم را با حمایت «جبهه متحد معلمان» گرد هم آورد. چهار روز بعد، ده ها هزار نفر بدون کسب اجازه در مقابل ساختمان مجلس تظاهرات کردند، و روز ۲۶ ژانویه هم شاهد یک تجمع «غیر قانونی» با حضور ۲۰۰۰ معلم در مقابل دفاتر محمد خاتمی رئیس جمهور وقت تحص کردند که با درگیری های پراکنده با نیروی پلیس به اوج رسید. بسیاری از شهروندان نیز به این اعتراضات پیوستند.

این تجمعات نقطه اوج ناآرامی ها تا مارس ۲۰۰۳ بود، در این جا بود که موج دوم اعتراضات آغاز شد. طی این ماه، معلمان شهرهای مختلف، از جمله تهران، وارد اعتصاب شدند، و از برگزاری کلاس های درس برای یک هفته خودداری کردند. این اعتصاب یک هفته ای که روز ۶ مارس شروع شد، به عنوان هفتمین «توقف کار» معلمان در سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ ثبت شد؛ به طوری که فقط در پایتخت ۴۰۰ مدرسه تعطیل شد. در اعتصابات

مدرسه در سال ۲۰۰۳، گروه های معترض برخلاف گردهمایی های خیابانی سال ۲۰۰۱، در داخل ساختمان های مدرسه جمع می شدند و اطلاع رسانی می کردند.

اگر روش غالب اعتراض معلمان در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ به ترتیب تظاهرات خیابانی و اعتصاب مدرسه بود، در سال ۲۰۰۴ و اوایل ۲۰۰۵ نارضایتی شکل کاملاً متفاوتی پیدا کرد. در این سال سومین موج اعتراضات معلمان آغاز شد، ولی این بار به شکل طومارنویسی به مقامات. روز ۱۹ ژانویه ۲۰۰۵، یکی از روزنامه های اصطلاح طلب، یعنی شرق نامه سرگشاده ای خطاب به مجلس محافظه کار هفتم نوشت که شمار زیادی از معلمان آن را امضا کردند. نهایتاً با پیروزی نیروهای محافظه کار در فوریه ۲۰۰۴ در انتخابات مجلس، و سپس پیروزی احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری تابستان بعد، ضربه نهایی به این اعتراضات وارد آمد. بنابراین به وضوح می بینیم که اعتراضات نسبتاً سازمان یافته صنفی، که به دلیل ماهیت سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی و بستن هرگونه مجرای برای بروز، الزاماً وارد سطح مبارزات سیاسی ضد سرمایه داری می شود، نهایتاً به دلیل غیب نیروهای انقلابی، ابتکار عمل را به دست جناحی از حاکمیت (در این مورد رفرمیست ها) می سپارد، و نهایتاً پس از سرکوب، از رشد و حیات بازمی ماند. این که چرا چنین فرصت هایی از میان می رود، دومین پرسش است.

- سندیکای شرکت واحد

سندیکای شرکت واحد که در سال ۱۹۶۸ تأسیس و از همان فردای انقلاب ممنوع اعلام شد بود، بازگشایی خود را با فعالیت شماری از فعالین کارگری در سال ۲۰۰۴ آغاز کرد. کارگران راننده و خدمات و تعمیرات، با وجود تمامی فشارهای امنیتی مجمع عمومی و انتخاباتی را با موفقیت برگزار کردند و به این ترتیب سندیکا در مه ۲۰۰۵ با نام «سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه» از نو آغاز به فعالیت کرد. آغاز فعالیت این سندیکا از همان ابتدا با تهاجمات و کارشکنی های مدیریت شرکت، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر (و بدون تردید زیر نظر وزارت اطلاعات) رو به رو گشت.





اخبار اعتصاب در سطح شهر بشوند. شهردار تهران طی مصاحبه ای با خبرگزاری جمهوری اسلامی، سندیکا را غیرقانونی اعلام کرد و گفت که مقامات، مانع از تداوم اعتصاب خواهند شد.

بیش از ۲۰۰ راننده اعتصابی ماه های بعدی را در برزخ سپری کردند. ۴۳ نفر از آن ها برای اخراج و برکناری به اداره پرسنل شرکت اتوبوسرانی ارجاع داده شدند، هرچند این اداره وانمود کرد که کارگران استعفا داده اند، نه این که اخراج شده باشند. فعالین و رهبران سندیکا از آن زمان به بعد زیر فشارهای امنیتی به سر می برند. چندی پیش منصور اسالو به گفته خود بنا به دلایل امنیتی و تهدید بر مرگ از ایران خارج شد؛ رضا شهابی، خزانه دار و از دیگر اعضای هیئت مدیره سندیکا نیز با وجود شرایط بد جسمانی در زندان به سر می برد.

در ایران، به دلیل وجود استبداد بی حد و مرز و سرکوب، سندیکا که بنا به تعریف صرفاً مطالبات اقتصادی بخشی از طبقه کارگر را دنبال می کند و در اروپا و امریکا به شکل اتحادیه های زرد، رفرمیست و به قصد چانه زنی فعال هستند، ناگزیر وادار می شود که برخلاف این کشورها، به مبارزات سیاسی ضد سرمایه داری قدم بگذارد. اما تجربیات مختلف، چه در ایران و چه جهان، نشان می دهد که این کافی نیست. از سندیکا، فقط به عنوان یک سندیکا می توان انتظار داشت؛ اتحادیه های کارگری، حتی در جایی مانند ایران هم نمی توانند به تنهایی به آگاهی انقلابی برسند و آن را تضمین کنند. به همین خاطر با وجود همه از خود گذشته گی ها، زندان و شکنجه هایی که فعالین کارگری متحمل شده اند، و انواع و اقسام دردها و سختی هایی که خانواده های کارگران به جان خریده اند، این اتحادیه های کارگری هم خود دچار بحران شده اند. و اما باز هم این پرسش مطرح می شود که پس در کنار اتحادیه های کارگری، کدام نهاد هست یا باید باشد که به عنوان ستون فقرات جنبش کارگری عمل کند، به آن خطوط عمومی و مواضع صحیح و رادیکال انتقال دهد، در مقابل انحرافات و سرکوب ها از آن حمایت کند و تا سطح یک جنبش انقلابی برای سرنگونی ارتقا دهد؟

وضعیت اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی

در دسامبر ۲۰۰۵، رانندگان شرکت واحد با مطالبه دستمزد بهتر، و بنا به فراخوانی از سوی سندیکا، از جابجایی مسافرین سرباز زدند. در تاریخ ۲۲ دسامبر، پلیس به منزل ۱۲ نفر از اعضای کمیته اجرایی سندیکا یورش برد و آن ها را اکثراً به اتهام «اختلال» بازداشت و بلافاصله دفتر سندیکا در تهران تعطیل کرد. در ۲۳ دسامبر، آن دسته از رهبرانی که دستگیر نشده بودند، تمامی رانندگان و کارگران شرکت را به شرکت در اعتصاب عمومی در روز بعد دعوت کردند. متعاقباً اکثر دستگیرشدگان همان نیمه شب آزاد شدند، به استثنای منصور اسالو، از رهبران سندیکا. با این حال رانندگان اتوبوس در پنج منطقه از ۱۰ منطقه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وارد اعتصاب شدند، و طبق گزارشات ۱۶ اعتصاب کننده دست گیر شدند. پس از وعده های محمد باقر قالیباف، شهردار تهران، مبتنی بر تضمین آزادی تمامی رانندگان بازداشت شده و رسیدگی به مطالبات اقتصادی آن ها، اعتصاب کنندگان نهایتاً تصمیم به اتمام توقف کار گرفتند. از طرف دیگر مدیریت شرکت واحد، کارگرانی را که به حمایت از اعتصاب پرداخته بودند، تهدید به اخراج کرد. همه دستگیر شدگان به استثنای منصور اسالو طی دو روز آتی آزاد شدند.

ماه بعد، شاهد موج دیگر اعتراضات و بازداشت ها بود. روز ۲۴ ژانویه ۲۰۰۶، سندیکا بیانیه ای برای ورود به اعتصاب از تاریخ ۲۸ ژانویه به بعد صادر کرد. دادگاه انقلاب برای جلوگیری از این اتفاق، روز ۲۵ ژانویه برای بازداشت اعضای کلیدی کمیته اجرایی سندیکا قرار بازداشت صادر کرد. پلیس شبانه (۲۷ ژانویه) به منزل سازماندهان اصلی اعتصاب حمله کرد و حتی همسران آن ها را دستگیر نمود.

روز ۲۸ ژانویه خیابان های پایتخت شاهد رویدادهای مهمی بود. کارگران شرکت واحد تهران با مطالباتی از جمله آزادی اسالو آماده اعتصاب بودند. از همان آغاز اعتصاب در اوایل صبح، پلیس و نیروهای اطلاعاتی به شدت دست به سرکوب زدند، و نهایتاً بالغ بر ۵۰۰ نفر از حدوداً ۲۰۰۰ کارگر اعتصابی را بازداشت نمودند. نیروهای حکومت با کرایه اتوبوس و راننده از سایر نهادها، تلاش کردند که روند مختل شده حمل و نقل را به روال عادی بازگردانند و مهم تر از این مانع از گسترش





- نزدیک به ۱۷ میلیون نفر از اقشار کم‌درآمد برای سیر کردن خود به کوپن غذا نیاز دارند.

- در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی، درحال حضور ۳.۶ میلیون نفر معتاد وجود دارد و تست الکل و اعتیاد ۲۶ درصد از رانندگان تهرانی در اردیبهشت ماه سال قبل مثبت بوده است!

- خبرگزاری ایلنا گزارش داده که در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ رتبه ایران از نظر محیط زیست با ۳۶ پله سقوط از جایگاه ۷۸ به مقام ۱۱۴ در میان ۱۳۲ کشور رسیده است. ریکردهای دولت های نهم و دهم به طور اخص در این سقوط تأثیر گذار بوده است وعده‌های محمود احمدی‌نژاد مانند واگذاری دو هزار متر مربع زمین به هر خانوار ایرانی و تشویق‌های او برای زاد و ولد بیشتر، طرح‌هایی چون مسکن مهر و سدسازی‌های بی‌رویه از آن نشان دارد که دید او دیدی سازگار با محیط زیست نبوده است. به همین خاطر است که در طول هشت سال ریاست جمهوری او، ما شاهد بوده ایم که بیش از ۷۰ درصد این دریاچه خشک شده است (عمدتاً به دلیل احداث پل میان گذر و تقسیم این دریاچه به دو نیمه و همین طور بستن رودخانه های منتهی به آن). نابودی جنگل‌ها نیز معضل دیگری است. بر اساس آمار رسمی سالانه ۴۰ هکتار از جنگل‌های ایران نابود می‌شوند. آلودگی هوای شهرهای بزرگ نیز تا بدانجا پیش رفته که شهرهای اهواز و سنندج در فهرست آلوده‌ترین شهرهای دنیا قرار گرفته‌اند. خشک شدن تالاب‌ها هم از دیگر معضلات زیست محیطی در سال های اخیر بوده است. تالاب انزلی به شدت کم آب شده و بخش‌های بزرگی از تالاب گاوخونی، ارژن، پریشان، آجی‌گل و تالاب سه گانه هامون نیز خشک شدند. وضعیت تالاب شادگان هویزه نیز نامناسب گزارش شده است. ایجاد سدهای زیاد و غیرکارشناسانه، خشکسالی، مصرف بی‌رویه آب رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی و افزایش جمعیت شهرها از عوامل اصلی خشک شدن یا کم شدن آب تالاب‌ها بوده است.

-در این میان، بخش های اصلی اقتصاد در حال سقوط هستند، به ویژه تولید صنعتی، که البته به شدت به بورژوازی صنعتی ضربه می زند و آن را به زانو در

وضعیت اسف باری که همواره از بدو پیدایش رژیم عامل روز اعتراضات خفیف یا شدید بوده است، نه فقط از میان نرفته، بلکه تشدید هم شده است؛ در این جا کافی است نگاهی گذار به وضعیت حاد اقتصادی و اجتماعی جامعه و «واکنش» های رژیم داشته باشیم:

- بالغ بر ۲۰۰ هزار کودک زیر سن شش سال و مبتلا به سوء تغذیه وجود دارد؛ شمار کودکان خیابانی رو به رشد است و ۶۰ درصد تجاوزها علیه کودکان صورت می گیرد!

- حداقل دستمزد امسال در شرایطی تعیین شده که نرخ تورم سال پیش رو، به طور عجیبی حدوداً ۶ درصد پایین تر از نرخ تورم سال قبل «برآورد» شده است! (فرض کنید اگر قرار باشد تا هر یک از اعضای یک خانواده چهار نفری، روزی سه وعده و در هر وعده دو عدد تخم مرغ ۳۷۵ تومانی با دو قرص نان لواش ۱۵۰ تومانی مصرف کند، هزینه این خانواده تا پایان ماه برای فقط همین اقلام جمعاً به ۳۷۸ هزار تومان خواهد رسید! دیگر از سایر هزینه ها مثل آب، برق، گاز (به خصوص در فصل سرما)، هزینه های بهداشتی و درمانی، آموزش فرزندان، ایاب و ذهاب و سایر موارد مانند برنج، روغن، گوشت قرمز، چای و غیره بگذاریم. این ها در شرایطی است که حداقل دستمزد تنها حدود ۴۸۷،۰۰۰ تومان تعیین شده است.) در این صورت به خوبی می توان درک کرد که حقوق معوقه ۱۲ ماهه یا حتی بیشتر، معنایی جز تباهی، خودکشی، فروش کلیه و غیره نمی تواند داشته باشد.

- شاخص کل قیمت در تیرماه سال جاری (۲۲ ژوئن تا ۲۲ ژوئیه) نسبت به ماه مشابه سال قبل، ۳۹.۱ درصد افزایش داشته است؛ این افزایش برای خوراکی ها و آشامیدنی ها، ۵۲.۵ درصد؛ گوشت قرمز و سفید و فرآورده های آن، ۳۴.۲ درصد؛ شیر و پنیر و تخم مرغ، ۴۴.۸ درصد؛ پوشاک و کفش، ۵۲.۱ درصد؛ مسکن، ۲۳.۴ درصد؛ اجاره ۲۳.۱ درصد؛ بوده است. به همین ترتیب شاخص قیمت بهداشت و درمان و حمل و نقل نیز طی این دوره به ترتیب ۴۳.۸ و ۴۶.۷ درصد بالا رفته است.





تفاوتی حیرت‌انگیز داشت. طبق این گزارش، میزان بیکاری در نیمی از استان‌ها بالای ۱۳ درصد و در برخی شهرها بالاتر از ۴۰ درصد است. استان‌های خوزستان (به عنوان یک منطقه نفت خیز)، سیستان و بلوچستان، و کرمانشاه در صدر جدول بیکاری هستند.

اما در سوی دیگر می‌بینیم که:

- رقم ۳۳ میلیارد دلار از نظام بانکداری ایران مفقود شده است!

- در کشوری که ارزش ملی طی یک سال ۵۵ درصد ارزش خود را از دست داده بود، ۵۰۰ دستگاه خودروی پورشه وارد کشور شده، آن هم بدون این که کسی از نرخ مبادله ارزش مورد استفاده برای واردات این خودروها آگاه باشد!

و اما پاسخ رژیم به این وضعیت چگونه است؟

- اختصاص بودجه و هزینه کردن برای ارگان‌های سرکوب، از جمله تشکیل «واحد زنان یگان ویژه پلیس»!

- اسلامی کردن دانشگاه‌ها

- شکایت حقوقی از هالی وود بابت فیلم آرگو و فیلم‌های مشابه!

وضعیت اقتصادی و اجتماعی کنونی، به مراتب وخیم‌تر از سال‌های بحران ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ شده است که به وقوع انقلاب انجامید. اکنون ایران به طور عینی برای انقلاب آماده و مستعد است. کاملاً بدیهی است که چنین رژیم علیل و ناتوان از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای جامعه، هیچ‌گونه امکانی برای اصلاح ندارد و در واقع سرنگونی آن نه فقط در دستور کار است، بلکه بسیار هم به تعویق افتاده است.

حزب پیش‌تاز انقلابی: پاسخی به پرسش‌های فوق

همان‌طور که از مقایسه انتخابات ۲۰۱۳ با انتخابات ۲۰۰۹ می‌توان دید، آن آگاهی که معترضین در سال ۲۰۰۹ و به واسطه تظاهرات خیابانی، شدت سرکوب از سوی رژیم و مقابله با آن به دست آوردند، به راحتی در نبود یک نیروی انقلابی و هدایت‌کننده، در نبود ظرفی

می‌آورد. فقط در سپتامبر ۲۰۱۲، تولید خودرو در ایران ۶۵ درصد سقوط کرد. به دلیل سقوط قریب الوقوع تولید، بسیاری از کارگران اخراج شده‌اند. هر صنعتی که نیاز به واردات قطعات، مواد خام یا ماشین‌آلات دارد، به شدت ضربه خورده است.

بانک جهانی در یکی از آخرین گزارش‌های خود، از رشد منفی ۱۶/۹ درصدی تولیدات صنعتی ایران در سال ۲۰۱۲ میلادی خبر می‌دهد. علاوه بر آمار بانک جهانی که از افت تولید در واحدهای صنعتی حکایت دارد، چندی پیش اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران نیز در گزارشی از ورشکستگی حدود شش هزار واحد تولیدی خبر داد. آمار منتشره بیانگر تعطیلی ۶۷ درصد واحدهای صنعتی در سال ۹۱ است. در این گزارش همچنین تعطیلی ۳۰ تا ۹۰ درصدی واحدهای صنعتی در استان‌های مختلف کشور نیز قید شده است.

- حتی تولید نفت، یعنی مهم‌ترین منبع درآمد خارجی هم سقوط داشته است. طبق گزارش «اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده» (EIA) به تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۱۳، در سال ۲۰۱۲ به دنبال افزایش تحریم‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا علیه بخش نفتی ایران، صادرات نفت خام و نفت میعانی این کشور به کمترین میزان خود از سال ۱۹۸۶ رسید. تخمین زده می‌شود که خالص درآمد حاصل از صادرات نفت ایران در سال ۲۰۱۲ حدود ۶۹ میلیارد دلار بوده است که کاهش چشم‌گیری نسبت به رقم ۹۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد (۲۷ درصد کاهش). در این بین صادرات نفت خام و نفت میعانی ایران از ۲.۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۱ به حدوداً ۱.۵ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۲ سقوط کرد (۴۰ درصد کاهش). همه این‌ها در حالی است که طبق گزارش واحد اطلاعات اکونومیست (EIU) صادرات نفت، ۸۰ درصد از کل عواید صادراتی ایران و ۵۰ الی ۶۰ درصد از درآمد حکومت را شکل می‌دهد.

- بیکاری نیز در سطح بسیار بالایی، به خصوص در بین جوانان، وجود دارد. حدود دو هفته پیش مرکز آمار ایران جزییات وضعیت اشتغال ۳۹۷ شهر و شهرستان در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد را منتشر کرد که با ادعاهای مسئولان وقت در مورد میزان اشتغال‌زایی





که بتواند آن آگاهی را حفظ کند و به سطح آگاهی انقلابی ارتقا دهد یا در اوضاع و احوال انتخابات جدید به داخل جامعه ببرد و یادآوری کند، به راحتی با آگاهی وارونه که رژیم به عنوان ایدئولوژی تزییق می کند، از میان رفت؛ و همان توده های معترض به راحتی تجربه ۲ سال اعتراض را فراموش می کنند و وارد بازی از پیش تعیین شده رژیم می شوند. این ظرف خاص، بنا به تجارب تاریخی ارزشمند جنبش کمونیستی، چیزی غیر از «حزب پیشتاز انقلابی» نمی تواند باشد.

همین موضوع عیناً در مورد جنبش کارگری، که خود با طی فراز و فرود های بسیاری دچار بحران شده است، صدق می کند. یعنی شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگری ناموزون است. کارگران از یک سو متحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی شده اند و دیگر توان تحمل این فشار را ندارند، و از سوی دیگر مبارزات و اعتراضات آن ها یا پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است (مانند اعتصاب کارگران کیان تایر در پیش و پس از انتخابات ۲۰۱۳)، و یا حتی در صورت فراگیر شدن (مانند اعتصاب معلمان) نهایتاً بلافاصله سرکوب می شود.

اختناق و سرکوب سیستماتیک باعث می شود که کارگران بخش عمده اعتماد به نفسی که در دوران مبارزه به دست آورده اند بدهند، از دست بدهند. همین موضوع پراکندگی کارگران را افزایش داده، مبارزات آن ها را به انسجام و وحدت نمی رساند. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران هر بار بیشتر از قبل خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرد.

کارگران ایران هرچند به طور پراکنده و بدون ارتباط با یکدیگر، اما به هر رو وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند. فشار مبارزات کارگران بر دولت سرمایه داری باعث می شود اختناق و فشار و سرکوب بیشتر شود، و هرچه سرکوب و اختناق بیشتر می شود، نیاز به سازماندهی انقلابی برای تقابل با آن بیشتر می گردد.

مهمترین وسیله غلبه بر سرکوب، سازماندهی انقلابی است. متأسفانه همین فشار و سرکوب باعث شده است که ورود انحرافات به درون جنبش کارگری افزایش پیدا کند.

گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی خود را با شرایط موجود وفق داده اند. آن ها به زعم خود در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر نیست خود آن ها را در مقابل سرکوب مصون بدارد، چه رسد به کل طبقه کارگر. متأسفانه بخش مهمی از پیشروان سنتی کارگری هرچه بیشتر سرکوب می شوند، بیشتر خود را علنی و قانون گرا می کنند. آن ها با قرار دادن خود در حلقه قانونی مبارزه، به جای آن که خود را از گزند سرکوب مصون نگاه دارند، در واقع در معرض آسان تر سرکوب کنندگان قرار داده اند. در نتیجه فعالیت آن ها به جای این که قادر باشد اعتماد به نفس را به کل طبقه کارگر منتقل کند، در واقع به کاهش اعتماد به نفس کارگران منجر می شود.

در شرایطی که کارگران اجازه تشکیل تشکلات مورد نیاز خود را ندارند، در شرایطی که آن ها به طور پراکنده مبارزه می کنند و ابزار متحد شدن ندارند. و مهم تر از همه، در شرایطی که آن ها فاقد رهبری انقلابی می باشند، ایده اتحاد عمل کارگری به حول مطالبات مشترک بین فعالین و پیشروان کارگری می تواند اقدامی مؤثر جهت بازگرداندن اعتماد به نفس به کارگران باشد. از درون این اتحاد عمل ها، نطفه های جدیدی در جهت سازماندهی انقلابی شکل خواهد گرفت. روش مبارزه متحد آزمایش می شود، قدرت کارگری خود را بروز خواهد داد و موارد متعدد دیگری که هر کدام می تواند کمکی به پیشبرد قدم هایی به جلو برای کل طبقه کارگر باشد.

اما کارگران و پیشروان کارگری برای همین اقدام اتحاد عمل کارگری هم نیازمند تدارکاتی می باشند. از جمله و یکی از مهمترین آن ها، حمایت های بین المللی از آنان می باشد. مبارزین کارگر وقتی مطمئن باشند که تنها نیستند و در سراسر جهان متحدینی دارند که از آن ها دفاع می کنند، بسیار شجاعانه تر وارد میدان مبارزه خواهند شد. حمایت های بین المللی بیش از هر چیز کمک مؤثری به نیروی انقلابی در ایران است برای فراهم کردن مقدمات اتحاد و همبستگی کارگری. و همچنین این کمک ها وسیله مرتبط شدن متحدین بین المللی با جنبش کارگری در ایران خواهد بود و در ادامه سیستماتیک آن، عناصر پیشرو کمونیست با شناخت از یکدیگر قادر





به احزاب رژیم اعتماد نکنید! پیش به سوی اتحاد کارگران!

بولتن همبستگی کارگری

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) - ترکیه



معیشت کارگران، واقعاً دشوار و دردآور شده است.

مبارزه برای زنده ماندن، برای تأمین معیشت و نگهداری از خانواده، زندگی را برای کارگران غیرقابل تحمل می کند. رنج، اضطراب و فرسایش، به جزئی جدایی ناپذیر از زندگی کارگران تبدیل شده است.

آیا زندگی کارگرانی که تمام تلاش خود را می کنند تا با حداقل دستمزد از عهده نیازهایشان بربیایند، با زندگی افراد متمول و مرفه یکسان است؟

آیا وضعیت کارگرانی که مجبورند تقریباً همه وقت خود را در اضافه کاری، آن هم در ازای صنّار پول صرف کنند، می تواند با وضعیت ثروتمندانی یکسان باشد که نمی دانند فقر و نیاز به چه معناست؟

در حالی که کارگران به خاطر کار تقریباً پی در پی شبانه روزی، حتی از دیدن همسر و فرزندان خود هم محروم می شوند، شاهدیم که طبقه ثروتمندان از زندگی با ثروت های مفرط لذت می برند.

خواهند بود نطفه های حزب انقلابی را همزمان در سطح بین المللی و در داخل ایران ببندند.

اکنون در جامعه ایران ما با دو بحران رهبری، یکی در رژیم و دیگری در جنبش کارگری رو به رو هستیم، و این بحران تنها یک راه حل انقلابی دارد: حزب انقلابی. بدون یک اتکای بین المللی، یا هرگز حزب انقلابی در ایران ساخته نخواهد شد و یا اگر هم ساخته شود در مرزهای جغرافیایی محدود ایزوله و مستعد ورود انواع انحرافات خواهد شد. طبقه کارگر ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند رهبری انقلابی است. چنین چیزی ممکن نخواهد بود مگر آن که بحران رهبری در سطح جهانی از بین برود و این نیز ممکن نخواهد بود مگر آن که مارکسیست های انقلابی در سطح بین المللی گام های اولیه و اساسی در جهت حل بحران رهبری انقلابی بردارند.

پروژه «احیای مارکسیستی» ایده ای است برای همین منظور. در این پروژه می توان و باید امکان کاملاً برابر تبادل نظرات و تجربیات بین المللی را فراهم کرد. اگر مارکسیست های انقلابی بتوانند با اتکا به دموکراسی کارگری بر بحران درونی خود فائق گردند، قطعاً و یقیناً خواهند توانست بر بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر غلبه کنند. جنبش کارگری و فقدان رهبری انقلابی آن، وابسته به بحران گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر است. در این دوره شاخص اصلی انقلابی بودن یک گرایش مارکسیستی، نه به تعداد اعضا و نظم و انضباط و آکسیون های آن، بلکه مستقیماً وابسته به اقدامات، ایده ها و ابتکارات آن نسبت به رفع بحران رهبری انقلابی است. هر گرایشی که در این جهت اقدام عملی صورت ندهد به این معنی خواهد بود که یا اعتقادی به وجود این بحران ندارد و یا گرایش خود را مرکز حل این بحران فرض می کند و سایرین را به پیوستن به آن دعوت می کند. چنین رفتاری عمیقاً سکتاریستی و به دور از پرنسیپ های شناخته شده لنینیستی است و نهایتاً نه تنها کمکی به حل بحران رهبری نمی کند، بلکه آن را افزایش نیز می دهد.



واقعیت دارد از منافع کارفرمایان دفاع می کند.

در یک طرف، حزب AKP است؛ در طرف دیگر CHP و MHP: جامعه بر اساس منافع حاکمان به اردوگاه هایی تقسیم می شود و همین به قطب بندی هایی مصنوعی منجر می شود که مشکلات واقعی را می پوشاند. حزب عدالت و توسعه دارد رژیمی را مستقر می کند که به تدریج، سرکوب و اقدامات پلیسی را افزایش می دهد. پلیس از باتوم و گاز اشک آور علیه مردمی استفاده می کند که حقوق خود را می خواهند.

پلیس درحال استفاده از ارعاب بی حد و اندازه برای درهم شکستن اعتراضات بوده است که علیه تلاش دولت برای ساختن «سربازخانه های نظامی قدیم» (Topçu Kışlası) در پارک گزی آغاز شد. نخست وزیر اردوغان با «غارنگر» (çapulcu) خطاب کردن مردمی که حقوقشان را می خواستند، آن ها را تحقیر کرد.

وجود قطب بندی اجتماعی باعث شده است که از یک سو بخشی از جامعه به دلیل این اهانت به خشم بیاید، در حالی که بخشی دیگر به دفاع از آن هل داده شود، هرچند چندان تمایلی به آن نداشته باشد.

حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان با سوء استفاده از این قطب بندی اجتماعی فعلی، در تلاش هستند که گردن کلفتی خودش را («با حرف من یا هیچ چیز») مشروعیت ببخشند و قانونی کنند.

حزب CHP هم به این قطب بندی دامن می زند و تلاش دارد که مردم خمشگین و عاصی را علیه AKP کانالیزه بکند.

حزب فاشیست (MHP) هم به دنبال آن است که از طریق مخالفت با حل مسئله کردها و دامن زدن به ناسیونالیسم، از این قطب بندی نفع ببرد.

این قطب بندی، ساختگی و توهمی است. این قطب بندی، چشم کارگران را می بندد. این قطب بندی کارگران را از متحد شدن برای حل مسائل و مشکلاتشان باز می دارد.

هرچند منافع همه کارگران، صرف نظر از مذهبی یا سکولار، علوی یا سنی، ترک یا کرد، باحجاب یا بی حجاب، مشترک است؛ کارگران برداران و خواهران

زمانی یکی از رهبران طبقه کارگر گفته بود: کوخ نشینان یک طور فکر می کنند، کاخ نشینان طوری دیگر!

آیا منافع آن افراد مرفهی که کارگران را استثمار و از ثروت بهره مند می شوند، می تواند همان منافع کارگرانی باشد که علیه فقر می جنگند؟ آیا این دو طبقه می توانند جهان را به یک رنگ ببینند؟

منافع کارگران و کارفرمایان با یک دیگر تفاوت دارد؛ زندگی کارگران و کارفرمایان یکسان و شمایه نیست؛ آن ها هر یک دنیا را به شکلی می بینند. این گفته همان قدر واقعی و ملموس است که سردی یخ!

اما کارگران از این واقعیت آگاه نیستند. چرا؟ دلیل آن این است که کارگران هنوز به عنوان یک طبقه متحد و متشکل نیستند.

این وضعیت در دستان سیاستمدارانی قرار دارد که در جستجوی دائمی سود، نظام کارفرمایان را تقویت و حفظ می کنند. همین موضوع است که به شکل مختلف به انشقاق در میان کارگران می انجامد و مانع از این می شود که آن ها بر سر حقوق خود گرد هم بیایند.

مثلاً قطب بندی میان خود طبقات حاکم در حوزه سیاسی، یک قطب بندی مصنوعی در درون طبقه کارگر ایجاد می کند.

احزاب رژیم، مانند عدالت و توسعه (AKP)، حزب جمهوری خواه مردم (CHP) و حزب جنبش ملی گرا (MHP) که به شکل ساختگی جامعه را قطب بندی می کنند، در واقع به منافع چه کسانی خدمت می رسانند؟

آیا زندگی و معیشت کارگران مثل زندگی رهبران این احزاب و نمایندگانشان است که اکثراً کارفرما هستند؟

حقیقت این است همه این احزاب، نماینده افشار مرفه هستند. همه آن ها از نظام سود کارفرمایان دفاع می کنند. هر کارگری باید به این روشنی این را بداند.

اگر حزبی علیه استثمار و تحقیر کارگران، طولانی تر شدن ساعات کار، مرگ و آسیب کارگران در سوانح کار، دستمزدهای فلاکت آمیز، پیمانکاری و کار «منعطف» وارد نمی شود، پس معنایش این است که در



طبقاتی هم هستند و مشکلی با هم ندارند.

ما به یک قطب بندی متفاوت نیاز داریم: کارفرمایان و احزابی که از نظام سود دفاع می کنند در یک قطب؛ کارگران و تشکلات کارگری مدافع منافع کارگران، در قطب دیگر.

کارگران نه باید از AKP دنباله روی کنند، و نه از CHP و MHP. از این احزاب رژیم هیچ نفعی به کارگران نخواهد رسید. مأموریت آن ها، ثروتمندتر کردن کارفرمایان و رؤسا است.

اردوغان در یکی از سخنرانی های خود درباره اعتراضات پارک گزی، این حقیقت را تأیید کرد: «کسانی که در دوره حکومت ما پنج برابر ثروتمند شدند، حالا علیه ما شده اند».

با این حال حکومت AKP که مشغول حمله به حقوق کارگران و تحقق جاه طلبی های کارفرمایان در طول ده سال گذشته بوده و هست. در همین حال که کارگران در فلاکت به سر می برند، کارفرمایان جیب هایشان را پر می کنند.

شرایط معیشت کارگران دشوارتر شده است:

سن بازنشستگی به ۶۵ سال افزایش یافته؛ ساعت کار طولانی تر شده، سرعت کار بالا رفته، نظام پیمانکاری گسترش پیدا کرده، قدرت خرید کارگران پایین رفته، مزایا و سایر پرداخت های جانبی به کارفرمایان وسیعاً برگشته است. فقط به خاطر عدم رعایت ملزومات ایمنی کار، ماهانه حدود ۱۰۰ کارگر جان خود را از دست می دهند و صدها نفر مجروح می شوند.

حکومت AKP به جای انجام تحقیقات ضروری و جلوگیری از سوانح کار، وقیحانه آن را «تقدیر» می خواند و به این ترتیب با سوء استفاده از باوردهای مذهبی کارگران، صورت مسأله را پاک می کند.

حکومت AKP در تلاش بوده است که حق سنوات خدمت را حذف کند، نظام پیمانکاری را گسترش بدهد، اداره های استخدام خصوصی (باید گفته اداره های برده) را قانونی کند. هدف آن ها این است که تا حد ممکن نیروی کار را ارزان و کارفرمایان را ثروتمندتر و

ثروتمندتر کنند. ولی آیا احزاب رژیم و اقشار مرفه جامعه اهمیتی به این مشکلات می دهند و خشمگین می شوند؟

حکومت AKP، با بهره برداری از استیصال مردم رأی جمع می کند. برخی خدمات عمومی پایه ای را بهتر از احزاب طبقه حاکم در گذشته ارائه می دهد و با کلی سر و صدا این خدمات را تبلیغ می کند. آن ها اساساً از احساسات مردم مذهبی بهره برداری و به شکل بی شرمانه ای تلاش می کنند که خود را به عنوان جزئی از مردم زحمتکش جا بزنند.

خواهران و برادران، بیایید در مقابل این حقه ها بیدار شویم!

می دانیم که شما از این شرایط معیشتی به ستوه آمده اید. شما ناراضیاتی خود را به شکل های مختلف ابراز می کنید. نفرین شما، دشنام های شما، بیانگر ناراضیاتی شماست. اما ناراضی بودن کافی نیست! باید آگاه و متشکل شویم!

در تله قطب بندی ساختگی نیفتید! فارغ از باورها، زبان، پوشش، ما طبقه کارگر هستیم؛ ما همگی برادران و خواهران تحت استثمار، ستم و تحقیر کارفرمایان هستیم. ما در محیط های کار شانه به شانه یک دیگر کار می کنیم، با هم غذا می خوریم، شرایط زندگی یکسانی داریم.

بیایید بگوییم: «دیگر بس است!»

فراموش نکنید که این وحدت کارگران است که می تواند به قطب بندی ساختگی در جامعه پایان دهد!

حول اتحاد و منافع کارگران، و از طریق مبارزه برای غلبه بر قطب بندی ساختگی از سوی احزاب رژیم، گرد هم آیید!

۱۶ ژوئیه ۲۰۱۳

http://en.uidder.org/no_trust_in_system_parties_go_for_the_unity_workers.htm

ترجمه فارسی: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)



بریتانیا: بازداشت دیوید میراندا، تهدیدی علیه آزادی مطبوعات

ترجمه: شبکه همبستگی کارگران ایران

کتی نیوجنت

روز یکشنبه ۱۸ اوت، دیوید میراندا همکار گلین گرین والد، ژورنالیست روزنامه گاردین، به مدت نه ساعت در فرودگاه هیثرو مورد بازداشت و بازجویی از سوی نیروی پلیس قرار گرفت. تلفن، کامپیوتر و سایر تجهیزات الکترونیکی او توقیف و ضبط گشت. به علاوه حق دسترسی به وکیل تا آخرین ساعت بازجویی از وی سلب شد. پلیس گفت که چنان چه احساس کند او «همکاری نمی کند»، او را حبس خواهد کرد. طی این بازجویی، نظر میراندا به عنوان یک شهروند برزیلی در مورد اعتراضات اخیر در کشورش پرسیده شد.



قلم‌مآبی، تهدید و برخوردهای شدیداً زورگویانه ای مانند این قاعدتاً باید غیر قانونی باشد؟ اما ظاهراً پلیس این طور فکر نمی کند. الحاقیه ۷ از قانون مبارزه با تروریسم مصوب سال ۲۰۰۰ به آن ها قدرت و اختیار بازداشت و بازجویی در فرودگاه ها و بنادر بریتانیا را می دهد و برخلاف قوانین «توقیف و بازرسی» که به دیگر بخش های کشور ارتباط دارد، در این جا دیگر نیازی به دلایل منطقی برای بازداشت نیست.

الحاقیه ۷ به طور متداول مورد سوء استفاده قرار گرفته (و اکنون هم دادگاه حقوق بشر اروپا درحال به چالش کشیدن آن است). کسانی که «مشخصات قومی و نژادی» معینی دارند- افراد آسیایی یا عرب- تحت همین الحاقیه ۷ بازداشت شده اند. اما بازداشت میراندا یک اتفاق

«متداول» نبود. بلکه یک اقدام عامدانه برای ارباب و سوء استفاده به وسیله دولت بریتانیا، به احتمال بسیار زیاد در همکاری با دولت ایالات متحده، محسوب می شود.

گلن گرین والد در مورد نظارت دولتی بر ایمیل ها، تماس های تلفنی، پیام ها و اطلاعات ثبت شده من و شما و هر فرد دیگری در جهان بر روی شبکه های اجتماعی گزارش داده، و میراندا هم در این فعالیت او را یاری رسانده است. دیوید میراندا در زمان بازداشت خود درحال سفر به ریو دو ژانیرو بود و پیش از این هم با فیلم سازی که روی افشاگری های اسنودن کار می کند، ملاقاتی داشته است. اوایل سال جاری ابعاد عظیم این نظارت زمانی روشن شد که اسنودن از دسترسی تقریباً کامل مراکز اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده به تمامی مکاتبات الکترونیکی پرده برداشت. گاردین هم اکنون اعلام کرده است که برای نابود کردن اطلاعات به دست آورده از طریق اسنودن، مورد فشار قرار گرفته (حتی با وجود این که گاردین از این فایل ها یک نسخه پشتیبانی هم تهیه کرده است!) این پیش زمینه ماجرا است.

وکلا حکومت، ضمن حمایت از پلیس ادعا کرده اند که میراندا ژورنالیست نیست، بنابراین بازداشت بنا به «منافع ملی»، «حمایت از کشور» و نظایر این ها صورت گرفته است. بنابراین آن ها به چنان وضع مضحکی کشیده شده اند که کم مانده است بگویند میراندا تروریست است یا می توانسته باشد.

اما قانون در این جا صرفاً یک اهرم مناسب است برای ارباب و توقیف رسانه های آزاد از انجام آن چه که باید همین الان انجام بدهند: نظارت بر فعالیت های مخفی دولت سرمایه داری و افشای آن. درحال حاضر بسیار اهمیت دارد که طیف چپ یک کارزار سیاسی فوری را آغاز کند و ضمن آن توضیح بدهد که چرا دولت اصولاً به چنین اقاماتی دست می زند، چرا هیچ یک از این نظارت های امنیتی نه ربطی به شناسایی و توقف تروریست های اسلام گرا یا هر گروه سیاسی ارتجاعی متمایل به فعالیت های جنایت بار دارد، و نه حتی می تواند در این مسیر خیلی کارا و مؤثر واقع شود.

بازداشت دیوید میراندا و متعاقباً حکم دادگاه در تاریخ ۲۲



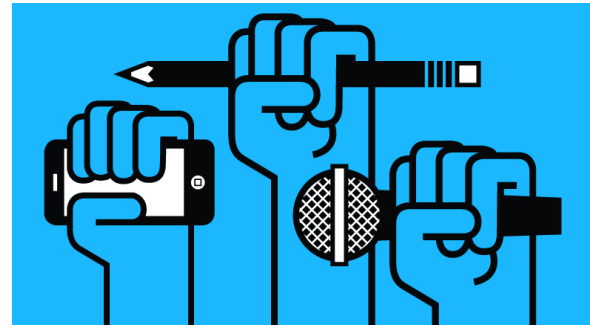
حمایت از امپریالیسم یا محکوم کردن حمله نظامی؟ نقدی به مصطفی صابر

ناصر احمدی

توضیح: این مقاله نقدی است کوتاه به مقاله «مجازات یک انقلاب!» نوشته مصطفی صابر در نشریه انترناسیونال ۵۲۰. در این نقد قصد دارم با آوردن نقل قول هایی از مقاله او، نشان دهم که موضع سیاسی یکی از «لیدر» های حزب کمونیست کارگری در ضدیت با «اسلام سیاسی»، چه قدر پرو غربی و غیرمارکسیستی است. به همین ترتیب، یکی دیگر از «لیدرها»، یعنی حمید تقوایی، پس از کودتای ژنرال های پرو غربی مصر، کودتا را یک «انقلاب» مردمی در مقابل «اسلام سیاسی» ارزیابی کرد و توصیف کرد. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی این سیاست ها را غیر کمونیستی می دانیم. موضع کمونیست های واقعی به هیچ وجه نباید تلویحاً یا تصریحاً، قرار گرفتن در کنار امپریالیسم باشد. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی مخالف دولت های سرمایه داری با هر شکل از حکومتی (استبداد نظامی یا بورژوا دمکراتیک) هستیم. ما خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری به دست پرتوان کارگران و زحمتکشان هستیم؛ چنین اعتقادی، شالوده درک مارکسیستی از «سرنگونی» و وجه تمایز آن با طیف وسیعی از دیگر جریان های صرفاً «سرنگونی طلب» است. ما خواهان سرنگونی «اسلام سیاسی» به دست امپریالیسم نیستیم. ما مخالف هر گونه حمله نظامی توسط امپریالیسم هستیم. زیرا این «اسلام سیاسی» به وسیله خود امپریالیسم، ساخته و پرورانه شده است. سرنگونی دولت های «اسلام سیاسی» از سوی امپریالیسم به معنای جایگزینی آن با یک رژیم سرمایه داری ارتجاعی دیگر (پرو - امپریالیسم) است. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی خواهان ایجاد جبهه سوم برای سرنگونی دولت های سرمایه داری داخلی، و کوتاه کردن دست های کثیف امپریالیسم خارجی، چه در منطقه و چه در سراسر جهان هستیم. این ندایی است که امروز میلیون ها تن از مردم در سراسر جهان فریاد می زنند. لیدرهای «حزب کمونیست کارگری» نه فقط از درک این موضوع ناتوانند و به این ندا توجهی نمی کنند، بلکه عملاً در کنار امپریالیسم هم قرار می گیرند.

اوت که به حکومت اجازه دسترسی به اسناد ضبط شده میراندا و بررسی و استفاده از آن ها را می دهد، به طور بالقوه یک تهدید بسیار جدی علیه آزادی بیان در بریتانیا است.

موارد دیگری از ارعاب ژورنالیست ها، در ایالات متحده، پس از افشاگری های اسنودن وجود داشته است؛ در این جا «دیوان عدالت» در جاسوسی از ژورنالیست های خبرگزاری «آسوشیيتد پرس» درگیر بوده است. همچنین حکومت یک گزارشگر نیویورک تایمز را تهدید کرده است که چنان چه منابع افشاگری خود را آشکار نکند، او را به زندان بفرستد.



این رویدادها به موازات پرونده چلسی منینگ نشان می دهد که دولت سرمایه داری تا چه حد و اندازه ای جان افراد و حقوق دمکراتیک آن ها را قربانی می کند تا هم-چنان بتواند دست خود را برای هرگونه عملکرد بدون هرگونه رسیدگی و بررسی باز نگاه دارد. پنهان کاری ارتباط چندانی با «امنیت ملی» ندارد، بلکه تماماً به حفظ و بقای قدرت دولت سرمایه داری مرتبط می شود.

از آزادی مطبوعات و افشاگران دفاع کنید. نظارت و کنترل دولتی را رو به عموم افشا کنید. قوانین و مقررات به اصطلاح «ضد ترور» را ملغا کنید.

<http://marxist.cloudaccess.net/oppression/546-miranda-detention.html>





مصطفی صابر می نویسد:

«جنایت مدهش بمباران شیمیایی دمشق در هفته گذشته بار دیگر جهان را متوجه شرایط مهلک حاکم بر مردم سوریه کرد. به احتمال زیاد این سببیت کار اسد بود که می دانیم برای بقای خود از هیچ جنایتی فروگذار نکرده و نمی کند. هرچند این را هم می دانیم که در بین اپوزیسیون او نیز به همان اندازه ظرفیت جنایت وجود دارد...»

سؤال من از مصطفی صابر این است که با استناد به چه مدارک و اسناد اثبات شده ای به طور قاطع به این نتیجه رسیده است که «به احتمال زیاد» این حمله «کار اسد» بوده است. دولت های آمریکا یا بریتانیا تا به الآن هیچ سند قابل قبولی ارائه نداده اند. مصطفی صابر باید پاسخ بدهد که اگر این اسناد وجود داشت، آیا آن وقت پارلمان بریتانیا با اکثریت آرا به حمله نظامی دولتش به سوریه رأی مخالف می داد؟ مصطفی صابر باید توضیح بدهد که اگر سند محکمی دال بر درگیری دولت سوریه وجود داشت، پس چرا او با تصمصیم گرفت تا این موضوع را به کنگره آمریکا حواله دهد؟ بدیهی است که مصطفی صابر با تکرار طوطی وار اتهامات بدون مدرک «جان کری»، خودش را در کنار دولت سرمایه داری او با قرار داده است. راستی سؤال من از ایشان این است که بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی، مواد سمی و علفکش در ویتنام و فسفور سفید در عراق را چه دولت هایی بر سر مردم بیگناه ژاپن، ویتنام، و عراق ریختند و میلیون نفر را برای چند نسل نابود کردند. آیا احياناً این هم کار «اسلام سیاسی» بود؟

مصطفی صابر باز هم همان حرف های دولت آمریکا را تکرار می کند و می نویسد: «...به هر رو، این جنایت، تأثر و تألم افکار عمومی جهان و نگرانی عمومی از خطر به کارگیری گسترده تر سلاح شیمیایی، فرصتی به دول غربی و متحدین محلی آن ها (نظیر ترکیه و عربستان سعودی) داد تا مسأله حمله نظامی به منظور "تنبیه بشار الاسد" را در دستور قرار دهند. چیزی که به نوبه خود موجب بیم و التهابی جهانی شده است». بسیار خوب، ولی مصطفی صابر توضیح نمی دهد که اصولاً چرا با این «تنبیه بشار الاسد» مخالف است؟ مگر آن منطقی که حزب کمونیست کارگری را به دفاع از حمله نظامی آمریکا به افغانستان کشاند، از میان رفته است؟

بر عکس می توانم ادعا کنم که از دید مصطفی صابر این حکومت اسد، حقیقتاً بوده که به خاطر «خلاف بزرگی» که مرتکب شده، از طرف «مدیر مدرسه» جهانی، یعنی این آمریکا، تنبیه بشود. اگر آقای صابر بگوید که ما از حمله نظامی آمریکا به افغانستان به این دلیل استقبال کردیم که خود طالبان ساخته و پرداخته دولت آمریکا بوده است، آن وقت باید در نهایت تأسف بگوییم که او همان بهانه امپریالیسم مبنی بر «مبارزه علیه تروریسم» را تبلیغ و توجیه و همسو به منافع امپریالیسم عمل می کرده است، یعنی امپریالیسم آمریکا را آشکارا مترقی و علیه پدیده «تروریسم» ارزیابی می نموده است.

او می نویسد: «باید اعتراف کرد که ما با وضعیتی بسیار اسفبار و شرم آور روبه رو هستیم. دولت اسد و متحدینش (روسیه، جمهوری اسلامی، و حزب الله لبنان) چنان روزگار سیاهی را بر مردم سوریه تحمیل کرده اند که جهان باید یکپارچه علیه آن اعتراض و نفرت شود. اما از سوی دیگر در میان مخالفین اسد نیروهای سیاهی دست بالا گرفته اند که به همان اندازه نفرت انگیزند». در واقع اما باید اعتراف کرد که ما با وضعیتی «بسیار اسفبار و شرم آور روبه رو هستیم»، چراکه ایشان یعنی مصطفی صابر، قصد دارد آن چنان ناشیانه امپریالیسم آمریکا و انگلیس و فرانسه و همتایان غربی اش را در لایه لای این دود و سیاهی پنهان کند که آن ها را میرا از گناه، خالص و بی ایراد جلوه دهد. بدیهی است که طبقه کارگر و توده های زحمتکش و کمونیست های حقیقتاً انقلابی جامعه ایران و جهان مخالف چنین ارزیابی ای هستند.

او ادامه می دهد «... دولت های منطقه نظیر ترکیه و عربستان سعودی و نیروهای وحشی اسلامی و این دولت ها، کاملاً فعالند و اهداف خاص خود در رقابت های منطقه ای را پیش می برند. انقلاب و مبارزه بر حق مردم سوریه برای رهایی از شر اسد اکنون عقب رانده شده و سوریه عرصه کشمکش قطب های بورژوازی، ارتجاعی و ضد انقلابی شده است که هر یک برای پیشبرد منافع و سیاست های خود مسابقه خون پاشیدن به جامعه گذاشته اند». این برخورد هم نادرست است، چون ابر قدرت آمریکا و متفقین غربی اش مداوم در این امور دخالت داشته اند! و اهداف خاص جهان خواری خود را در رقابت های امپریالیستی با روسیه و چین به پیش برده اند!



و اعتراض میلیونی و انقلابات سرنوشت‌ساز و محتمل طبقه کارگر جهانی را پیشاپیش مجازات می کنند، نه تنها قلدری جهانی خود را برای چندمین بار به کرسی می نشاندند، بلکه از همه این ها مهم تر در واقع دارند به این شیوه برای بحران گریبانگیر خودشان چاره می سازند، این بحران همان باتلاق سیاسی است که مصطفی صابرها را هم در خود به پایین کشیده است.

او ادامه می دهد: «به همه این دلایل بسیار ضروری است که جهان یک‌صدا به دفاع از مردم سوریه و مبارزه و تلاش آن ها برای رهایی از شر اسد و برای تحقق آمل و آرزوها و انقلاب‌شان برخیزد. به همه دلایل فوق لازم است که مردم جهان، کارگران و همه نیروهای آزادیخواه ساکت نباشند، منتظر وقایع ننشینند و سیاست فعالی در قبال سوریه اتخاذ کنند». به همه این دلایل بسیار ضروری است که جهان یک صدا به دفاع از مردم سوریه و مبارزه و تلاش آن ها برای رهایی از شر اسد، برای رهایی از شر هم جبهه‌های متحد اسد به ویژه جمهوری اسلامی و روسیه و حتا چین، و به ویژه برای رهایی از شر امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی و ارتش آزادی بخش مورد حمایت آن ها، و حامیان گسترده ای مثل اپوزیسیون پرو غرب ایران و مصطفی صابرها و نیروهایی نظیر آن ها در سطح جهان، و برای تحقق آمل و آرزوها و تدارک به سوی انقلاب برخیزند. به همه دلایل فوق لازم است که «مردم جهان، کارگران و همه نیروهای آزادیخواه ساکت نباشند، منتظر وقایع ننشینند» و سیاست فعالی در قبال اوضاع نسل کشی در سوریه و حملات طغیانگر آمریکا و انگلیس و فرانسه و ناتو اتخاذ کنند، آن هم بدین معنی که نه تنها با اعتراضات میلیونی خودشان مثل توده‌های انقلابی مصر به میدان بیایند، بلکه اساساً برای تشکیل احزاب کمونیستی انقلابی طبقه کارگر در هر جامعه جدی باشند، و راه و مسیر تشکیل یک کمینترن جهانی طبقه کارگر را هموار سازند، و توازن قوای جهان را برای تسریع انقلابات جهانی سوسیالیستی جوامع مستعد امروزی، ممکن سازند. تنها در این حالت است که اعتراضات و خیزش ها، به جای حفظ نظام های بورژوازی و تبدیل شدن به وسیله ای برای پیشبرد اهداف امپریالیسم جهانی، به انقلابی اجتماعی علیه این دو تبدیل خواهد شد.

دوم سپتامبر ۲۰۱۳

اعتراضات توده ای مردم کشورهای اروپایی پس از یک هفته، نشان دهنده انزجار مردم از قلدرمنشی دول غربی است. اما هنوز هفته ای سپری نشده که این سیاست های دول غربی از بالا، از طرف توده مردم آمریکا، انگلیس و فرانسه و جهان عقب رانده شده است، و برخلاف میل و علاقه مصطفی صابر، و برخلاف میل و تلاش چنین نیروهای به ظاهر کمونیستی در سطح جهان، بیش از پیش هم باید این جبهه سوم را فعال کرد و دخالت‌های جنگ طلبانه و خانمان‌سوزشان را به افشای اهداف امپریالیستی غرب و شرق و کل بورژوازی و افشای سیاست های مصطفی صابر، تبدیل کرد.

او ادامه می دهد: «...حاصل بلافصل این وضعیت آن است که مردم بیچاره سوریه از حمایت فعال مردم آزاده جهان عملاً محروم باشند و زندگی، آرزوها و انقلاب‌شان در منگنه جنایات اسد و متحدینش و دخالت های دول منطقه و نیروهای ارتجاعی و اسلامی له شود». اما نه! حاصل بلافصل این وضعیت آن است که مردم بیچاره سوریه از دخالت های فعال نیروهای پرو غربی از جنس مصطفی صابرها عملاً ضربه ببینند، و زندگی و آرزوها و خیزش انقلابی‌شان در منگنه جنایات اسد و متحدینش و دخالت های دول منطقه و نیروهای ارتجاعی و اسلامی، به ویژه در منگنه حملات نظامی و جنایات آمریکا و دول غربی مورد علاقه خود ایشان، له شوند.

او می نویسد «...مسأله البته تنها سرنوشت تلخ و تیره‌ای که به مردم سوریه تحمیل شده و می شود نیست. بشریت از آن چه که در سوریه می گذرد لطمات شدیدی می خورد. مسأله فقط این نیست که جنایت‌های آشکار جنگی (که بمباران شیمیایی تنها یک نمونه برجسته است) باب می شود، مسأله فقط این نیست که حرمت انسانی چنین پامال می شود، مسأله فقط این نیست که باز بورژواها و احزاب و دولت هایشان فعال مایشائی‌شان را به رخ می کشند، بلکه مسأله همچنین این است که با به خاک سیاه نشانند مردم سوریه در واقع دارند انقلاب و انقلاب کردن را مجازات می کنند!...» مسأله این است که با به خاک سیاه نشانند مردم سوریه، در واقع امپریالیست ها دارند به پشتیبانی گرم و آشکار مصطفی صابرهای این جهان از حملات جنگی آمریکا و غرب، نه تنها خیزش





توضیح: بحث زیر، در ستون بحث های آزاد فیس بوک و ذیل مطلب « به احزاب رژیم اعتماد نکنید! پیش به سوی اتحاد کارگران!» (نوشته تشکل کارگری UID- DER در ترکیه) صورت گرفته است.

مذهب و «اسلام سیاسی»

حبیب بکتاش:

یک مقاله بسیار خوب با دو ضعف کشنده:

مقاله زیر از طرف "شبکه همبستگی کارگری" در ایران منتشر شده است. این شبکه مرتبط است به گرایش مارکسیسم انقلابی.

خوبی مقاله

خوبی مقاله در این است که اطلاعات و توضیحات بسیار مفیدی درباره اوضاع طبقه کارگر دارد. توصیف جامعی از استثمار و ستم و اجحاف علیه طبقه کارگر می دهد. به درستی از طبقه کارگر می خواهد که فریب احزاب بورژوازی و ناسیونالیستی ترکیه را نخورند و صف خودشان را از آن ها جدا کنند. به درستی از طبقه کارگر می خواهد که صفوف خود را متحد و محکم کنند.

ضعف کشنده اول مقاله

عالم و آدم می دانند که خیزش مردم ترکیه (که شامل طبقه کارگر هم می شود) علیه دولت اردوغان ریشه در دو چیز داشت: فقر و استثمار و دیکتاتوری از یک طرف و اسلام و قوانین اسلامی و تحمیل مذهب از طرف دیگر. حتی پیش از این که اعتراض و خیزش مردم ترکیه علیه قطع درختان در پارک گزی (که بهانه ای بیش نبود) شروع شود، اعتراض "بوسه" در میدان تقسیم و سایر

جاها شروع شده بود. اعتراض مردم ترکیه علیه فتوای اردوغان و دولت و نهادهای اسلامی مثل "ساختن سه فرزند"، "خانه نشین شدن زنان حامله"، "ممنوع شدن الکل" و غیره برای هر ناظر سیاسی روشن و مشخص و شناخته شده است. یک بعد اساسی و مهم و مرکزی مردم ترکیه علیه اسلام و قوانین اسلامی و دولت اسلامی و اسلامیزه کردن جامعه ترکیه بود. این مقاله لام تا کام در باره این مسئله بزرگ و مهم حرف نمی زند. شتر دیدی ندیدی! چرا! چرا کسانی که در ایران زندگی می کنند و با زخم های شلاق اسلام و مذهب بر تن و جان طبقه کارگر آشنا هستند چیزی درباره بعد ضد اسلامی خیزش مردم ترکیه و طبقه کارگر نمی گویند؟ گردانندگان این شبکه و گرایش مارکسیسم انقلابی چه پاسخی دارند؟

ضعف کشنده دوم مقاله

این مقاله از طبقه کارگر می خواهد که فریب احزاب بورژوا و ناسیونالیستی ترکیه را نخورند و صفوفشان را از آن ها جدا کنند و متحد بشوند، اما به آن ها نمی گوید که برای چه متحد شوند، حول چه خواست ها و محوری متحد شوند، چگونه متحد شوند، حزب خودشان را به وجود بیاورند و چکار بکنند. این مقاله هیچ راه حل عملی نه در برابر تودهای کارگری و نه در برابر رهبران عملی و نظری کارگری نمی گذارد. نمی گویند که حول یک حزب موجود متحد شوید یا حزب خودتان را بسازید. نمی گوید انقلاب کنید و دولت اسلامی-بورژوازی را سرنگون کنید. نمی گوید سوسیالیسم را بر پا دارید. چرا؟

آرام نوبخت:

به عنوان یک پاسخ مختصر به نقد آقای بکتاش باید موارد زیر را به ایشان یادآوری کنم:

اول؛ حزب کمونیست کارگری در همه مسائل، از جمله برخورد با مذهب کوچک ترین مرزی با یک حزب صرفاً سکولار یا حتی لیبرال ندارد، و اصولاً این قدر از تحلیل های اجتماعی مارکسیستی به دور است که همه چیز را در سطح روبنا خلاصه می بیند. در مورد کشور ترکیه، قبلاً طی مقاله ای اشاره شده بود که:



«با این حال شمار زیادی از تحولات نظیر تلاش برای منع سقط جنین، محدودیت بر فروش و مصرف الکل، بمب گذاری شهر ریحانلی به دلیل سیاست حکومت در قبال سوریه که ۵۲ کشته برجای گذاشت، ممنوعیت هایی بر برگزاری تظاهرات اول ماه مه، رعب و وحشت پلیسی بی حد و حساب، دستگیری شمار زیادی از ژورنالیست ها، فشار بر رسانه ها که آن ها را مطیع حاکمیت ساخته، تلاش های حریصانه برای چپاول طبیعت به ویژه از طریق ساخت سد بر هر رود ترکیه، روانه کردن فقرا به سوی حاشیه های شهرها و رویکرد سلسله مراتبی دولت در همه این ها... همگی جمع شدند تا توده نسبتاً بزرگی از مردم را به مرحله "دیگر بس است" برسانند.»

<http://militaant.com/?p=2368>

سوم؛ تشکل «یودیر» یک تشکل کارگری است که در میان توده کارگران، و نه فقط کارگران پیشرو و مارکسیست، پایه دارد، و اتفاقاً برخلاف میل آقای بکتاش بخش زیادی از این اعضا را کارگران مسلمان و غیرمارکسیست تشکیل می دهند. بنابراین آن ها در سطح بولتن کارگری و برای کارگران علی العموم و الزاماً غیرمارکسیست مطلب می نویسند و بدون شانناژ و سروصدا راه انداختن های مدل کمونیست کارگری ها، مسائل را به کارگران انتقال می دهند. مسأله محوری تدارک برای «حزب پیشتاز انقلابی»- به عنوان تنها نیرو و ظرف صحیح و ضروری برای کانالیزه کردن اعتراضات کارگری و دمکراتیک به سمت انقلاب و سرنگونی نظام سرمایه داری به دست طبقه کارگر، که متأسفانه در غیاب آن اعتراضات به نتیجه نمی رسند یا با افتادن به دست سایر نیروها، شکست خود را تضمین می کنند- از جمله مسائل مرتبط با حوزه اخص مارکسیستی است که تنها با اتکا به روشنفکران انقلابی و رهبران عملی پیشرو و سوسیالیست طبقه- نه توده کارگران- حل خواهد شد. این قبیل موارد در حوزه کاری تشکلات عمومی کارگری که دربرگیرنده کارگرانی با گرایش های مختلف می شود، نیست. متأسفانه شدت بی ربط بودن رهبران و «مشاورین» حزب کمونیست کارگری به مسائل کارگری، امکان درک ابتدایی ترین مسائل را از آن ها می گیرد.

«سرمایه داری ترکیه در حرکت است، و تا جایی که به حزب حاکم "عدالت و توسعه" و سرمایه داخلی و خارجی مربوط است، هیچ چیز نباید بر سر آن قرار گیرد (از جمله درختان!) ترکیه می خواهد از نبردهای کلپ ثروتمندان OECD بالا برود و هنوز با ولع در حال رقابت برای پیوستن به اتحادیه اروپا تا اواخر این دهه است. دولت همزمان به شکل مستبدانه ای تلاش دارد که یک روبنای دولتی اسلامی را به این توسعه سرمایه داری تحمیل کند: قوانین محدودکننده الکل، رعایت مسائل مذهبی، پوشش، و انقیاد زنان تقریباً به همان شکل ایران.»

<http://militaant.com/?p=2544>

عدم درک این رابطه که جزئی از دیدگاه غیرمارکسیستی حزب متبوع آقای بکتاش است، هرگونه «مبارزه» این حزب علیه مذهب را نهایتاً بدون وارد آوردن کوچک ترین آسیبی به پایه مادی آن و در چارچوب همان دمکراسی بورژوازی پیش می برد؛ چرا که این حزب قادر نیست بین مبارزه علیه مذهب و مبارزه طبقاتی رابطه ای برقرار کند.

به علاوه «حزب عدالت و توسعه» به عنوان یک حزب اسلام گرا مدتی به طور پی در پی در انتخابات پیروز شد، و تقریباً به مدت یک دهه حامیان اصلی خود را در میان فقرا شهرت داشت. همین موضوع باعث شد که نظامیان سکولار سابق آتاتورک را از گردونه قدرت به حاشیه براند و به این ترتیب اپوزیسیون سکولار در قالب احزاب منحن و گنبدیده طبقه متوسط را متفرق کند. اگر حزب کمونیست کارگری در آن جا حضور داشته باشد، باید بنا به منطق درونی خودش و برای تقابل با اسلام سیاسی، دوشا دوش چنین احزاب سکولاری قرار بگیرد، و تردیدی نباید داشت که برای این کار نه فقط به لحاظ «نظری» آماده است، بلکه استعداد درونی فرصت طلبانه کافی را هم دارد.

دوم؛ در همان روزهای اول تظاهرات، سازمان «مارکسیست توتوم» مطلبی نوشت و طی آن به مسأله اعمال محدودیت های اسلامی اشاره کرد؛ از آن جا که آقای بکتاش تا این حد «پیگیرانه» دنبال این موضوع بوده است، از مطلب مذکور نقل قول می آوردم تا بلکه آتش خشم او کمی فروکش کند و خیالش راحت باشد:

الغای روابط سرمایه داری، ناکارا بودن اندیشه مذهبی را در طی این مبارزه به آن ها نشان دهیم و اثبات کنیم؛ به آن ها نشان بدهیم که ضدیت کارگران با یک دیگر بر سر مقوله «مذهب» (کارگر شیعه در مقابل سنی، کارگر مسیحی در مقابل یهودی و الی آخر) نهایتاً به ضرر اتحاد طبقاتی و به سود سرمایه داری است. ما باید نشان دهیم که مذهب و مالکیت خصوصی دست در دست هم دارند، و تنها با الغای این مناسبت است که نهایتاً مذهب هم ملغا خواهد شد. ولی در این مبارزه، ما هرگز از آلودگی های مذهبی چشم پوشی نمی کنیم و نباید بکنیم (برخلاف بسیاری از گروه های «چپ» در اروپا، که به درستی از حقوق کارگران مهاجر مثلاً مسلمان دفاع می کنند، ولی به نادرستی چشم خود را روی انواع آلودگی های آن ها، از ختنه دختران و ازدواج با کودک ۹ ساله گرفته تا قتل های ناموسی و غیره، می بندند).

به علاوه، ما مارکسیست ها معتقدیم که پس از انقلاب سوسیالیستی به دست طبقه کارگر، ارتباط ارگان های مذهبی (مسجد، کلیسا و غیره) از دولت کارگری باید تماماً قطع بشود. هیچ بودجه ای به آن تخصیص پیدا نکند. مذهب باید از آموزش و پرورش بیرون برود؛ ولی هرگز نباید ممنوع شود یا با زور و جبر برانداخته شود (انگلس در «برنامه کموناردهای بلانکیست فراری» به نقد تعدادی از بلانکیست ها پرداخته بود که سعی داشتند در کمون چنین کاری انجام دهند).

در واقع مذهب برای مارکسیست ها، برای حزب طبقه کارگر، به هیچ وجه امر خصوصی نیست، ولی تاجایی که به دولت کارگری آتی بازمی گردد، امری خصوصی تلقی می شود (باید به یاد داشت که در مقطع انقلاب ۱۹۱۷، حدوداً ۱۰ درصد از جمعیت امپراتوری روسیه سابق یا ۱۶ میلیون نفر، مسلمان بودند. اما سیاست انقلابی و صحیح بلشویک ها از ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۲۰ که عمیقاً با سیاست های استالین تقریباً از ۱۹۲۷ به بعد متفاوت بود، توانست بسیاری از کارگران مسلمان را به سوی حزب کمونیست و شوراها جذب کند). در نتیجه، این ها خطوط اصلی موضع کمونیست های انقلابی نسبت به مسأله مذهب است که فرسنگ ها با «کمونیست کارگری»ها تفاوت دارد.

چهارم؛ مارکسیست ها، بنا به قاعده ماتریالیست هستند و مبارزه و ضدیت با اشکال مختلف دین و مذهب، الفبای این ماتریالیزم است؛ منتها همان طور که لنین به درستی گفته بود، «مارکسیزم، ماتریالیزمی نیست که در الفبا درجا بزند». یعنی مارکسیزم فراتر می رود و می گوید که ما باید بدانیم که اولاً «چرا» ایمان مذهبی بین توده های زحمتکش رسوخ می کند و ثانیاً «چگونه» می توان با آن مقابله کرد. در واقع نقد و رویکرد ما نسبت به دین، از زاویه ماتریالیزم دیالکتیکی صورت می گیرد، نه از منظر ماتریالیزم مکانیکی، یا لیبرالزم. ما «ریشه» های رسوخ مذهب را بررسی می کنیم و متناسب با آن برخورد می کنیم، ولی ماتریالیست های مکانیکی یا حتی لیبرال ها و غیره، صرفاً از زاویه روشنفکرانه و بدون رفتن به عمق این پدیده؛ این معضل به وضوح گریبان «کمونیست کارگری»ها را گرفته، به طوری که نقدشان به اسلام از سطح همخوابگی محمد با عایشه ۹ ساله و غیره فراتر نمی رود.

در همین جا متوجه می شویم که تبلیغات صرفاً آنتیستی و ضد خدا هرچند لازم است، ولی به تنهایی کافی نیست. می شود انبوهی از سرمایه داران را پیدا کرد که شدیداً ضد دین هستند. در مقابل، کارگران زیادی را می بینید که مذهبی هستند. اگر قرار باشد ما ماتریالیزم را به تبلیغات ضد دین و آنتیستی صرف تقلیل بدهیم، پس لابد باید در کنار سرمایه داران «بی خدا»، «سکولار» و «ضد دین» و در مقابل کارگران «مذهبی» و «با ایمان» قرار بگیریم. حزب کمونیست کارگری این ظرفیت بالقوه را دارد که چنین کند و حتی آن را بارها هم بالفعل کرده است. یعنی حتی حول نقد «اسلام سیاسی»، با سازمان های نژادپرست و اولتر-راست وارد اتحاد و کارزارهای مشترک شده و می شود.

پس آموزش های ضد دین لازم است، ولی به شرطی که تابع یک هدف مشخص باشد: «گسترش مبارزات طبقاتی توده های مورد سوء استفاده قرار گرفته در برابر بهره کشان».

برای ما مارکسیست ها، منافع طبقاتی مشترک طبقه کارگر یک اصل است، و همه چیز حول این منفعت می گردد و در واقع نسبت به آن تعیین می شود. ما باید ضمن شرکت در مبارزه طبقاتی آن ها با هدف تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر، ایجاد دولت کارگری و



حزب کمونیست کارگری و مسأله «سرنگونی»

آرام نوبخت

اتفاقاً مدتی قبل مشاور شخص موسوی در پاریس هم طی مصاحبه ای با «بی بی سی» به این حقیقت روشن اشاره کرد که موسوی چیزی جز یک مانع برای جلوگیری از تحولات بیشتر در جامعه نبوده است، که به همین دلیل مجدداً متن آن نامه سرگشاده را منتشر کردیم و آقای بکتاش می تواند آن را در سایت میلیتانت مطالعه کند^(۱).

با این حال دیدیم که چگونه جناب «حمید تقوایی»، لیدر عالی مقام حزب کمونیست که مدام از مناظره و بحث جدی با دیگران بر سر مفاهیم پایه ای شانه خالی می کند، در برنامه «گفتار روز» با موضوع «جنگ جناح ها و جنگ مردم» (به تاریخ ۱۳ مرداد ۸۸)، فرمودند:

« جناح موسوی، جناح به اصطلاح مغضوب، جناح مغلوب تا جایی که دارد علیه احمدی نژاد و خامنه ای می جنگد، در کنار مردم است.»

و با همین درک واپس مانده و غیرمارکسیستی تأکید کردند که:

« تا جایی که این ها می آیند و علیه خامنه ای، علیه احمدی نژاد، یا دادگاه های فرمایشی، یا تنفیذ یا تحلیف و غیره صحبت می کنند، ما می گوئیم دارید همراه ما مردم حرکت می کنید.»^(۲)

بله! این کلّ درک آقای تقوایی، «لیدر» حزب کمونیست کارگری، از صف بندی های اجتماعی و تاکتیک های لازم و چشم اندازهای مبارزاتی در آن دوره بوده است!

با این حال کسی مثل آقای بکتاش دنبال «سند سرنگونی طلبی» ما می گردد و می خواهد خلاف این را ثابت کند (البته این را می گذارم به پای یک شوخی زشت و نه چندان جالب. اگر دست کم حجم مطالبی را که در این مورد نوشته ایم روی شانه های آقای بکتاش و حزب متبوعش بگذاریم که تا گردن در زمین فرومی رود). ظاهراً این آرزو برای ما همیشه باقی خواهد ماند که آقای بکتاش یک بار و فقط یک بار وارد بحث تئوریک بشود، منتها چیزی نگوید که بیش از پیش ماهیت خرده بورژوایی و گنبدیده حزب خودش را به نمایش بگذارد.

دوم؛ آقای بکتاش متوجه نیست که اولاً بین مفهوم دولت و حکومت یک تفاوت وجود دارد و ثانیاً «سرنگونی» از نقطه نظر مارکسیستی مفهومی تماماً متفاوت با دیگر

آقای حبیب بکتاش، «مشاور» کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، طی بحث هایی در صفحه فیس بوک، پرسش فرموده اند که آیا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران تاکنون به «سرنگونی جمهوری اسلامی» اشاره ای داشته است یا خیر. در پاسخ به این درخواست «سند سرنگونی» از سوی ایشان باید به دو نکته به شکل گذرا اشاره کنم:

اول؛ گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در همان روزهای شروع اعتراضات، از طریق انتشار «نامه سرگشاده به میر حسین موسوی» و سپس توزیع آن در بین معترضین در حدّ توان و امکانات موجود، نقش بازدارنده موسوی را خطاب به معترضین افشا نمود. جالب این جاست که در همان مقطع، جریان هایی، از جمله اقمار «کمونیست کارگری»، تاکتیک نامه سرگشاده را که همیشه به عنوان یک سنت مبارزاتی در میان فعالین و مبارزین- چه در داخل زندان و چه خارج از آن مطرح بوده است، به «توهم نسبت به شخص موسوی» تعبیر کردند.

این جریان ها هرگز درک نکردند و نمی کنند که برای افشای کسانی مانند موسوی و کروبی به عنوان موانع خروج اعتراضات از خط و مرزهای نظام، نمی توانند به شکل قیم مآبانه، از بالا و با تحکم، آن هم بدون دخالتگری در درون اعتراضات، کاری را پیش ببرند. تاکتیک نامه سرگشاده، سطح آگاهی موجود در اعتراضات را مفروض می گیرد، و سپس سعی می کند تا آن را گام به گام به موازات تغییر شرایط عینی ارتقا بدهد. در غیر این صورت، بسیاری از شعارها و بحث ها- ولو کاملاً صحیح- صرفاً از بالای سر توده های معترض خواهد گذاشت و مابه ازایی مادی در اعتراضات نخواهد یافت؛ این همان اصلی است که امسال نیز در قالب «تحریم فعال انتخابات» از جانب ما، یا از سوی فعالین کارگری مبارزی همچون شاهرخ زمانی- با نوشتن نامه ای سرگشاده از داخل زندان و خطاب به «رئیس جمهور جدید، دادستان تهران و رئیس زندان رجایی شهر»- صورت گرفت^(۱).



رحمانی، دعوت به مناظره ای حول مفهوم «انقلاب» از سوی رفیق علیرضا بیانی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران صورت گرفته است که در آن جا می شود رو به عموم، در مورد مفهوم انقلاب از دیدگاه مارکسیزم انقلابی، سرنگونی و غیره صحبت کرد (۵).

به هر حال آقای بکتاش به عنوان «مشاور» کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، پیش از ورود به این قبیل بحث های ثقیل، و بالا و پایین پریدن برای یافتن «سند»، بهتر است برود مواضع لیبر عالی مقام خودش را کمی زیر و رو کند و عجالتاً تکلیف خود را با آن ها روشن کند تا بیش از این، خودش و آن حزب درمانده را افشا نکند.

۲۱ مرداد ۱۳۹۲

پانوشت:

(۱)

<http://www.chzamani.blogspot.se/2013/07/bl-og-post.html>

(۲) <http://militaant.com/?p=2600>

(۳) <http://abbasgoya.com/1904>

(۴) قطعنامه های بین الملل اول، کنگره لاهه، ۱۸۷۲.

(۵) <http://militaant.com/?p=2685>

جریان ها دارد. یک دولت سرمایه داری، که خودش برآمده از مناسبات تولیدی سرمایه داری است و آشتی ناپذیری طبقات متخاصم را متجلی می کند، می تواند «حکومت» های متفاوتی داشته باشد (اعم از پارلمانی، پادشاهی، سلطنت مشروطه، یا استبداد آخوندی). سرنگونی این «حکومت»، بدون سرنگونی مناسبات و «دولت سرمایه داری»، و صرفاً جایگزینی آن با سایر اشکال حکومت دردی را دوا نمی کند. با انقلاب سیاسی طبقه کارگر، یعنی سرنگونی حکومت (در این جا «رژیم جمهوری اسلامی»)، تازه می توان راه را به سوی سرنگونی دولت «سرمایه داری» و پی ریزی یک دولت و حکومت جدید کارگری مهیا کرد. انقلاب سیاسی می تواند به انقلابی اجتماعی مبدل شود، ولی عکس آن صادق نیست. به علاوه، وقتی مارکسیست های انقلابی از «سرنگونی» صحبت می کنند، معنای ویژه ای در نظر دارند که آن ها را، برخلاف حزب کمونیست کارگری، از سایر جریان های مجاهد، سلطنت طلب، نیروهای امپریالیستی و خلاصه نیروهای متحد بر سر «سرنگونی رژیم»، متمایز می کند؛ و آن این است که برای ما سرنگونی به معنای متشکل شدن کارگران در قالب یک طبقه، تسخیر قدرت سیاسی به دست آن ها و از میان بردن نظام سرمایه داری است. نه حمله نظامی ناتو، یا ورود گروهی چریک یا ارتش آزادیبخش اشرف. نه تغییر حکومت «شاهنشاهی» به «جمهوری اسلامی» و بعد لابد «حکومت سکولار و لیبرال» (که باید اطمینان داشت حزب کمونیست کارگری برای پیوستن به و شرکت در این مورد آخر حتی لحظه ای را از دست نخواهد داد). چکیده این مفهوم را می توان با این گفته مارکس و انگلس نشان داد:

« طبقه کارگر در پیکار خود علیه قدرت جمعی طبقات مالک نمی تواند، به مثابه یک طبقه عمل کند، مگر با تشکل خود در قالب یک حزب سیاسی که از تمامی احزاب کهنه ای که طبقات مالک تشکیل داده اند، متمایز و مخالف آن ها باشد. این تشکل طبقه کارگر در قالب یک حزب سیاسی، به منظور تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی، و هدف غایی آن، یعنی الغای طبقات، اجتناب ناپذیر است. [...] تسخیر قدرت سیاسی، به وظیفه عظیم طبقه کارگر مبدل شده است.» (۴)

به هر حال به دنبال نوشته اخیر آقایان بکتاش و بهرام

بحث آزاد درباره وقایع سوریه

یا دفاع از جمهوری اسلامی... بحث اساسا این نیست. در واقع اساسا طرح چنین مسئله ای در بهترین حالت از بی اطلاعی و در بدترین حالت از تبنانی با طرح های جنایتکارانه اولترالبرالیسم آنگلساکسون منشأ می گیرد. زیرا چنین اشاراتی به «اسد دیکتاتور» یا «قذافی دیکتاتور» کاری نمی کند بجز توجیه جنگ امپریالیستی و یا منحرف ساختن افکار عمومی. در هر صورت به توجیه جنگ می انجامد. مسئله این است که جنگ در سوریه یک جنگ صادراتی است (تمام چگونگی این جنگ را نیز می دانیم چه کسی پول می دهد چه کسی اسلحه می دهد و به چه هدفی). اگر بخواهیم تعبیر شما را بپذیریم باید تمام این جنایاتی را که شما ظاهرا در حال افشای آن هستید توجیه کنیم و بپذیریم - یعنی این که جنگ علیه دیکتاتوری بوده. در صورتی که واقعیت امر چیز دیگری است و سلفیست ها و القاعده و سرویس های اطلاعاتی غرب و شیخ قطری و سعودی هم مبارزان دموکراسی نیستند، اگر حرف شما را بپذیریم دقیقا در کنار القاعده و سلفیست ها و تکفیریست که دوستان اروپائی ها و ایالات متحده قرار می گیریم. چرا که این جنگ ارتباطی به «دیکتاتور بودن» بشار الاسد ندارد و چنین امری نیز این همه تخریب و جنایت را توجیه نمی کند. مثل این است که وقتی آمریکا به ایران حمله کرد ما دست روی دست بگذاریم و یا به بهانه این که دفاع از جمهوری اسلامی تلقی می شود برای اف ۲۲ های ایالات متحده هورا بکشیم. و برای از بین بردن دیکتاتور، دهها میلیون نفر را به کشتن بدهیم، کشوری را نابود کنیم که اصغر آقا می خواهد دموکراسی برقرار کند و آدم متری و پیشگامی است و موجبات پیشرفت کشور ما را فراهم خواهد ساخت. در پایان باید اضافه کنم که من حکمتیست و آذر ماجدی نیستم، و اتفاقا نظریات شما مشخصا با آنها هماهنگ است. حکمتیست ها- آذر ماجدی در کنار القاعده و امپریالیسم آمریکا هستند. علاوه بر این ابتدا شما باید ببینید خود کمونیست های سوریه در کجا هستند و چه می گویند و چه می کنند، و نخواهید که برای آنها تصمیم بگیرید. راه حل شما برای ایجاد نیروئی که با زمین و زمان بجنگد صحیح نیست و عملی هم نیست. شما تصور کنید که الان یک گروه یا جریان بر اساس نظریات شما تشکیل شود و با امپریالیسم آمریکا و اسد در سوریه وارد منازعه شود. سیر تحولی جوامع موضوعی نیست که ما



حمید محوی

بینید! مسئله دروغ یا راست بودن قربانیان در جنگ علیه سوریه نیست. من در گاهنامه هنر و مبارزه چه در رابطه با جنگ استعماری علیه لیبی و چه در رابطه با رویدادهای سوریه ده ها و شاید بیش از ۱۰۰ مقاله _ البته و صد البته نه از العربیه بلکه از سایت های آنلاینیو گزارش و مقاله تحلیلی ترجمه و منتشر کرده ام. و علاوه بر این مقالات اخیرا نیز یک کتاب از ژان میشل ورنوشه ژنو استراتژیست فرانسوی ترجمه کردم که مفهوم واقعی و عمیق تمام این جنایات را توضیح می دهد. نیازی به یادآوری نیست که تمام این گزارشات - بخشی از آن - عملا در صفحه فیس بوک من موجود است و بقیه را نیز می توانید در وبلاگ گاهنامه هنر و مبارزه جستجو کنید. البته برای این نوع کارها باید انگیزه و وقت داشت. در نتیجه هیچکس و خصوصا من نمی تواند قربانیان این جنگ را نفی کند که برخی مثل ژنرال حطیط استراتژیست لبنانی آن را کثیف ترین جنگ تاریخ معاصر ارزیابی کرده است. در ثانی بحث پوپولیستی ... همان است که افرادی مثل شما در مورد هوگو چاوز فقید مطرح می کردند... (وارد این بحث نمی شوم) ولی اساسا طرح چنین بحثی در شرایط سوریه _ طرح بحث یعنی کدام؟ یعنی این که از اسد دفاع کردن و

حمید

دوست عزیز برای این که نظر شما را به خوبی درک کنم لطفاً به دو سوالی که در زیر می‌کنم پاسخ دهید. شما می‌گویید «...راه حل شما برای ایجاد نیروئی که با زمین و زمان بجنگد صحیح نیست و عملی هم نیست...». اولاً این بحث من نیست که با «زمین و زمان» باید جنگید! اصولاً موضع ما مستقیماً ربطی به جنگ ندارد. مسأله ما ربط مستقیم به انقلاب و آگاهی توده‌های کارگر و زحمتکش دارد (که بعداً توضیح بیشتر خواهم داد). اما فرض کنیم موضع ما اشتباه است! شما روشن کنید ۱- امروز کمونیستها در سوریه چه باید کنند و آن کمونیست‌ها که شما در سوریه نام می‌برید، چه کسانی هستند؟ ۲- موضع کمونیست‌ها که در سوریه نیستند و دستی در آتش ندارند، باید چه باشد؟ اگر این دو سؤال را با صراحت و مستقیم پاسخ دهید، می‌توانیم این بحث را ادامه دهیم. با تشکر

حمید محوی

ببینید شما با طرح چنین پرسش‌هایی از موضوع مرکزی و موضعی که در این گفتگو مطرح بود فاصله گرفته‌اید. نمی‌گویم این پرسش‌های شما بی‌مورد است. بلکه اشکال کار این است که شما از موضوع اصلی خارج شده‌اید. یادآوری می‌کنم موضوع به کار بستن سلاح شیمیایی علیه مردم سوریه بود... و من روی این موضوع به شما بحث کردم، ولی با این وجود من به پرسش شما پاسخ می‌گویم. آقای احمد مزارعی متخصص امور خاورمیانه است و دائماً از نشریات عربی گزارش تهیه می‌کند، او در گزارشاتش در مورد کمونیست‌های سوریه در سوریه می‌گوید که در دستجات مختلف برای کمک رسانی به مردم و کارهای مدنی در کنار دولت قانونی و برگزیده مردم سوریه در حال فعالیت هستند. در مورد کمونیست‌های سوریه که به قول شما دستی بر آتش ندارند، باید از خودشان بپرسید که چه می‌کنند... و اگر نمی‌دانند شما می‌توانید احتمالاً آنها را راهنمایی کنید.

جهانگیر سخنور

حمید محوی گرامی. از آشنایی با شما بسیار خوشحالم. مطالب شما را خواندم، بسیار جالب بود. در مورد کار بستن سلاح شیمیایی در سوریه ایراد شما به متن بالای صفحه چیست؟ آیا چون این گزارش در نشریات امپریالیستی انتشار یافته و اینجا بازتاب یافته ایراد دارید؟ اگر چنین است، اگر همین گزارش از سوی یک نشریه دیگری مثلاً چپی انتشار می‌یافت، دیگر ایرادی نمی‌داشتید؟ به نظر من این موضوع که کدام نشریه (یا مخالف اسد یا جریان دیگری) آن را منتشر کرده است تغییری در اصل مطلب نمی‌کند. این که عده‌ای از کودکان و جوان سوری به دست هر کسی توسط سلاح شیمیایی کشته شده باشند، مورد انزجار ما باید باشد و آن عمل را باید محکوم کنیم. آیا با این موضع توافق دارید؟ که تصور می‌کنم توافق باید داشته باشید. نکته دوم این است که تعیین مسئولان این عمل ضد بشری باید توسط تحقیقات یک بدنه «مستقل» بین المللی صورت گیرد. مستقل یعنی نه رژیم اسد (و ایران و ایادی‌شان از جمله مدافعان «کمونیست»‌شان) و نه رژیم آمریکا (و ایادی آن و مدافعان «کمونیست»‌شان). آیا در این مورد توافق دارید؟

اما در مورد این که «کمونیست»‌ها در داخل سوریه «در کنار دولت قانونی» قرار گرفته‌اند، باید بگوییم که حتماً این نوع کمونیست‌ها دچار یک اشتباه بزرگ سیاسی شده‌اند. همان طور که حزب توده و اکثریت در ایران در مقطع جنگ ایران و عراق «در کنار دولت قانونی» (یعنی رژیم ارتجاعی خمینی) قرار گرفتند. این عمل نه تنها اشتباه، که یک خیانت بود. لطفاً اعلام کنید شما با موضع این «کمونیست»‌ها که در کنار رژیم‌های ارتجاعی زیر لوای کمک رسانی به مردمشان قرار می‌گیرند، توافق دارید؟ در ضمن بسیار حیرت کردم که در ادامه قانونی خواندن دولت اسد واژه «برگزینده مردم سوریه» نوشته‌اید. آیا در این جا قصد شوخی دارید؟ آیا واقعاً فکر می‌کنید که رژیم اسد بر اساس یک انتخابات آزاد و دمکراتیک (بورژوایی) بر مصدر قدرت قرار گرفته است؟ اگر چنین است آیا همچنان اعتقاد دارید حسن روحانی هم نماینده واقعی مردم ایران است؟ لطفاً به نکات فوق پاسخ دهید. از پیش از شما تشکر می‌کنم. به امید ادامه یک بحث مفید



قرمز تلقی شود، به همین علت مانند بسیاری از موارد دیگر در تاریخ _ به قول معروف _ زیر پرچم دروغی می جنگند - تروریست ها سلاح های شیمیایی به کار می برند تا اسد را محکوم کنند. دنیای واژگون شده و رسانه دروغ اینجاست. حالا باید پرسیم - پرسش اساسی - این است که چرا به سوریه حمله کرده اند؟ پاسخ این است که بد شانس مردم سوریه این بود که منابع نفت و گاز تازه ای در سرزمین آنها کشف کرده اند، علاوه بر این محل ترانزیت منابع گازی کشورهای مثل ایران و عراق نیز هست. این موضوعات و واقعیات کاملاً شناخته شده است. اینها مواردی شناخته شده ای است ولی در اینجا بنظرم می رسد که دوستان به آن توجهی ندارند و مثل صفحه خط افتاده از «دیکتاتوری» حرف میزنند و آن هم فقط دیکتاتوری اسد، ولی اینگونه تحلیل ها چنان که خواهیم برای آن اعتباری قائل شویم ما را با تروریست های سلفی و القاعده و آمریکائی ها و خلاصه ناتو همسنگر می سازد، چنان که در اینجا مشاهده می کنیم... کوتاه سخن این است که مسئله و مشکل موضع گیری شخص من در این و یا آن مورد نیست. مسئله این است که اینجا رژیم سوریه را به عنوان طرفی که سلاح شیمیایی را به کار برده معرفی کرده اند. متأسفانه دوستان دائماً بحث را به زمینه های دیگر می کشند. به همین علت من حرفهایم به همین یک نکته منحصر می سازم. البته با چنین بحث هائی بیگانه نیستم.

آرام نوبخت

دوست گرامی، حمید محوی

شما از همان ابتدای بحث می گوید که «با این حساب من باید شما را از فهرست دوستانم حذف کنم»، و برای این که توجیهی هم تراشیده باشید می گوید که «داس و چکش و ستاره دروغین در فیس بوک بسیار است». یعنی در همان ابتدای کار خودتان را به عنوان معیار تشخیص «حقیقی یا دروغین» بودن مفروض می گیرد و دوری یا نزدیکی مواضع دیگران را با خودتان می سنجید. این همان برخورد تیبیک و نسبتاً آشنایی است که هر روشنفکر کتاب خوانده یا «۲۰۰ مقاله ترجمه کرده» انجام می دهد و برای خود این حق را قائل است که از موضع بالا وارد بحث بشود. به عکس، می توانم نشان

دوست نادیده گرامی آقای جهانگیر سخنور، پرسش های شما در مورد نوع نشریات _ امپریالیستی یا چپی _ البته قویاً مطرح است، ما نشریات حاکم در سطح جهانی که همین نشریات و رسانه های امپریالیسم غرب که برخی آن را ابزار کار ناتو و در بخش [ناتوی فرهنگی] قابل بررسی می دانند، معتبر نمی دانیم چرا که جانبدارانه است و از منافع امپریالیست ها و شرکت های مولتی ملیاردر چند ملیتی دفاع می کند. به همین علت اساساً در رسانه ها و نشریات طیف آلترناتیو غرب که من نیز یکی از خوانندگان و همکاران داوطلب غیر حرفه ای و آزاد آن هستم، بخش قابل توجهی از مقالات _ اگر نه تماماً - به افشا و بررسی موضوع [رسانه دروغ] اختصاص داده اند. برخی نیز مانند خانم آن مورلی کتاب تحقیقاتی تمام عیاری را به بررسی آن اختصاص داده است (تحت عنوان اصول مقدماتی تبلیغات جنگی) که خلاصه ای از آن در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر شده است. در نتیجه رسانه های امپریالیستی به دلیل تحریف خبری که در سطح جهانی اعمال می کنند، متهم و محکوم و بی اعتبار هستند. وظیفه این رسانه ها به قول میشل شوسودوسکی «واژگونه جلوه دادن جهان» است. در نتیجه موضوع اصلی حقیقت است. البته فرمایش شما در مورد قربانیان سلاح های شیمیایی تا حدودی موجه است، ولی با قید دو سه شرط. یکی این که اولاً باید بدانیم که چه کسانی از این سلاح های استفاده کرده اند. در اینجا رژیم سوریه متهم شده، آمریکا و فرانسه و قطر و عربستان سعودی و شیخ سلفی و به انضمام اپوزیسیون مزدور و خائن ایرانی هم اسد را مسئول معرفی می کنند، ولی منابع دیگری هست که تروریست های گسیل شده به سوریه را متهم می داند و مستشارهای غربی که در این زمینه به آنها آموزش های لازم و ضروری را داده اند و حتی در یوتوب ویدئوئی هست که گوشه ای از آزمایشات آنها را روی دو خرگوش نشان می دهد. اختلاف نظر ما نیز روی همین موضوع است. حال باید ببینیم که چرا موضوع سلاح شیمیایی را مطرح می کنند؛ در حالی که قربانیان سلاح های غیر شیمیایی نه یک هزار بار بیشتر بلکه چندین هزار بار بیشتر بوده است؟ چرا؟ به این علت که آمریکائی ها تصمیم گرفته اند که سلاح شیمیایی خط





شما در کامنت های خود به آقای احمد مزارعی اشاره کرده بودید که ظاهراً این به معنای اتفاق نظر با ایشان (ولو به شکل نسبی) است. آقای مزارعی به عنوان «مارکسیست مستقل» و کارشناس مسائل کشورهای عربی، طی مصاحبه ای درباره سوریه گفته بودند که این کشور:

«در سی سال گذشته یا چهل سال گذشته یک سیاست مستقل دنبال می کرده، در موضع مخالفت با سیاست های استعمار، در موضع مخالفت با سیاست های اشغال گری اسرائیل نقش مهمی داشته، در کمک به نیروهای انقلابی فلسطینی مثل جبهه جورج حبش، حواتمه، حماس ... از این نظر این دولت خوشایند امپریالیست ها نبود، به خصوص از نظر اسرائیل این دولت قابل تحمل نبود، و بارها ما متوجه شدیم که مناطقی را در سوریه بمباران کردند، جاسوسن فرستادند، معروف ترین جاسوسی که داشتند کوهن بود که بعدها توسط دولت در سوریه اعدام شدند»

<http://www.youtube.com/watch?v=cJK0JbIP EYg>

بسیار عالی! از این که گروه هایی مانند حماس، نیروی «انقلابی» محسوب می شوند، بگذریم! ولی چند نتیجه مهم تر هست که می توان از این گفته متوجه شد: ۱- ما نه در عصر امپریالیزم که در دوره استعمار به سر می بریم؛ ۲- بنابراین باید از حق یک «دولت- ملت» در مقابل «استعمار» دفاع کنیم. ۳- در نتیجه باید ضمن دفاع از دولت بورژوایی، طبقه کارگر را هم به جبهه این «دولت» بفرستیم تا در کنار «بورژوازی ملی» از حق خود دفاع کنند. این دقیقاً همان نتایجی است که آقای مزارعی هم در ادامه صحبت خود می گیرد و می گوید که آن چه «دولت و ملت سوریه و زحمتشکان، کارگران، دهقانان، زنان و همه نیروهای مترقی را دست در دست هم در "یک جبهه" متحد کرده، مبارزه علیه توطئه خارجی است!»

به این می گویند یک درک واپس مانده استالینستی که مسئول اصلی شکست جنبش کمونیستی و کارگری در سرتاسر جهان بوده است.

بدهم که درک و تحلیل شما از مسائل تا چه حد خارج از مدار مارکسیسم انقلابی و اسیر همان چارچوب های رایج استالینیزم است. بدیهی است که تمام این واژه ها بار سیاسی دارند و «توهین» محسوب نمی شوند، مگر این که نتوانم آن ها را ثابت کنم.

برای تعیین معیار تشخیص مارکسیزم انقلابی از هر انحراف دیگری، دست کم در سطح نظری، فقط کافی است بر سر مفاهیم پایه ای مانند سوسیالیزم، انقلاب، دوره گذار و حکومت کارگری، دمکراسی کارگری، امپریالیزم و غیره وارد بحث بشویم تا آن وقت مسأله کاملاً روشن بشود. به علاوه بحث بر سر این مفاهیم، نه از فرط روشنفکرمآبی و به رخ کشیدن حجم بالای ترجمه ها، بلکه برای رسیدن به تحلیل صحیح و خارج کردن تاکتیک ها و استراتژی های صحیح است.

به عنوان می توانم سر فرصت به شما نشان بدهم که درک شما هم از مفهوم سوسیالیزم و هم امپریالیزم، و متعجباً نتایج عملی که از آن می گیرید تا چه غیرمارکسیستی است (بخشی از این تحلیل های غیرمارکسیستی و سانتریستی را در همین جا به نمایش گذاشته اید). به عنوان یک نمونه، شما در نوشته خودتان ملغمه ای از اصطلاحات را به کار می گیرید: «اولترالیبرالیسم آنگلساکسون»، حمله «استعماری» و غیره. همین نادیده گرفتن تمایز میان مراحل استعماری و امپریالیستی سرمایه داری، تا به الآن در بین نیروهای «چپ» به رویکردهای سیاسی وحشتناکی انجامیده. منشأ این قبیل دیدگاه ها، که به رویکردهای «جهان سومگرا» دامن می زنند، آکادمیسن های غرب بوده اند که عموماً هم خود را «مارکسیست» خطاب می کنند. این گونه مواضع دقیقاً با ویژگی های «سوسیالیزم ملی» در بین چپ سنتی استالینیست مخلوط شده، و با خلق یک موجود ناقص الخلقه ای به اسم «استعمار نو» در عصر کنونی، همین الآن هم بسیاری از جریان های چپ خرده بورژوایی در به ویژه کشورهای عقب مانده تغذیه می کند از این جا به بعد با اتکا به همین تئوری های «جدید» است که نه فقط دفاع از یک «دولت بورژوایی» در صورت تهاجم از سوی «امپریالیزم» توجیه می شود، بلکه طبقه کارگر را هم به پیوستن به این جبهه رژیم بورژوایی تشویق می کنند.



انگلس در مورد «استعمار در آسیا» ترجمه کرده اند که من تشکر می کنم، چون ادبیات تاریخی مارکسیستی را غنی تر کرده اند. منتها یک جنبش بدون این نوشته ها هم می تواند راه صحیح را پیدا کند و پیش ببرد، ولی موضوعی که ایشان در بالا به طور تلویحی گفتند بدون هیچ گونه تردیدی به بی اعتباری مارکسیزم در پیش روی توده ها مردم و تحمیل شکست به جنبش کارگری منجر می شود.

حمید محوی

این راه سوم شما را من خیلی خوب می شناسم، اتفاقاً خیلی پیش از این نیز با افراد دیگری مثل جنبش رادیکال چپ... همین بحث راه سوم بود و من مقاله مختصری تهیه کردم. باید بگردم و آن را پیدا کنم... البته باید طرفداران چنین نظریه ای را از دیدگاه روانی عمیقاً مورد بررسی قرار داد و این هم نیازمند یک کار بالینی روانشناختی با مشارکت خود این افراد است، تا مسئله روشنتر بشود که به چه علتی افرادی به چنین نتایجی می رسند. ولی به طور خلاصه راه سوم یعنی یک نوع بازسازی سوریه در ایران و همکاری با امپریالیسم جهانی برای تخریب ایران. البته عملی نیست _ خوشبختانه. پنتاگون خیلی از این راه سوم دفاع خواهد کرد. ولی توجه داشته باشید که شما در اینجا از موضوع اصلی به کجا آمده اید!

آرام نوبخت

دوست گرامی،

۱- این هم یک برخورد تیپیک روشنفکری خرده بورژوازی است که به جای پاسخ دادن به سوالات کنکرت و مشخص، ناگهان به سراغ روانشناسی طرف مقابل بحث می روند و توضیح و تشریح تاکتیک و موضع خود را به ناگهان با "روانشناختی بالینی" جایگزین می کنند.

۲- منتظر مقاله و نقد شما هستم و از آن بسیار استقبال می کنم.

۳- شما می گوئید که «راه سوم یعنی یک نوع بازسازی سوریه در ایران و همکاری با امپریالیسم جهانی برای

این همان خطی است که شما هم دقیقاً یک به یک دنبال می کنید (اگر خلاف این است لطفاً توضیح دهید و من را از این اشتباه در بیاورید). ما به طور روشن گفتیم و می گوئیم که بدون تدارک برای یک جبهه سوم انقلابی در تقابل با دو ارتجاع، و با اتکا به نیروی طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم و استثمار، مسیر سوریه (و در آتیبه هر کشور دیگر) به هر سمتی خواهد رفت به جز انقلاب و منافع طبقه کارگر سوریه و دیگر کشورهای منطقه. اما شما هنوز موضع خودتان را به طور شفاف بیان نکرده اید و این خصلت کسی است که «۲۰۰ مقاله» ترجمه می کند، ولی خودش یا موضع مشخصی و سرراستی ندارد یا به هر دلیل قصد گفتن آن را ندارد تا شاید برای دیگران معما طرح کند.

همان طور که رفیق جهانگیر به درستی اشاره کرد، دقیقاً همین کار را احزاب استالینیست مانند توده و اکثریت در زمان جنگ ایران و عراق کردند. امروز همین کار را «حزب کمونیست سوریه» با بی شرمی تمام و کمال می کند (فقط به بیانیه های این حزب خیانتکار نگاه کنید).

شما در پاسخ به رفیق جهانگیر می نویسید: «در حالی که قربانیان سلاح های غیر شیمیائی نه یک هزار بار بیشتر بلکه چندین هزار بار بیشتر بوده است؟ چرا؟ به این علت که آمریکائی ها تصمیم گرفته اند که سلاح شیمیائی خط قرمز تلقی شود، به همین علت مانند بسیاری از موارد دیگر در تاریخ _ به قول معروف _ زیر پرچم دروغی می جنگند - تروریست ها سلاح های شیمیائی به کار می برند تا اسد را محکوم کنند.»

بله، کاملاً موافقم. منتها مگر نه این که همین بازی و جنگ سرد را در قبال جمهوری اسلامی ایران داشته اند و تا دیروز «مسأله نقض حقوق بشر» و امروز «مسأله هسته ای» را به عنوان «خطر قرمز» جا می زنند؟ لطفاً توضیح بدهید که در این مورد چه موضعی باید داشت. آیا باید در تقابل با امپریالیسم (ببخشید «استعمار»!) در کنار «دولت قانونی» روحانی-خامنه ای و «مردم» (!؟) قرار گرفت؟

البته آقای محوی بدون تردید مترجم پرکاری است و مطالب زیادی را از جمله نوشته ها و نامه های مارکس و



عنوان «جبهه واحد خلقی» یک بار تجربه شد و دیدم که چه ضرباتی به جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان تحمیل کرد. دیروز حزب توده و اکثریت از «ایران» در مقابل جنگ «امپریالیزم» دفاع کرد، امروز حزب کمونیست سوریه از «بشار اسد». همه این ها خاک پاشیدن به چشم جنبش کارگری و توده های تحت ستم است که شما داعیه دفاع از آن ها را دارید.

به علاوه جبهه سوم این را تشخیص می دهد که حتی در صورت بروز چنین جنگ هایی، باید بخشی از سربازان دو دولت متخاصم به طور اعم و کارگران آن ها را به طور اخص متحد کرد، و این جنگ را به واقع به جنگی علیه دو نظام سرمایه داری- امپریالیستی تبدیل کرد. مثلاً پس از جنگ جهانی دوم و عروج فاشیسم، یک مارکسیست انقلابی مثل «ویدلن» (مارتین مورات) شروع به انتشار روزنامه ویژه ای برای «سربازان آلمانی»- به نام کارگر و سرباز (Arbeiter und Soldat)- کرد. اگر کسی این روزنامه را همراه خودش می داشت، در صورت دستگیری با شکنجه طاقت فرسا و مرگ قطعی رو به رو می شد. با این حال این نشریه از فرانسه، از نقطه ای که به صورت زیر زمینی چاپ می شد، به سمت بلژیک و خود آلمان و حتی پادگان های سربازان آلمانی در دور دست ترین نقاط ایتالیا پخش شد. همین ویدلین در به وجود آوردن یک هسته سربازان آلمانی در برست همکاری داشت. مقامات نازی آن قدر در مورد این مسأله نگرانی داشتند که وقتی گشتاپو یکی از میتینگ های این هسته را در سال ۱۹۴۳ کشف کرد، ۱۷ سرباز آلمانی و یک تروتسکیست فرانسوی به نام رابرت کرو را درجا تیرباران نمود. نهایتاً در ژوئیه ۱۹۴۴، ویدلین و یکی از رفقایش به نام مارگریت باژه، به وسیله بریگادهای ویژه فرانسه - نیروهای مزدور پلیس فرانسه که مسئولیت پیگرد «دشمنان داخلی» را داشتند- دستگیر شدند. بعد از تحت شکنجه قرار گرفتن، تحویل گشتاپو داده شد و در ۲۲ ژوئیه به قتل رسید.

بسیاری از کسانی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، از همین وظیفه اصلی طفره می روند و به همین خاطرست که در چنین بزنگاه هایی می روند در پشت خود بورژوازی کشور «مظلوم». آن ها این قدر پرت هستند که تقابل با امپریالیزم را به این شکل درک می

تخریب ایران». ایران؟ منظور شما کوه و دشت است یا چیز دیگری؟ ایران بار طبقاتی ندارد، کسانی مانند رهبران «حزب کارگران سوسیالیست» (SWP) هم برای توجیه حمایت خود از جمهوری اسلامی در مقابل امریکا، دقیقاً می گویند که در شرایط بروز جنگ ما از «ایران» حمایت می کنیم. این «ایران» اسم رمزی است برای حمایت «دولت و جمهوری اسلامی»، منتها به شکل خجالتی.

حمید محوی

ببینید من اگر از «روانشناسی» حرف زدم، می خواستم به یک دیدگاه احتمالی اشاره کنم و نه چیزی بیشتر. ولی شما خودتان خطوط آخر به موضوع اصلی اشاره کردید. راه سوم در صورت حمله ایالات متحده- ناتو به ایران در کجا قرار خواهد گرفت؟ سوال بسیار خوبی بنظر می رسد. در رابطه با جریان های سیاسی... اگر بتوانیم به این شکل آن را تعریف کنیم، متأسفانه مشکل اینجاست که غالباً مواضع بطور مشخص مطرح نمی شود و به همین علت کار نقد را با مشکل مواجه می سازد. ولی دست کم در اینجا یک مورد روشن است. شما می گوئید - به عنوان طرفدار راه سوم - که وقتی آمریکا ناتو به ایران حمله، ایران یعنی اسم رمز جمهوری اسلامی. پس از ایران دفاع نکنیم. خب این راه سوم یعنی ... همانی که پیش از این در مورد اطلاعیه شما پیرامون موضوع کاربرد سلاح شیمیایی در سوریه مطرح کردم : همکاری با طرح های امپریالیسم جهانی علیه خلق ها و ملت های مستقل... مطمئناً راه سوم باید روپادهای جهان را تحریف کند - در همکاری و هم پائی با رسانه های امپریالیستی - تا بتواند چنین طرحی را مطرح سازد. در اینجا ما عملاً با یک نمونه حاضر و زنده سرو کار داریم و می بینیم که راه سوم موضوع سلاح شیمیایی را از کجا گزارش می کند و چه می گوید.

آرام نوبخت

آقای حمید محوی

من از جبهه سوم، به عنوان یک جبهه متکی به طبقه کارگر (نه «خلق») در تقابل با بورژوازی حاکم و نیروی مهاجم حرف می زنم. موضع استالینیست ها زیر



کردم). بسیاری از نیروهای چپ، از «استالینیست» ها گرفته تا گروه هایی که خودشان را «تروتسکیست» خطاب می کنند، به این موضع انحرافی در غلطیده اند.

مدتی قبل یک «آنارشویست» سوری مطلبی را در مورد اوضاع و احوال سوریه و مواضع طیف های مختلف «چپ» نوشته بود که متأسفانه با واقعیت همخوانی داشت:

« در واقع در حال حاضر شکاف های بزرگی در بین طیف چپ عرب و سوری وجود دارد: استالینیست ها شانه به شانه رژیم بشار اسد، به عنوان یک رژیم "ضد امپریالیستی" ایستادند؛ به روال معمول، آن ها می توانند ماهیت سرکوبگر این رژیم را نادیده بگیرند، این موضوع برای آن بسیار طبیعی است. سه حزب "کمونیست" در سوریه وجود دارد که تماماً و بی شرمانه از رژیم حمایت می کنند. سایر احزاب استالینیستی مهم در کشورهای عربی نیز از رژیم پشتیبانی می کنند. از طرف دیگر، تروتسکیست ها علیه چنین رژیم هایی موضع گیری کردند، ولی آن ها به اسلامگرایان ها به چشم "متحدین" احتمالی در چنین مبارزاتی نگاه می کنند و ماهیت ارتجاعی، تمامیت خواه، سرمایه دارانه و حتی نولیبرالی پروژه اسلامگرایان را نادیده می گیرند.»

<http://militaant.com/?p=1333>

دقیقاً همین مواضعی که شما مطرح می کنید یکی از عوامل اصلی بی اعتبار شدن مارکسیزم در پیش روی کارگران بوده و هست. این قبیل گروه ها فرسنگ ها دور از مارکسیزم انقلابی هستند.

آرام نوبخت

مطالبی که خود آقای محوی ترجمه کرده (مندرج در «گاهنامه هنر و مبارزه») سرشار است از استناد به روزنامه اشپیگل، منابع روسی، منابع سوری، سازمان ملل متحد و غیره؛ من متوجه نمی شوم که وجه تمایز یا برتری این منابع نسبت به یک گزارش خبری از العربیه چیست. آقای محوی تلاش می کند که کل بحث را به صحت یا عدم صحت خیر بالا تقلیل بدهد، درحالی که تمامی اسناد، مدارک و شواهد در دالان های سازمان

کنند. به همین دلیل است که خصلت اصلی و بارز استالینیزم، زیگزراگ رفتن و چپ و راستن زدن است: از «تقابل» با امپریالیزم تا پیوستن به اردوگاه بورژوازی!

برای جبهه سوم انقلابی، نیاز به تدارک است؛ تا زمانی که این «مارکسیست» ها چنین وظیفه مهمی را انجام ندهند، به طور مداوم به طبقه کارگر خیانت خواهند کرد. یک مارکسیست انقلابی از هر فرصتی برای افشای امپریالیزم و بورژوازی «خودی» استفاده می کند، آن را به میدان جنگ علیه هر دو ارتجاع تبدیل می کند. این ویژگی یک مارکسیست انقلابی است، نه استالینیست های ورشکسته و خائن به منافع طبقه کارگر جهانی.

واضح است که چنین جبهه ای تنها با اتکا با نیروهای انقلابی و طبقه کارگر در سطح جهانی می تواند شکل بگیرد. این که ما با چنین جبهه ای رو به رو نیستیم دقیقاً به دلیل نبود یک انترناسیونال انقلابی و برخوردار از پایه های قوی در کشورهای مختلف است (که این هم خود از برکات خدمات استالینیزم است). همه این ها به این خاطر است که «مارکسیست» ها به جای پذیرش شکست های تحمیل شده از سوی استالینیزم، به جای درس گیری از گذشته و خلاصه قبول «بحران» و «بی ارتباطی» خودشان به متن مبارزات کنونی، به خرده کاری و ترجمه «۲۰۰ تا مقاله» می پردازند، ولی هرگز یک قدم به سوی چنین چیزی بر نمی دارند.

به هر حال، سؤالی که چند بار تکرار شد این است که در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه های جنگ می فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟

مسئله این جاست که شما رژیم های «سوریه» یا «ایران» را ضد امپریالیستی ارزیابی می کنید (اگر خلاف این باشد که اسیر تناقضات بیشتری خواهید شد)، این نشان می دهد که هیچ درک صحیحی از مقوله امپریالیزم ندارید (به این موضوع به طور مختصر در بالا اشاره





یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ و مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران نشان نشانه بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تا حد زیادی وادار به عقب نشینی کنند.

این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول هست. دقیقاً به همین دلیل آقای محوی تلاش می کند «۱۰۰ ها مقاله» ترجمه کند، ولی کلمه ای در مورد این آترناتیو صحبت نکند.

به هر حال با توجه به توضیحات بالا این سؤال محوری را مجدداً خطاب به ایشان تکرار می کنم: در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه های جنگ می فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟

پرسش و پاسخ من هر دو به اندازه کافی شفاف هستند، منتها آقای محوی هنوز موضع گیری خود را به مخاطب توضیح نداده اند.

حمید محوی

ببینید دوستان من علی رغم کارهای سنگینی که روی

ملل، مراکز اطلاعاتی غرب و همین طور رژیم سوریه تلمبار شده. باید با کانالیزه کردن خشم مردم و سازماندهی اعتراضات وسیع و متکی به یک نیروی مادی، بورژوازی را وادار کرد که همه این اسناد را به همراه شرح دخالت های خود، رو به عموم منتشر کند تا به این ترتیب جنایات هر دو سو روشن بشود. فقط کافی است که نقش این رژیم ها در کشتار- و همین طور تأمین هزینه های نظامی و کشتار از طریق مالیات گیری سنگین از کارگران و در عوض تحمیق و توهین به جامعه به واسطه اخبار دروغ و جنگ روانی پرهزینه- آشکار بشود، تا توده های معترض از نظام سرمایه داری بحران زده، با اعتراضات سنگین ضدّ جنگ و اعتصابات کارگری و توقف تولید، تا حدّ ممکن مانع دخالتگری نیروهای خارجی امپریالیست و سرکوب های سرمایه داخلی داخلی بشوند. این یکی از مطالبات و وظایف مهم کنونی است، نه این که دوستان به زعم خود برای تقابل با امپریالیسم، پشت رژیم های بورژوایی بروند (مانند مورد «حزب کمونیست سوریه» و موعظه های آقای محوی).

منتها آقای محوی آن چنان شیفته یافتن سند است که از وظیفه اصلی خودشان به عنوان یک «مارکسیست» (این را خودشان مدعی هستند، در صورتی که ادعا و اثبات خواهم کرد که چه فاصله نجومی ای با آن دارند) غافل شده است. آقای محوی باید مطمئن باشد که اگر ایشان هم کار کشف سند را موقتاً به تعویق بیندازد، نیروهای دیگری پیدا خواهند که نگذارند این کار روی زمین بماند (از حقوق بشری ها گرفته تا نهادهای مستقل ضدّ جنگ). ایشان به عنوان یک «مارکسیست» توضیح بدهد در حوزه کاری اخص مارکسیستی چه اقدامی در این رابطه انجام داده اند؟

درک این حقیقت بسیار ساده است که در غیاب یک نیروی انقلابی در سوریه یا هر کشوری، اوضاع بلافاصله به سود ارتجاع تغییر می کند. وظیفه اصلی مارکسیست های انقلابی، نه ترجمه «۱۰۰ ها مقاله»، بلکه تدارک برای سازمان یابی یک جبهه مستقل انقلابی است.



قربانیان بسیار بیشتری داشته است. در جای دیگر می توانیم به مسائل دیگری که فکر می کنیم بتوانیم آن را به شکل منسجم در مبحث _ مبارزه طبقاتی _ مورد بررسی قرار دهیم. اینکه چگونه می توانیم _ امروز _ مبارزه طبقاتی را به پیش ببریم، و یا سناریوی جنگ علیه ایران. روشن است که نظریه لنین برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی اساس راه سوم شما را تشکیل می دهد_ و شما نیز می خواهید جنگ داخلی راه بیاندازید، یعنی همان کاری که اولترا لیبرالیسم آنگلو ساکسون در حال اجرای آن در سوریه است. پنتاگون از این طرح خیلی استقبال خواهد کرد. چون که مسئله برای آنها به شکل ایجاد هرج و مرج و جنگ به هنوان هرج و مرج ایده آل راه حل بسیا خوبی بنظر می رسد. اجازه دهید این را نیز بگویم که متأسفانه کمونیست های فعلی ایران آمهای بی مسئولیتی هستند، یعنی به دلیل ساخت و ساز جامعه ایرانی و طبقه حاکم هیچگاه مسئولیت عینی نداشته اند و تا حدودی زیادی با واقعیت عینی که مدعی دگرگون ساختن آن هستند بیگانه اند. غالباً من با افرادی ملاقات داشته ام و در بحث ها دیده ام که طرح هایشان را به ضمانت ده ها میلیون کشته و تخریب زیر ساخت های کشور مطرح کرده اند، یعنی جان آدمیزاد برایشان هیچ اهمیتی نداشته و مهم این بوده است که نظریه خودشان را برای آغاز ساختمان سوسیالیستی به اثبات رسانند. البته بعد از وقوع فاجعه چنین افرادی همیشه آماده اند تا به اشتباهات خود پی ببرند...ولی زمانی که دیگر دیر شده است و خسارات جبران ناپذیر بنظر می رسد. از این دیدگاه است که این جریان ها با جمهوری اسلامی روی موضوع شهادت به عنوان ضمانت اجرائی در توافق کامل به سر می برند. و به همین دلایل بود که ضرورت روانشناسی بالینی را مطرح کردم، چه بسا که پشت تمام این نظریات پسیکوپات های واپس زده کمین کرده باشند که برای کشتن توده های مردم توجیه اخلاقی و علمی عرضه می کنند.

آرام نوبخت

بسیار عالی آقای حمید محوی،

من همین جا درخواست می کنم که برای روشن شدن چارچوب بحث، موضوع اول را که به کاربرد سلاح

دستم مانده به این بحث _ البته اجباراً به شکل پاره وقتی _ ادامه می دهم چونکه برایم جالب است و شما(ها) نیز با طرح مسائل مهمی که مطرح می کنید بیشتر موجب تشویق من می شوید. در اینجا من مجبور هستم که برای چندمین بار به موضوع اصلی و آغازین این گفتگو بازگردم. یعنی جایی که صحت گزارش شما که استفاده از سلاح شیمیایی را به دولت سوریه نسبت داده زیر علامت سؤال رفته بود و من نشان دادم که چنین گزارشی به همان جبهه ای تعلق دارد که تحت عناوین القاعده و النصرت و دیگر مبارزان مسلمان در سوریه می شناسیم و از طریق رادیو تلویزیون فرانسه و آمریکا و انگلیس و شرکاء در رسانه ها منتشر می کنند. متأسفانه پروانه آسانی در گفتار شما، از این شاخه به آن شاخه پریدن و از این زمین بازی به آن زمین بازی رفتن، ادامه بحث را با مشکل مواجه می سازد. ابتدا باید بگویم که به شکلی که آرام نوبخت به منابع من اشاره داشته، صحیح نیست. من از سال ۲۰۱۰ غالباً از سایت میشل شوسودوسکی، و سپس سایت میشل کولن و تی یری میسان و تعدادی مقاله از جاهای دیگر مثل روزنامه حزب کمونیست کانادا، و... جزء مراجع من بوده است. البته گاهنامه هنر و مبارزه یکی از چندین وبلاگی است که در بلاگفا ایجاد کرده ام و تمام کارهای من را منعکس نمی کند. به همین شکلی که خودتان مشاهده می کنید، از موضوع کاربرد سلاح شیمیایی، شما رسیدید به زیر علامت سؤال بردن من و کارهای من. و در نتیجه موضوع اصلی را کنار زدید، این شیوه بحث صحیحی نیست. یعنی تبدیل کردن یک موضوع عمومی به یک موضوع خصوصی و تغییر موضوع. من پیش از همه و بیش از همه اگر جوان های کوشا و جویای حقیقت هستید، پیشنهاد می کنم که کتاب «هنر همیشه حق بجانب بودن» نوشته شوپنهاور را مطالعه کنید و در آنجا پی خواهید برد که این شیوه بحثی شما در پیش گرفته اید، بیشتر به استراتاژم های حق بجانب بودن و پیروز بیرون آمدن از بحث به مفهوم سرکوب حریف و از میدان بدر کردن او شباهت دارد تا جستجوی حقیقت. پس اگر اجازه دهید و مایل باشید، روی موضوع اصلی که به یک واقعیت عینی و مستقل از نظریات من و شما به وقوع پیوسته تکیه کنیم و توجهمان را روی آن متمرکز سازیم: یعنی موضوع به کاربردن سلاح شیمیایی در سوریه. و سلاح های دیگر...که

وایس مانده و سرکوبگری همچون جمهوری اسلامی. چون راهکاری که شما ارائه کردید، همان سیاست استالینیستی «احزاب برادر» است که هرچند شاید «پنتاگون» را خوشحال نکند، ولی دست کم جمهوری اسلامی و متحد استراتژیک اش یعنی بشار اسد را بسیار مشعوف می‌سازد! در این ارتباط مثلاً به گزارش زیر از خبرگزاری «مهر» با عنوان «حمایت حزب کمونیست روسیه از دمشق» رجوع بفرمایید:

<http://www.mehrnews.com/detail/News/2005353>

حمید محوی:

دقیقه ای پیش یک پیغام از سایت «انویستیگ آکسیون» به مدیریت میشل کولن دریافت کردم که مشخصاً طی مقاله ای درباره طرح لوله گاز قطر درباره سلاح شیمیایی نیز در همین رابطه گزارشانی می‌داد: جبهه النصره و گروهی که در عراق به ساختن چنین موادی پرداخته اند و یک نفر هم در ترکیه با دو کیلو گاز سارین دستگیر شده. متأسفانه من دیگر مثل گذشته فرصت ترجمه اینگونه مقاله‌ها را ندارم ولی احتمالاً اگر فرصتی دست دهد این مقاله را ترجمه خواهم کرد. آنهایی که به زبان فرانسه‌اشانی دارند مستقیماً می‌توانند این گزارش را در آدرس زیر مطالعه کنند

<http://www.michelcollon.info/Du-gaz-naturel-au-gaz-sarin-le.html>

جهانگیر سخنور:

دوست گرامی حمید محوی. مطالبی که در بالا نوشته‌اید با دقت خواندم و خوب درک کردم که انگیزه شما چیست، و چرا به موضع برخی از دوستان در این صفحه، ایراد می‌گیرید و انگیزه واقعی شما از ترجمه‌ها اخیر چیست. می‌خواستم در لحظاتی پایانی، ضمن سپاسگزاری از زحمات شما در ترجمه مطالب، جمع بندی خودم را در مورد بحث میانمان در این پیچ، بدهم. بدیهی است که انتظار ندارم شما با این جمع بندی توافق داشته باشید. اما انتظار دارم بدون این که مرا متهم به «چپ روی» و «کجروی» بکنید در مورد نکات زیر تأمل کنید.

های شیمیایی ارتباط داشت، کنار بگذاریم (مقدمتاً فرض کنید که من بحث شما را در این مورد پذیرفتم).

مسأله دوم و مهم تر برای من، موضع گیری صحیح انقلابی در شرایط بروز جنگ و دخالت نیروهای امپریالیست در کشورهایی نظیر سوریه کنونی و مثلاً ایران است (این را هم بگویم و بگذرم که تقریباً از یک دهه پیش به این سو همیشه قویاً اعتقاد داشتم که جمهوری اسلامی و امپریالیزم غرب وارد نزاع نخواهند شد و هر یک سر میز مذاکره می‌نشینند برای کسب امتیاز. صحت این موضوع بارها، از جمله در انتخابات اخیر، اثبات شد و کسانی که به بهانه خطر جنگ سیاست سازش طبقاتی را پیش رو می‌گرفتند، اکنون باید بسیاری مسائل را توضیح بدهند).

شما متأسفانه ضمن یک نقد بسیار پرت، گنگ و غیرمارکسیستی، می‌گویید: «روشن است که نظریه لنین برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی اساس راه سوم شما را تشکیل می‌دهد و شما نیز می‌خواهید جنگ داخلی راه بیاندازید، یعنی همان کاری که اولترا لیبرالیسم آنگلو ساکسون در حال اجرای آن در سوریه است. پنتاگون از این طرح خیلی استقبال خواهد کرد.»

ضمن این که چنین گفته ای درک وارونه و غیرمارکسیستی شما را نشان دهد (همان درکی که کسانی مثل شوسودفسکی در سایت Global Research تبلیغ می‌کنند)، منتها شما تا به این جا بحث سلبی کرده‌اید. لطفاً وارد جنبه‌های ایجابی بشوید و به این سؤال کنکرت من پاسخ بدهید:

«در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه‌های جنگ می‌فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح‌های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می‌کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟ به عبارت دیگر، شما چه خط سیاسی را پیش خواهید برد؟»

فقط آقای محوی، لطفاً راهکاری ارائه بدهید که نه پنتاگون خوشحال بشود و نه نظام‌های سرمایه داری



موضع حزب کمونیست سوریه که همان سیاست خارجی پوتین است - که تنها برای حفظ منافع مالی خودشان از اسد حمایت می کنند)، برای خوانندگان این صفحه بسیار ضعیف و غیر منطقی جلو داده می شود و در میان ما مارکسیست ها پر تناقض و حتی اشتباه است.

سوم- آن چه باید به توافق برسیم: من در کامنت پیش، به شما پیشنهاد دادم که با هم حداقل بر سر یک نکته به توافق برسیم. آن هم این است که تعیین کشتار شیمیایی اخیر مردم سوریه را متکی کنیم به تحقیقات مستقل یک نهاد مستقل بین المللی (مثلا پزشکان بدون مرز و یا نهاد های مشابهی که مورد توافق نیروهای مستقل بین المللی هستند). و مواضع خودمان را صرفاً بر منابع دولت های ارتجاعی (چه از قماش امپریالیزم و چه از قماش اسد) متکی نکنیم. در ضمن توجه داشته باشید که وقتی صدام حسین ۵ هزار نفر کرد را در حلبچه به قتل رساند، افرادی نظیر شما در همان زمان بودند که پذیرفتند این اقدام، کار صدام حسین نبوده است، در صورتی که امروز بنا بر گزارشات مستقل بین المللی روشن شده است که صدام حسین از مواد شیمیایی برای قتل عام ۵ هزار کرد استفاده کرده است. پس لطفاً مسائل را زیاد سفید و سیاه ارزیابی نکنید. چون ناخواسته، به عنوان یک مترجم قابل و مترقی، به آلت دست یک رژیم ارتجاعی مبدل می شوید.

دوست گرامی حمید محوی در تاریخ افراد صادقی مانند شما بارها آلت دست رژیم های ارتجاعی قرار گرفته اند. شما در ضمن در این مورد هم تحقیقی و تأمل کنید.

با سپاس از توجه شما به امید رسیدن به توافق در بخش دو و سوم این کامنت ها.

اول- نکته مورد توافق: من هم مانند شما بر این اعتقادم که امپریالیزم آمریکا و ایادی و رسانه اش در سطح جهانی (به ویژه در خاور میانه)، مرکز توطئه گری و دروغ پردازی علیه مردم زحمتکش جهان بوده و هستند. در نتیجه، به منابع و رسانه های آن ها نباید اعتمادی داشت، زیرا انگیزه همه آن ها برای حفظ منافع ۱ درصد از ثروتمندترین مردم جهان است. با اعلام این موضع، برای شما باید روشن شده باشد که من به هیچ وجه و در هیچ موردی در جبهه حمایت از امپریالیزم و ایادش نیستم. پس، در این مورد با هم توافق داریم.

دوم- نکته مورد اختلاف: من با شما توافق ندارم که رژیم های ارتجاعی در منطقه مانند رژیم اسد و ایادشان (به خصوص طرفداران به اصطلاح کمونیست آن ها) محق هستند و باید به منابع ای آنها در مقابله با امپریالیزم اتکا کرد. چون این ها رژیم های ارتجاعی ای هستند که به سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان مبادرت کرده اند. مخالفت آن ها با امپریالیزم، صوری است و از زاویه معامله و چانی زنی با امپریالیزم برای گرفتن امتیازاتی از آن به وجود آمده است. بدیهی است که ما اگر اعتقاداتی مارکسیستی داشته باشیم نمی توانیم و نباید از این جبهه «ارتجاع کوچک» در مقابل آن جبهه «ارتجاع بزرگ» حمایت و به آن اعتماد کنیم.

شما با اتخاذ این موضع اشتباه دچار تناقضات آشکار شده، و برای اجتناب از این تناقضات از پاسخ گویی به سوالات من و سایر دوستان در این صفحه طفره رفته اید. بنا بر همین منطق شما، باید اعلام کنید که احمدی نژاد هم در انتخابات ۴ سال پیش «برگزیده مردم ایران» بوده است و از او باید حمایت کرد و سخنان او در مورد غرب و اسرائیل درست بوده است. متکی بر همین منطق شما، باید از همکاری حزب توده و اکثریت با رژیم جمهوری اسلامی (که در ضمن با همین استدلالات امروزی شما این کار را توجیه کردند) - و حتی تا سر حد لو دادن نیروهای اپوزیسیون پیش رفتند- حمایت کرد. متکی بر همین منطق شما، باید از مواضع هوگو چاوز در حمایت از احمدی نژاد حمایت کرد. اما شما از پاسخ به این سؤالات، زیر لوای این که در مقام موضع گیری نیستید و غیره، طفره می روید. چون تناقضات بحث هایتان آشکار می شود. از این زاویه مواضع شما (در حمایت از



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، سارا قاضی، امین کاظمی،

جهانگیر سخنور، آبتین، حمید، ناصر احمدی، بهروز رضوانی، آرام نوبخت،

و فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

contact@militaant.com

نشانی وب سایت:

www.militaant.com

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!